

کتابت در مردود احوار  
 کتابت در مردود احوار  
 کتابت در مردود احوار

بازدید ۱۳۶۰

نام کتاب  
 تاریخ نگارش  
 مؤلف  
 موضوع  
 شماره دفتر  
 شماره کتابخانه

نوشته کبریا در مردود احوار  
 تا بماند این مردود احوار  
 اگر کبریا سینه که این مردود احوار  
 بگو بگرفت مرد دست

کتابخانه مجلس شورای ملی

بازدید شد  
 ۱۳۶۲

اسم کتاب: **کتابت در مردود احوار**  
 مؤلف: **امیر کبیر قزوینی**  
 موضوع تألیف: **تاریخ**

مؤسسه: ۱۳۰۲  
 شماره دفتر: ۱۲۰۹۴  
 شماره کتابخانه: ۲۰۰۲  
 شماره ثبت: ۸۱۱۹

کتابخانه مجلس شورای ملی  
 ۸۱۱۹



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محمد و پیغمبر است که سلاطین جهان پرستان عظمتش کنیند کاندو  
خواجه زمان برگاه جلالش آموزد فرسران مملکتش است خال  
مفوت همبر کی ذات چایمالش از وصیت بجز ذوالمامون و  
ملوایه داکیان بر بنامش از زمان ابوالقاسم محمد مصطفی <sup>ص</sup> عی <sup>ع</sup> اوما  
علی مرتضی و ایام سلوایه آتیه و سلام علیهم اجمعین است بعد از آن مختصر  
در بیان احوال حضرت مصطفی و آیه هد علیهم افضل الصلوایه و اشرف الرسل  
و تواریخ طبقات حکام سلاطین که قبل از اسلام و بعد از آن سلطنت  
برافشته اند و بر بلاد و عبادت استیلا یافته و ممالک ایران متصرفی با حکومت  
و ایالت شده بطریق ابروی اجازت بوجود فرموده و اجبالا ذعان نوانیاد  
عالمی حضرت سید سیر سلطنت و کامرانی ماه آسمان محمدت جهانبانی الطاف  
الهی در درج سیادت و پادشاهی مطلع انوار هدایت در دمان بخت سیر  
سلاطین حیدر آنکه در باغ شریاری و اقبال نهالست و  
و افضال سرور است بقدر حال حدت طبع و قاسم  
بر...

۱۳۲  
۱۳۲

بستان اردر چه امروز به مستند احوال عام فرد است تسایح احوال  
انوارش در قسم نسخ بر خطوط استمدان تعلیق کرده انواران تمام کلک  
برایع نگارش بنابر تشویر بر سه کله ریون یقین نموده محقق است که اگر امن  
مقدم زنده شود تراشده قلمش مقاله بودا رد همیشه که با سبقت در رسید  
سعادت از ارباب دولت ربوده پیوسته بر زبان این بیان سخن طبع لطف  
غافل محمود و مروج بوره **بسم** آنکه ذات بیخوشی است **بسم** بجای حاجت  
و العدل و النور و ... **بسم** بزم سوزا حسین الصوفی لذات زیارت  
در زیارت کلام استشادات آیات و اجاب و امثال طریق کلمه سلوک کنند  
ما مقصود و مجرب نگردد و هر کس هم مطلق بر اذن بسولت بقوان کرده و آن بحق  
موسوسه القوانیج و شتم است بر چهار قسم **مشم اول** در بیان  
آن حضرت سید رسالین و آیه بمعصومین صلوایه الله علیهم اجمعین  
و آن بر سه فصل است **فصل اول** در ذکر حضرت مصطفی و آیه عیبه الله به  
در ذکر آیه و درین علیهم افضل الرسل و الانبیا

۴  
قبول استنادیم بوده اند از آن چهار فصل **فصل اول** در ذکر پیشدادیان  
یا زده تن ملکشان دو هزار چهار صد سال **فصل دوم** در ذکر کیانیان  
پادشاهان و سلسله حکومتها و مقدمه **فصل سوم** در ذکر  
ملوک طایفه و شیعیان و در آن وقت ملکات با مقدمه **فصل چهارم**  
در ذکر جمعی که بعد از اسلام حکومت و سلطنت داشته اند و آن **فصل پنجم**  
و ششون **فصل ششم** در ذکر جمعی که بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
و سلم مسعودی امر حکومت شده اند **فصل هفتم** در ذکر تعدد و تسلط بنی امیه  
**فصل هشتم** در ذکر بنی عباس **فصل نهم** در ذکر طبقات سلاطین ایران که در  
زمان بنی عباس مسعودی سلطنت بوده اند و آن بریازده فصل است **فصل دهم**  
در ذکر طاهریان **فصل یازدهم** در ذکر اصفاریان **فصل بیستم** در ذکر سامانیان  
**فصل بیست و یکم** در ذکر غزنویان **فصل بیست و دوم** در ذکر غوریان **فصل بیست و سوم**  
در ذکر سلجوقیان **فصل بیست و چهارم** در ذکر خوارزمشاهیان **فصل بیست و پنجم**  
در ذکر ایلخانان **فصل بیست و ششم** در ذکر اسماعیلیان و ایشان دو شعبه از شیعه اول  
اسماعیلیان و شعبه از شیعه دوم اسماعیلیان ایران **فصل بیست و هفتم** در ذکر طاهریان  
تراختن بکران **باب دوم** در ذکر سلاطین مغول با **فصل بیست و هشتم** در ذکر تیموریان

که عواید سلاطین مغول در ایران حکومت کرده اند و آن مشتمل بر پنج فصل **فصل اول**  
در ذکر چوپانان **فصل دوم** در ذکر ایلخانان **فصل سوم** در ذکر مغولان **فصل چهارم**  
در ذکر ملوک کوث **فصل پنجم** در ذکر سرداران با **فصل ششم** در ذکر  
امیر تیموریان **باب پنجم** در ذکر پادشاهان ترک قرانیلو و آق قویلو و آن  
دو فصل است **فصل اول** در ذکر قرانیلو **فصل دوم** در ذکر آق قویلو **باب ششم**  
در ذکر سلاطین اوزبکین که بعد از ستم ستمی در نادر و نوزده سال آمده اند **فصل هفتم**  
در ذکر پادشاهان خاندان ولایت و نامت علیه عالیة صفویه **فصل هشتم** الاقوال الجلیة  
المقدسة و الیوار السردیه که مقبول است **فصل نهم** تالیفات مشهوره و آثار فیه  
ایشانست **فصل دهم** المبتحان علیه التکلان **فصل یازدهم** در بیان احوال برایت مال  
حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین **فصل بیستم**  
**فصل اول** در ذکر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ولادت آنحضرت روز چهارم  
قلع افرات **فصل دوم** در ذکر اول و در روایت عامه روز دوشنبه بعد از طلوع صبح هفدهم  
ربیع الاول عام فیل در سده کبیری انوشیروان در کتبه مبارک شریف الله تعالی بوده  
کیت مبارکش ابو القاسم است و نام شهید آنحضرت محمد احمد است چنانچه قرآن  
نظیم بر آن ناطق است **فصل بیست و یکم** در بیان احوال حضرت سید المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین

۵  
بن عبد مناف بن قحیل بن کلاب مرده بن کعب بن لوی بن غالب بن قریظ بن مالک بن نضر بن کنانہ  
بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن عدنان بن معد بن عدنان بن کنانہ بن خزیمه بن  
ابراهیم علیه السلام بن نضر و اما حقیق شد که واسطه جندارت و ما در آنحضرت ائمه است  
و هب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مره است و مره و آنحضرت جند در زرقه بنه  
کینکه ابو لعل بود است و بعد از او حلیه بنت عبد الله السعدیه از بنی یک بن هوزان  
و بعد از علی بن علی بن آله و سلم هنوز متولد نشده که پدرش عبدالله بن زید در گذشت  
و چون سن مبارک شدنش سالگی رسید مادرش آمنه ده گذشت و بعد از آنکه  
عبدالمطلب محافظت آنحضرت بینه و چون هفت ساله شده عبدالمطلب در  
گذشت بعد از آن ابوطالب که عم ایشان آنحضرت بود و کفیل او شد و رعایت  
و رعایت آنحضرت قبل از ظهور نبوت و بعد از آن هم می نمود بر تمام فسر زمان خود  
ترجمه و تقدیم میکرد و چون دو نوزده ساله شد ابوطالب آنحضرت را همراه خود  
شام برد و بعد از آنکه ملاقات نبوت در آنحضرت مشهوره که ده بان کرد این که  
مبارک بودند آن در حق او عذری کنند و در هجرت پنج سالگی آنحضرت علیه السلام هجرت  
شام رفت و چون ازین سفر مراجعت فرمود خدیجه را در مدینه آود و چون  
سعی بچنانکه شد و ترش خانه کعبه را سعادت میگردد آنحضرت را آنکار که نمود

و حج

۶  
و حج الا سو و بدست مبارک خود هر کس عواقب نشانی در چون سن شریف آنحضرت چهل سالگی  
در خانه حرام و نظام شد و حق سبحانه و تعالی او را بشرف و جلال مشرف گردانید و نبوت بخلق  
نازل گشت آنحضرت هجرت سه سال مردم را در خیفه بدین اسلام دعوت میفرمود و مردم آنرا که  
بیز آنجا آمدند بعد از سه سال فرمان الهی دعوت دین اشکارا که در میان قریظ و دشنام داد و گفتار  
و ترش در مقام اذیت و انکار شدند و مسلمانان را زحمت میدادند و مبالغه را نیز با ایشان میکردند  
پنج طایفه علیه السلام دستم در ماه ذی قعدة سال پنجم از نبوت بواسطه ایذای که بعضی از  
مسلمانان را بچش زردست و در سال هفتم گفتار و ترش از غایت خشم در اوت اتفاق نمود  
و بعد بشکر گنای بی ششم من گوت و مباثیت و مکالت نکند و عهد نامه درین باب میشد  
در در خانه کعبه او میشد و میدان در ششاد ابوالرب جتمه احتیاط که مبادا گفتار در حق  
عذر کند و یول با سایر بنی ناسم چهار که آنرا را شجره بنی ناسم در آورد و پنج سال  
پانزدهم قریب سال در آن شعب که تعلق با ابو طالب داشت بسجی و شکر که از این  
عبد الله بن عباس را آنجا متولد شده و بعد از آن بعضی از قریش که میل بجا نبوت  
داشتند آن عهد نامه باطل کردند و پنج و ابو طالب بنو ناسم از آن بجنب  
خود آمدند و در شرف شوال سال دهم از نبوت ابوطالب وفات یافت و بعد از  
خدیجه در روز گذشت و پنج ساله علیه السلام و آنست که انسال عام آنحضرت

۶  
۶

۷ و بعد از آن ابو طالب را برداشته پس امیر مکه شد مردی حلیم بود اذیت و ترش اند  
ببخش دفع نمیتوانست کرد گفت در دست جفا و جور دراز کرد و آنحضرت را انداخت  
که بیشتر برون قادر بنمود و آنچه که آنحضرت بیکه نتوانست بود بجانب طایفه رفت و  
یکماه در طایفه سپهر برد دو کس مین او پذیرفت با و جفا کرد و نتوانست بگریزد  
و در راه کریمی جنت بود رسیدند و مسلمان شدند و یکسان اتفاق کرده بودند که  
آنحضرت را در شهر نکند از نو مکه مطعم بن عدی از اهل مکه که بخلاف ایشان خبرست  
و بجهت امان داد و بیکه او در پس حیرت بخانه خود دستبرد داد و مطعم را و او  
از آن سرور چشم زد و در محافظت وی می نمودند و آنحضرت با مرقع نقالی بر انداز گفتار صریح  
نمودند و در سال یازدهم از نبوت شنش که از مدینه از قبیلہ بنی خریج که در موسم حج بیکه  
آمد و بدو با آنحضرت ملاقات نموده و مسلمان شدند و بعد مدینه باز گشتند و مردم  
در مدینه با سلام میفرمودند تا که آنحضرت در مدینه فاش شد و در سال ده و از ده و در راه حج اتفاق افتاد  
در سال سیزدهم در وقت در مدینه در مدینه در شب ۱۲ از آیات التیغ در حقیقه مسلمان شدند و آنحضرت  
بعث کرد که تابع و پیروان بردارند پسند بجهت صلواتی بانه و الا تو سلم ده اند و نیت میان ایشان  
و میوه و خیرات بجزان همراهِ ایشان بمدینه فرستاد تا ایل را قرآن تعلیم بشود گفتند که آنرا  
برست او مسلمان شدند و چون گفتار قریش بر قصد بجهت صلواتی بسلامت و آله و سلم اجتمع کردند آنحضرت

مبارک

صاحب را بتغاریت بگردید و دست او حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را در یک دستش  
گذاشت تا او ای می که از مردم نزد آنحضرت بود به حاجت آرا سازد و خود در عقب ایشان بفرمان  
الی سال چهارم از نبوت در ماه ربیع الاول بمدینه آمد و در مجلسی نزل فرمود و در آن شب  
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام از مکه بیرون آمد به آنحضرت متقی شد و بجهت صلوات  
علیه السلام بعد از چهارده شب از خانه ابویوسف انصار ک نفق فرمود و در حدود آنجا  
که اکنون بقعه مبارک است بجزیره و مسجد و خانه ساخت مردم مدینه آنحضرت را نرفت کردند  
و بدین انصار را لقب یافت و آنحضرت با جعفر از خود داد که در شریعت و حوالی آن بودند  
صلح فرمودند و مسلمان فارسی حضرت از مسلمان شد و بجهت صلواتی علیه السلام و آنرا  
میان یاران عدد موالات است حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که میان یاران  
عقد مواخات استی و مرا بچ برادری تعیین نمودی آنحضرت فرمود که است ایخرفی الدینا  
والآخیره تو برادری در دنیا و آخرت و بفرمان الهی تا دار علی السلام با حضرت امیر المؤمنین  
ترنج فرود و قبیلہ یحیی که بعد محول شد و مدت ده سال که بجهت صلواتی علیه السلام و آنرا  
دوازده شاخه و شش ستمیه بر سر دشمن فرستاد و بپرست برفت مبارک آری امر حق تعالی  
خاک در تفصیل آن در کتب مفصله مذکور است اما در نه نزو با کفار آنحضرت بجهت صلواتی علیه السلام  
اول غزوه بدر است که صباح روز جمعه مقدم در همان سال دوم از هجرت واقع شد بجهت صلواتی

۹ بسید و پنج تن از مهاجران را و بعضی گفته اند سیزده کس در موقعی که آن را بدو خوانند باضا  
دیدن که مقدم ایشان ابو جمل بود و در صد و پنجاه کس از هشت نفر از او بود و در کس از اسلام  
افتاد شتر و دو فرس شمشیر و در شتر شمشیر و در دین غزوه فتح پیغمبر بود ابو جمل  
و عتبه و ولید بن عتبّه و امیه بن خلف با هفتاد کس از هشتاد و پنج کس از مهاجران و انصار  
ایمیر کشید و تمام ایشان بر مسلمانان افتاد و اهل اسلام چهارده کس از مهاجران و انصار  
شهادت کردند دو غزوه آمدت که هفتم ماه ثوال سال سیوم از هجرت واقع شد ابو سفیان  
و عکرمه بن ابو جمل و صفوان بن امیه و ابن ابی ریحان و ابو عامر و ابی سبه هزار کس از جنگ  
انحضرت از مکّه آمده بودند پیغمبر صلی علیه و آله و سلم با هفتاد کس و باقی کوه احد با  
ایشان نزار که در دین غزوه اول نطفه انحضرت را بود و پست او کس از کفار کشته  
شدند و آخر کجائی که سینه ستم انحضرت بود با هفتاد کس از مسلمانان شهادت  
فرمودند در یک مجروح کشته شد و روی مبارک انحضرت بهر سنگ مجروح شد  
خورد و در خنجر با نوار او نشست و خون بر روی و محاسن مبارکش فرود آمد حضرت  
ایمیر المؤمنین علیه السلام بفرس ذوالفقار کفار را منزه کرد و اینده انحضرت را  
از شر ایشان نگاه داشت و پیغمبر صلی علیه و آله و سلم بمدینه مراجعت فرمود  
سیوم غزوه بنی المصطلق است که در ماه شعبان سال پنجم از هجرت در پنج

مصحح

در اسب است دست داد پیغمبر صلی علیه و آله و سلم دین غزوه فتح فرمود و هفتاد  
کفار که مقدم ایشان حارث بن ابی رفاه بود کشته شدند و از مسلمانان یک کس  
شهادت داد و اموال و اسباب و زنان ایشان را کس که در چهارم غزوه خندق است که  
پیغمبر کرد مدینه و لشکر خود را با او دید مسلمانان کس خندق حفر فرمودند از آن  
غزوه از ابی سحر گویند در دوی معده سال پنجم واقع شده ابو سفیان با ده هزار  
کس که در خندق فرود آمده بود و مسلمانان با این مدت است روز مبارک است و در  
دین غزوه محمد بن عبده و دگر از مشاهیر سواران پیغمبر بود در دست حضرت امیر المؤمنین  
بقتل آمد بعد از بیست روز چون کفار را کار از پیش رفت و خوف هراتی  
غالب شد بلکه باز گشتند و مسلمانان از شر ایشان خلاص گشتند و دیدن غزوه  
بزرگ است بعد از معاد رسید و بعد از فتح بنی قریظ بعد از آن گذشت  
غزوه بنی قریظ است بنی قریظ علیه السلام در میان روز که از روز  
فاریخ شد سید انکه بنی قریظ بعضی عهد کرده بودند در غزوه خندق  
با کفار طاهر گشته بای قلعه اینان رفت و بعد از پانزده شبان روز پنج کوه  
عزایم بعد از معاد که روانه ایشان را که پروایی شد و در دایره  
بودند فرمودند تا که در روز نهم که در کمان ایشان زارده که فرستادند

ایشان را

۱۱ در میان مسلمانان قسمت فرمودند ششم غزوه خیبر است که در سال ششم از هجرت  
 واقع شده آن وقت قلعه بود در رم و امیر المؤمنین علیه السلام هر یک روز سه قلعه را  
 فتح فرمود و چهار قلعه دیگر بیست و نه روز در حال صلح کردند شجاعت و مبارزت آنحضرت  
 در استیلا بر این قلعه مشهور است درین غزوه پانزده نفر از مسلمانان شهید گشته  
 بودند و در دو سال آن بیست و یک نفر کشته شدند سفتم فتح مکه است که در ربه آن سال  
 هشتم از هجرت واقع شده پیغمبر پانزده هزار کس مکه را فتح نمود و بعضی از اهل مکه در پیوستگی که از آن  
 جذب نمودند با مقدمه لشکر اسلام جنگ کردند و از اهل مکه پسر چهار نفر کشته شدند  
 و شش نفر کشت پیغمبر کعبه معظمه را از بتیان پاک کرد و اهل مکه مسلمان شدند هشتم  
 غزوه تبوک است که در ششم ماه شوال سال ششم واقع شده پیغمبر بعد از فتح مکه با ده هزار کس  
 بخین رفت حرب کفار سوزان ثقیف و امیر سوزان مالک بن عوف زبیری و بشیر بن نفیسه  
 بن عبد مایل تبعی بودند و با ایشان جهاد نمودند و درین غزوه اول شکست مسلمانان  
 افتاد هفتم شد در پنجمین صلواتی علیه السلام با حضرت امیر المؤمنین علی و بعضی از صحابه  
 بن حارث بن عبد المطلب شنیدند که در یک از بنی هاشم شربت قدم فرمودند و مسلمانان  
 را در پیوستگی شدند و هر کوفت حمله کردند و افتاد کس از آن کوفت کشته شدند و چهار کس از  
 شهید گشته و احوال اباب هواریان و ثقیف است مسلمانان افتاد نهم غزوه  
 طایف

طایف است که در ماه شوال سال ششم واقع شده و پیغمبر صلواتی علیه السلام بقصد سوزان  
 و بعضی از سوزان در ثقیف که از حرب خین قرار گرفته بود و در حصارهای طایف متحصن شده  
 متوجه شد و بعد از شبان روز آن طایف را محاصره کرد و در آن مدت جنگهای عظیم واقع شد  
 از آنجا که حضرت یا نشدند از ده کس شهید شدند و بعد از آن از بیای چهار فتح نام کرده  
 بیج فرمودند و بمنزل جغانه آوردند غنایمی که از حرب خین و طایف است مسلمانان  
 آورده بودند در آن موقع قسمت فرمودند و درین بمنزل پسر چهار کس از امویان از خنجر  
 این مسلمانان شهید شدند آنحضرت آمدند و از اسلام سایر قوم خبر دادند و از عقب ایشان  
 آمدند نیز پیاده مسلمان شدند و پیغمبر صلواتی علیه السلام پس از آن با ایشان باز دادند  
 آنحضرت در زمان نبوت سیزده سال در مکه اقامت نموده ده سال در مدینه درین  
 سال هجرت و که طایف و بین مسلمانان شد و قبایل عربت از هر طرف میسر مسلمانان کردند و اسلام  
 را آوردند و قوادین تکمیل یافتند و اشجه انوار دین مینوشتند کشت و آثار طاعت کفر و کشت  
 از سده اصحاب که یحیی بن جبر است کرده بودند و مقدم ایشان جعفر طیار بودند و بان  
 آنحضرت از مدینه هفت رسول بپادشاهان عوات فرستاد و هر یک نامه نوشتند و ایشان  
 اسلام خواندند و امیه خیمه را بنیاشی بلکه چشم فرستاد و بنیاشی نامه پیغمبر را احترام نمود  
 از آنکه فرود آمد و با آب بر زمین نشست و امر را مطالعه فرمود و بعد از آن نامه را بیک دست

و تحفه زرتا دوستانه شد و حبیبه بن خلیفه بهی علی از بهر قتل قیصر روم فرستاد و داد و ستد مسلمانان  
بر جواب نیکو نوشت در اسلام او اختلاف است و بعد از آن خدایه ششم را به پسر وین پادشاه  
ایران فرستاد و مسلمانان شکر نام را باده که در درج رسول صلی الله علیه و آله در کتب  
گفت آنحضرت او را نغزین که درین سبب بلکه او را فادو که شسته شده از سن او کسی  
از پادشاهی متعینا فرستاد و حاجت بن ابی ثعلبه را بمقتضی با سکنه زرتا دوستانه  
و امانه را جواب نوشت و تحفه فرستاد و بعضی گویند که دلیل از آنست که حضرت  
امیر المؤمنین علی علیه السلام بخشید و بنی خدیجه بن عبد مناف بخاریت  
فرستاد و مسلمانان شکر نام را جواب نیکو نوشت و سلیط بن عمرو و مهران را به خود  
حق داد شاه بامیه و فرستاد و مسلمانان شکر نام را جواب نیکو نوشت اما سلیط را جامه  
تعیین پوشانید و انعامی فراخوار داد و علاء خرفی را ببندهای ساد و ملک  
فرستاد و مسلمانان شکر نام را جواب نیکو نوشت و بنی عبد الله علیه و آله و سلم در سال دوم از  
با اهل بیت و اصحاب یکم و عظمه توجه فرمود و از آنجا که الوداع گویند درین معاد  
در منزل غدیر خم با اصحاب گفت **الکرم اوی باللو مین** میث انفسی  
نستم من اولی از نفسهای ایشان آنگاه فرمود بدستی که خداوند تعالی بفرستاد  
و من مولای جمیع مومنانم بعد از آن فرستاد امیر المؤمنین علی علیه و آله را

عجل

فرمود من کز سوا الله فعلی الله الله بعد از آن لامن لا یؤمن بالله و انفسی نضوه و  
خز من خذله و الله الحق و حشر کان و چون بدین رسید ماه چهارم شد و چنانچه  
یوسف بن مطهر حلی در تخریر آورده که بنی عبد الله علیه و آله و سلم در پرت ششم فرستاد  
از در فریاد و البقا و رحمت فرمود و بعضی گفته اند در ماه ربیع الاول سنه احد حضرت  
آنحضرت از عالم رفعت و حضرت امیر المؤمنین و بیکار و فضل و تقسیم پس از آن حضرت  
حاضر بودند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آنحضرت را بشدت دیگران فرمود که در وجود خدیجه  
و تکفین کردند حضرت امیر المؤمنین پس آنحضرت نماز گذارد و در نمازخانه که آنحضرت  
از عالم رفعت به دایه طلحه انصاری بشارت حضرت امیر المؤمنین فرموده شغل شد  
و حضرت امیر المؤمنین و بیکار و فضل آنحضرت را در دست نهادند و عورت بجهت حضرت رسول  
صلی الله علیه و آله و سلم را چنانچه گفتن است کردند و سن مبارک آنحضرت شکر سیال  
بود و آنحضرت را بغیر از فاطمه علیها السلام فرزندی دیگر نمانده و مادر وی خدیجه  
و در محسنات و خود ارف عادات و شایان و صفای و کرام اخلاق آنحضرت  
و این مختصر احتمال آن نکنند و اعظم محسنات و اوست که تا قیامت با ایت  
شکر تا شکر است و خداستی را از افق بی چون داد و این فضل خدای دایه او فریاد  
سایه او او است نقد خدیجه خدیجه جو که در عالم طفیلی او مقصود



۱۵  
 فصل دوم در ذکر ائمه هدی علیهم السلام و ایشانشان دو از راه امانند  
 اما اول حضرت امیر المومنین علیه السلام ابن ابی طالب سید الطالین هشتمین نبی بعد از من است که  
 اصحابی مطهری و نوح بقول فاطمه زهرا است علیه السلام علیهم اجمعین و اولاد تا حضرت  
 رسیده و چهارمین در ماه رجب روایتی بنقش ثعبان بعد از انعام الفیل بسیار در  
 بوده مادرش فاطمه بنت اسد بن هشام بن عبد مناف که بفقایل بسیار و برادرها بسیار  
 دارد گنبد مشهور حضرت ابی الحسن و ابی ابراهیم و لقب شریفترش مرفی  
 و امیر المؤمنین و یحیی المسلمین بعد از حضرت رسول امام جمیع و افضل اهل  
 عالم و غوث اعظم و خلیفه الله در ارتداد علم نبوی و وصی رسول دلی جمیع مؤمنان  
 و معصومان است و ائمه و لیکند رسوله الله قل اعلی علی الانسان و صاحب قول  
لو كشف الغطاء است در پیش رو زودات رفیق حضرت مصطفی بوده که در زودت بیوک که در  
 حضرت را در مدینه قیام مقام خود کرده بود در شان او فرموده است بی  
 بمنزلت هرگز من یحیی الاله لا بی بعد در وقت دیگر فرمود علی شریف  
 و ائمه همیشه کافیه علماء و مؤمنین در سبیل مشکله از مشکله و تعلم ان  
 حضرت مقتدای عدت مصطفی انامدینه العلم و سلایک با معبود اقول صحیح مرفی سبیل شایسته  
 مستند استیفا شده اند و بویسته عام برای آدمی است از مباح کرامات و غیره عبادت

۱۶  
 عادات آنحضرت مستفیض گشته مناصب و فضایل و خوارق عادات و مولدیت  
 بر عبادت و علم و کم و سایر فضایل حسینه و شمایل علییه آنحضرت پیش از آن است که  
 بقیر زبانه و تحریر بنای استقفاای توان نمود کفی فی فعل مولانا علی و نوع الشکست  
 اذ الله در او اخروی الحجه تنه خوشی شلین من الهی و مسلمانان در مسجد رسول علیه  
 السلام بان حضرت بخت کردند و مقتدا است نظام کافه انام گشت جهان از  
 افتاب هدایت آنحضرت نورانی شد درین مینو تقویت در بیج یافت و میان شیخ  
 شریفی رسید و تشدید بزرگت اهل عالم در سایه رحمت آنحضرت بسعادت کاشند  
 بعد از آن آنحضرت با مخالفان سه نوبت جنگ واقع شده اول جنگ جمل است که در  
 ماه جمادی الاخرست و نهمین من الحجه بر بصره اتفاق افتاده درین جنگ مخالفان  
 کایشان از انکشتین خوانند طلحه و زبیر با جمعی که نیز گشته شد در وقت بر باطل غالب  
 ائمه در وقت یافت و بکوفه تشیخ از آن فرمود و آن دار الخلافه ساخت در آن  
 جنگین است که در فرسند سبج و نهمین من الحجه با معاویه علیه السلام و اهل ام  
 در سه ادر در دست حرب سبیت روزی متمادی گشت و ریب پنجاه هزار کس بر روی  
 اشتاد از آن اهل شقاق که ایشان را قاسطین گفته اند درین جنگ گشته شد  
 و از جانب امیر المؤمنین علیه السلام کما علم یا سر که بجهت علی علیه السلام و الله و سلم

فرموده بود که او بر دست اهل الحکومت نشود و ذوالشهر درین خیزه بن ثابت انصاری  
 از صحابه کبار و ابولیبی انصاری و اویس قرنی از تابعین با جمعی کثیر شهادت یافتند  
 و در آخر جون شامیان بمکه آمدند و عاص مصعبا بر سر نیزه کردند و کفشد با شمار  
 بکتب خنای میخوانم لشکر حضرت امیرالمومنین علیه السلام بعضی در جنگ سستی کردند  
 حضرت امیرالمومنین علیه السلام بجانب کوفه مراجعت فرمودند و معاویه علیه السلام  
 بشام رفت سیوم جنگ نبرد است که در سه نمان نه نشین با خوارج کلاشمار  
 مارتین خوانند واقع شد جمله خوارج که چهار هزار کس بروایت شش هزار کس بودند  
 کشته شدند مگر نه تن که برون رفتند و ذوالشهر که بجزیره و امام علیه السلام  
 از قتل او خبر داده بود آن خوارج درین جنگ قتل آمد و حضرت امیرالمومنین علیه السلام  
 فتح فرموده بکوفه مراجعت فرمودند و در یکبار نوزم جنگ معاویه علیه السلام در اهل شام  
 داشتند و درین اثنا عبدالرحمن بن ملجم علیه السلام بوقت صبح بخدمت رفیقان و بعضی کلاه  
 نواز در رمضان سنه اربعین من الهجرة در مسجد کوفه آنحضرت را زخم زد کار آمد در شنبه یکم  
 رمضان نیکو رختان در روضه رفیقان خرامید و مقدور شد که مقتدر دست بر شریف آنحضرت  
 شصت و سه سال بقوی شیخ شریف شد و بارگش بخونگرفت که تا انقضای جهان  
 جهانین و مظلوم مطاف علیان است و آنحضرت را بروایت شیخ مفید است و در وقت فرزند بود  
 ۴۵

۱۸ امام حسین زینب کبری و زینب صغیر را که گزیده ام الکلیه است و مادر ایشان فاطمه زهرا  
 ام حسن رسول الله صلی الله علیه و آله است و حنیفه گزیده ابوالقاسم است و مادر او حوله بنت  
 عمرو رفیقہ و مادرانند مادر ایشان حبیبہ بنت ربیعہ و عیسیٰ بن جعفر و عبدالله و عثمان مادران  
 ام البنین بنت خراگه است و امیر جعفر و عبدالله مادر ایشان ابی بنی است و حنیفه است  
 و ام الحسن و امه مادر ایشان ام مسعوده بنت بروه بن مسعود نفیست و روقه و حوریه  
 اصفیانی دام الکرام و ام جعفر و امامه و ام سلیمه و میمون و خدیجه و ناطقه از امات خنیف  
 امام دهم امام حسن بن امیرالمومنین علیه السلام است طوالت است و سلام علیه آنحضرت  
 بعد از والد بزرگوار خود افضل اگر امام است و فرزند خنیف است امیرالمومنین علیه السلام  
 سیدنا و سیدنا است گزیده آنحضرت ابو محمد است و لقب طیب است و در کربلا سبط سید  
 ولادت آنحضرت در شب شنبه ششصد و شصت و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد  
 فات حضرت امیرالمومنین علیه السلام او با او بیعت گردان خنیف معاویه پیدا سید  
 بجای بر خاست و آنکس است که حضرت امام نیز را کس عراف بر ابرو است و بعضی  
 از اهل عراق در مقام سزا شد و آنحضرت در بیج الاول سنه اربعین من الهجرة آن  
 معاویه علیه السلام بان گذشت و در مدینه نیز فرقه توطن فرموده بعبادت مشغول گشت  
 باغیالی معاویه الماسی سوده در کوفه آنحضرت را بخشد و از اسمعوم ساختند و در حله است

۱۹ چواریک در روز پنجشنبه مقدمه فرستاد ای عین بر و ای حسین علیهما السلام از حال آنکه  
در این روز در آن شهر فرستاد و روایتی جعل شد که آن حضرت را بر روایت  
شیخ مفید با نوزده روز بود و امام حسین در ایشان امیر شریف است ای سعید و حسن مادر  
خوبه بنت تنظور و عمر و سیم و عبدالله مادر ایشان ام ولد بوده و بعد از حسن مادر و نیز  
ام ولد بوده حسین اشرف و طحی و فاطمه مادر ایشان ام ایمنی و ام عبدالله و ام ستم  
رفیقه از اموات مختلف و بعد از اولاد آنحضرت از نو جوانی باقی مانده امام سیف امام حسین  
بن ابراهیم مینویس علی علیه السلام است ولادت آنحضرت چنانچه شیخ شهید در دروس نقل نموده  
آنست که درج الاول سنه ثلث من الهجرة و روایتی در روز پنجشنبه سینه امرفغان بوده روایتی  
شیخ مفید بخم شنبان بگفته بوده کتبت آنحضرت ابو عبدالله و لقب شهید و طیب است  
و ذکر مبارک بسطوط طابع الحفاة الله و بعد از برادر بزرگوار خود امام حسن علیه السلام افضل  
و از زنی علی است چون مصیبه برینم تقصیر در وجه ستمین و خست برت اهل عراق  
بطلب آنحضرت فرستاد آنحضرت مسلم بن عقیل را که این اسم آنحضرت بود و از پیش کوفه فرستاد  
و در بیست نزار کس بیعت در آن روز صورت حال عرف داشت امام کرده آنحضرت را طلب  
در پشت درین اثنا عبدالله زیاده یا در وقت آنحضرت متعق شد و آنحضرت از آنجا  
بروایتی با نشتاد و تن از اهل بیت و ایتام روز جمع ما شرم سده احوال و ستمین شهید شد  
و جد

جسد مبارک آنحضرت را علیه السلام با سایر شهدا در حایر برشت که بلا دروغی که کتبت اولاد  
آنحضرت را یعنی روایتی است که کتبت علی اگر کتبت او ابو محمد است و مادر او شاه زنان در حایر  
یزدجرد بن شریار که ملک عجم بود و علی اصغر را و لیلی بنت ابی مره که در بلا شهید شد بعضی  
روایات او را علی اگر کتبت از جد و مادر او قصاعیه که در زمان حیات حضرت امام وفات یافته  
و عبدالله که کودکی در جنگ کربلا تیر خاکی بود شهید شد و سکینه مادر ایشان ابان بنت  
ام القیس فاطمه مادر او ام ایمنی بنت طلحه و بعضی گفته اند آنحضرت را پسری دیگر بود او را  
عز او ستم میگویند امام چهارم علی بن العباس بن امام حسین بن علی بن ابی طالب  
صلوات الله و سلامه علیه کتبت آنحضرت ابو محمد و ابی ستم و روایتی ابو الحسن  
و لقبش سید العابدین و سجاد و ذوالشعبات بود بعد از امام حسین امام و افضل  
اهل عالم است و ولادتش بر روایت شیخ شهید روز یکشنبه پنج شنبان ثمان و نمان است  
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مدینه بوده مادرش شاه زنان دختر کسری چنانکه کتبت  
آنحضرت در روز واقعه مایله امام حسین چهارم بوده اقبل یزید لعین آنحضرت را با نشتاد  
اهل بیت بشام بردند و نیز به ملعون ایشان از مدینه فرستاد و آنحضرت را بر جوان فرود  
منور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ساکن شد و چون بسنی شریفین به نجات  
رسید روایت شیخ شهید در روز شنبه دوازدهم محرم سنه خمس و عین روایتی است که  
و جد

بیتیم از ایام این بجاوردن رتبت رب العالمین انقال نسب بود در واقع بنویس  
گشت و آنحضرت را که زودتر زید و امام و قیام مقام محمد باس علیه السلام مادرش  
ام عبدالله در روایتی ام حسن بنت ابی محمد حسن بن علی بن ابی طالب است و در  
ایشان ام ولد بوده و عبدالله و حسین و الدایشان نیز ام ولد در حسین اصغر و عبدالله  
و سلیمان مادر ایشان نیز ام ولد و علی که در تر فرزندان بود با خواهر خود جدیتر  
از ام ولد است و محمد اصغر نیز مادرش ام ولد است و فاطمه بقیه ام کلثوم و والده ایشان  
معلوم نیست که ام ولد را چه می بود و در روایتی عبدالله و از اولاد کرام حضرت امام است  
و عبدالله ابرج مشهور و سادات بنی المختار از نسب اویند امام پنجم امام محمد  
بن امام علی زین العابدین امام حسین بن امیر المومنین علی المرتضی است و سادات  
در ایم علیه هم کینیت آنحضرت ابو جعفر و لقب شاکر و دادی لقب سادات حضرت  
باقر است همه بقدر آن حضرت یعنی بدین سفش در علم نبی شریف آنحضرت از دو  
وجه منتهی می شود حضرت امیر المومنین علیه السلام از جانب او و در روایتی <sup>جانب</sup> بدین  
نکور شد بعد از حضرت امام زین العابدین خلیفه پدر و قیام امامت او  
شیخ مفید گوید آنچه از علم قرآن و سیرت و ففون اداب امام محمد باقر  
ظاهر شده از دیگر اولاد حسن و امام حسین ظاهر نشده و ولادت آنحضرت  
بهرای

بر روایت شیخ مفید روز دوشنبه سیوم منور از سبب جنین و در روایتی روز جمعه  
غده ریب ستمند گوید در مدینه شیر نهم بوده و عمر عزیزش بر روایتی صحیح پنجاه و شش سال  
بوده و رحلت آنحضرت بر روایت شیخ مفید روز دوشنبه نهم ذی الحجه است  
از بیست و شش ماهه بر روایتی در ماه رجب الاول در آنکه کتب مطبوعه است که در زمان ولید  
بن عبدالملک و آن بسعی از ابراهیم بن تید سموم شامام جعفر صادق علیه السلام  
عقل آنحضرت شد بعد از قیام بلوغ از آن حضرت که گفتند در روایتی که در حدیث عالم المقداد  
بزرگوارند فیکرنت اولاد آنحضرت بر روایت شیخ مفید در حدیث ابراهیم عبدالله جعفر بن محمد  
و در ایشان ام زوجه و در حدیثی قاسم بن محمد بن ابی بکر بن محمد و عبدالله و والده ایشان  
ام حکیم بنت اسد و علی زین العابدین ام ولد و ام سلمه مادرش زینب قریب نزد بعضی است که  
امام را در خمر بین ام سلمه بوده امام ششم امام جعفر صادق علیه السلام  
بن امام محمد باقر بن زین العابدین بن امام حسین بن علی مرتضی است و سادات  
علیه هم کینیت مبارک کش ابو عبدالله و ابو اسمعیل نیز گفته اند و  
لقب ملوک و علی و فاطمه و طاہر و شعور و القار صاریست آنحضرت در زمان  
امامت خود اشرف اولاد رسول الله و کرام اصفا و قبول بوده و امام عالمیان حضرت  
امام محمد تقی بوده است بر امامت امام جعفر صادق علیه السلام چنانکه حضرت رسول  
بهرای

کرده بایمانت علی علیه السلام و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب امام حسن بن علی علیه السلام  
و امام حسن بن علی علیه السلام که نامش در سلسله امامت با امام الحجة القایم محمد المهدی صلوات  
و سلامه علیهم اجمعین و این نفوس بطریق تو از حلقه از سلف نقل کرده اند و آن  
انحضرت چنانچه شیخ شهید در دو رس او در ده از دو شبته رجب الاول سنه ثمانین و ثلاثین  
بوده و بر این سنه ثمانین بوده و در مدینه مشرفه صاحب کشف الغور روایت دوم را صحیح  
گفته و والده انحضرت از فرزند هجده ساله این بکر است چنانچه گذشت در ایام پدر  
بزرگوار او و امامت آثار بود و در سالک رسید و بعد از وفات جدش بزرگوار علی  
بن الحسین علیه السلام نوزده سال و یک خدیومت بزرگوار نمود که در این دو بی از  
وفات پدر بزرگوار سی و چهار سال زمان امامت انحضرت است پس عمر مبارکش  
شصت و پنج سال بود و وفات انحضرت بر روایت شیخ شهید در سوال و بر روایتی  
روز دوشنبه منتهی رجب سنه ثمانین و مایه بوده مدفن عیالیش در بقیع  
در بلوی مدینه است و امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسن و امام حسین و امام سجاد  
علیهم اجمعین و امام جعفر صادق و امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسن و امام حسین و امام سجاد  
مادر ایشان فاطمه بنت الحسین و امام حسن بن علی بن ابی طالب است  
حضرت امام موسی و اسحق و فاطمه و محمد از فرزندان بربریه که ام ولد بوده متوجه شده اند

عباس

پس و علو اسما از امامت او دارند اما اسماعیل بزرگترین برادران خود در بقیع مدفون است  
امام جعفر با او محبت و شفقت بسیار بوده چنانچه گروهی از شیعه در روایات امام  
برند که بعد از امام قایم مقام او خواهد بود ولیکن در حیات پدر وفات یافتند  
محل خزانة نار رسیدن بر قد حضرت امام چند نوبت وضع جنازه اسماعیل امر فرموده  
روی مبارکش گشوده مردم بموضع موت او بر مردم یقین کرده و در بقیع مدفون است  
بعد از وفات اسماعیل از خواص امام جمعی که کلمه امامت را در پیش از ان رجوع کردند  
و بعضی که از خواص امام نبودند از دوران بودند بقیات انقله پس شدند بعد از ان که  
امام فوت شد فرقه ازین طایفه که قایل بقیات اسماعیل بودند از ان اعتقاد بر گشته  
با امامت امام موسی علیه السلام قایل شدند و باقی این طایفه دو فرقه شد یکی از ان  
دو قایل با امامت محمد بن اسماعیل گشت که آنکه اسماعیل امام بوده و پس از حق استقامت  
از برادر و دیگر بقیات اسماعیل بوده و عوی امامت ادگر و نیز این مردود که در امکان  
گویند بعد از اسماعیل از باقی برادران بزرگتر بود و بعد از فوت  
حضرت امام موسی در مدینه کی تابع او گشته اکثر ایشان رجوع کردند با امامت  
امام موسی کاظم قایل شدند و باقی  
بزرگداشت و افطخ مرد بزرگ کانی که گویند با آنکه امامی ایشان بدین مذمه عیبه است  
افطخ

۲۵  
 و امام محمد بن جعفر زیدیه بود که امام را خروج برین لایق است و از کسلی که شجاع بود  
 و در بیان شش ماه روزی روزه داشتی و روزی افطار کردی و بر ما مومن در سینه تو تعیین  
 خروج کردی و بر جوی دی بقتال او رفت و احبابی منظم شدند و او را گرفته نزد ما  
 و نشاندند ما مومن او را گرامی داشتند و در خراسان می بود تا در سنه ثلاثین ما مین فوت  
 یافت در تاریخ گزیده او در ده که میر امام محمد بن امام جعفر صادق علیه السلام در جرجان  
 و کوه فرخ مشهور در تاریخ برات آنجنان آمده که مانویان او را بدست خود بگیرند  
 امام اسحق بن امام جعفر علیه السلام بقایست متوجه و فیاض مجتهد بوده و از روایت  
 حدیث و آثار بسیار است و ملائمت حضرت امام موسی را لازم داشت و قابل  
 با امامت او و بعد از او با امامت حضرت امام رضا علیه السلام التیجه التیجا و بعد از  
 با امامت امام محمد جواد علیه السلام بود و از پدر خود امام جعفر زیدیه امامت بر او  
 امام موسی علیه السلام و التیجا نقلی بنوعی دو جسی بن جعفر صادق علیه السلام  
 نیز مرد ظاهر کردی ده امام سفت هم امام موسی بن امام جعفر بن امام محمد بن علی بن  
 بن امام حسین بن امام علی المرتضی است صلوات الله علیه جمیع کتبت شریفین  
 و ابو ابراهیم و ابو علی و ابو اسماعیل نیز گفته اند و لقب عبد صالح و کاطم لقب مشهور  
 آنحضرت است و از کثرت تحمل و بردباری در صبر رحمت و بعضی صابر و صالح و  
 و امین  
 نیز

نیز از القاب آنحضرت شمرده اند بعد از پدر بزرگوار سندشین ایه است و آن  
 بود ولادت آنحضرت بروایت شیخ شهید در سنه ثمانه و شصت و نه و در سنه ثمانه و شصت و نه  
 هفتم مفسر لایق ای که میانه مکه و مدینه است و بعضی گفته اند سنه تسع و شصت و نه  
 بود که در چون عمر مبارکش پست رسید به سلامت بشارت و مدت امامت شیخ صالح  
 بوده سن شریف آنحضرت پنجاه و پنجست در آخر عمر بمغمو ده مارون یکسال  
 مجوس بود و بعد از یکسال آنحضرت را پیغمبر نقل کرده بفضیل بن ربیع سپرد و دست  
 در آن جسد مبارک از آن او را رفتن ربیع کرده بفضیل بن ربیع سپرد و نقل  
 بنی در خدمتگاری آنحضرت تقی میسگر و بنابرین مادرین بر فضل بن یحیی غصب کرد  
 و در مدینه بن شاک مطعون آن امام معصوم با حکمی که میل میفرمودند مسموم کرده  
 بخورد آنحضرت داده و آنحضرت از آن معنی اخبار فرمودند که زهر خوردن پی من  
 کردند و در آنکس من بزرگی بعد از آن بسیاری میل خواهد کرد و در سه روز  
 این ایوان در جسم مبارک آنحضرت ظاهر شد و اریعت سیات و مہات سپرد و این  
 بروایت شیخ شهید و بپرت و چهارم رجب نه نلث و فغانین و مایه واقع  
 در روایتی روز چهارم رجب پنجم رجب نه احدی و فغانین مایه و آنحضرت بمقبره کتبت  
 الحاف بود و در بغداد بقبر و ریش ششاد در شش بردند و اینجا بجا رحمت الہی

۷  
سید زین العابدین سالار زمان هدایت نشا کثیر الاثر علی حضرت پادشاه  
ابو المظفر ائمه القادر شاه اسمعیل بهادر خان الصفوی تعبد الله بغير اینه  
و اسکندریه و ادریس جانه بفرموده آنحضرت بهر سبب مبارک امام علیه السلام گنبد  
بزرگ و عمارت عالی ساختند و در جمیع مشاهد ایام علیهم السلام آنحضرت وظایف  
مورد داشتند که هیچ زمان مثل او نبوده مادر آنحضرت چنانچه مذکور شد ام ولد  
بر بریه بود او را دو اجداد آنحضرت از وی است یعنی هفت پسر ده اند و بر وی  
سوی و شش پسر پسر پسر ده دختر اما اولاد ذکوره امام الهام ابو الحسن  
علی الرضا علیه التحیه و الثنا و زید و ابراهیم و عقیل و مارون و حسن و حسین  
و عبدالله و اسمعیل و عبید الله و محمد و احمد و جعفر و یحیی و اسحق و عبد الله و ابوالقاسم  
حمزه که نسبت زین العابدین سادات عتبه عالی صغیره صفویه حقه الله بالانوار  
قدسیان امام زاده منتجب مکرر و تفضیل آن مذکور خواهد شد انشاء تعالی  
دیگر عبد الرحمن و قاسم و جعفر الامیر و اما دختران خدیجه و ام زینب و اسماء علیه  
و فاطمه البکری و فاطمه صغری و کلثوم و ام کلثوم و آمنه و زینب ام عبدالله  
و زینب الصغری و ام القاسم و حکیمه امه الصغری و محموده و امامه و یحیی و زینب  
اولاد آنحضرت امام زاده احمد متقی بر سر کرم بوده و از کمال تقوی و درج  
والد

والدین کرم او خود محترم بودی و امام محمد نیز زینت کرم و تقوی العارف کرم  
بطریق کرم و شجاعت سلوک میگردد سایر اولاد آنحضرت هر یک استند برین کمال  
و فرین با نافع فعل بود امام ششم امام علی بن امام موسی بن امام جعفر  
امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن امام حسین بن امیرالمؤمنین علی مرتضی است  
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین کینت آنحضرت ابو الحسن مع لقبش صاحب زمانی  
روقی مشهورترین القابش زمان است که در کمالی بود و موافق و مخالف آنحضرت  
و علی سیم از امت و حجت ششم پادشاه آنحضرت است و لادت نیز نفس بر روایت  
روز پنجمین یا در ده روز آنقدره شد نشت پنجمین و مایه بود در مدینه نینف و والده  
آنحضرت امام اولدمه ماه بشقرا و توبت بنویس بود و بر وی پنج فرزند  
گشتم نام داشت در زمان مایون رجا بن الفتحاک را که خال مایون بود با جمعی  
معتبر آن جانب حضرت امام علیه السلام مدینه رستند و آنحضرت را با نزاره که امام  
از مدینه برد آوردند و روز پنجمین پنجم رمضان سنه اجدلی و مایون بود لایت  
سده مایون در جمیع سقیم با آنحضرت بخت کردند و نام مبارک آنحضرت در خطبه کرم  
در آوردند و لباس سیاه بکسیان بلباسی بنر علویان تبدیل کردند و بعد از  
مدتی را مایون را حضرت امام تعیین دادند و آنحضرت را اسمی ساختند و این

موت در محسن در ماه صفر سنه ثانی و اربع و مائتین واقع شد و بر وی ایست در ماه رمضان و  
 بمشرف صورت در سناباد از موضع قیامات از اعمال طریقی است و آن مشرف از جانب  
 شرقی رخ کرده آورده سوری بن معین که در زمان سلطان محمود دغز قوی حاکم نیشابور  
 بود عمارت کرده و آنحضرت را شش فرزند بود ابو جعفر ثانی و الامام محمد الجواد الثقفی  
 و ابو محمد الحسن و ابراهیم حسین و صاحب کشف العجز از شیخ معین نقل میکند که نامی از اسم  
 فرزندی امام رضا را عیسی محمد جواد **امام نهم** امام محمد بن امام ابو الحسن علی  
 ابن امام موسی بن امام جعفر امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن امام حسین  
 بن امیرالمؤمنین علی المرتضی است صلوات الله علیه اجمعین کینت آنحضرت ابو جعفر  
 ثانی است به آنحضرت ادرسم و کینت موافق حضرت امام ابو جعفر مجتهد قرست  
 و القاب آنحضرت منجبت حق و جواد و مرتضی و قانع و زکریا است و ولادت آنحضرت در شب  
 شریفه نوزدهم ماه رمضان سنه ششم و تسعایه بوده و والده آنحضرت ام ولد بود که حضرت امام رضا  
 او را نیز زان نام فرموده او از اهل بخت ماریه بتعظیم است آنحضرت در زمان امام زین  
 بسیار معزز گردید و دامیون دهمت خود ام الفضل را بدو داده و چون نوبت بموت رسید  
 آنحضرت را بر سر ششم موم سر نشین و مائتین از مدینه بجواد آورده در روز شنبه  
 اخروی القعه سنده کوره بعالم بقا انتقال کرد و بر وی ایست پنجم از عالم رفت مدت  
 امانش

امانش پنجاه سال تقرباً در بغداد تعقیب بزرگوار ابو الحسن موسی کاظم در قباور قریش  
 مدینه شد سلام الله تعالی علیهم اجمعین فرزند آنحضرت چهارده بودند امام علی  
 با دی و موسی و فاطمه و امام **دهم** علی بن امام ابو الحسن علی بن امام موسی  
 بن امام جعفر بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن امام حسین بن امیرالمؤمنین  
 علی مرتضی است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین القاب آنحضرت نامحرف و قانع  
 و نقی و مرتضی و متوکل است و چون در شیرین رای که از اسکانیز گویند امامت داشت  
 او را سکنیز گویند ولادت آنحضرت چنانچه شیخ شهید در دورس آورده و صاحب  
 از شیخ معین نقل کرده مشرف ذی الجبینه اثنین عشر و مائتین بود و با کثرت  
 ربیب سنه اربع عشر و مائتین در موضع صریا از مدینه و والده آنحضرت ام ولد سیمای معجزه است  
 و در روز دوشنبه سیدم و جب سنه اربع و مائتین در سن من ای بر روز بیخانی  
 خرامید و تبر مبارک نشد در شصت و سه من رای است و آنحضرت را چهار فرزند بود با اختلاف  
 روایات ابو محمد حسن العسکری حسین و جعفر المذکور با کذا است و یک دختره عالیله و بعضی  
 عالیله را نام مینس و علی را می افزایند و الله اعلم **امام یازدهم** حسن بن  
 بن ابو الحسن علی ابن امام موسی ابن امام جعفر صادق بن محمد باقر بن امام زین العابدین  
 بن امام حسین بن علی مرتضی است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین صاحب کشف العجز



۴۱ در اسم و کینت محمد است و از القاب آنحضرت جت و قیوم و مهدی و خلف صالح  
 و صاحب الزمان و صاحب مطلق بی قید زمان شیعه در غیبت اول آنحضرت بزبان آخر  
 از آنحضرت بناحیه معونه قیصر میکروفر و غیرم صاحب الامر نیز میگفته و در آن  
 شیعه منقول شعبان سنه خمسین و مائتین بوده در زمین رلی نام مادر آنحضرت  
 ز جلیست و چون والد ماجد آنحضرت امام حسن عسکری از عالم رفت آنحضرت بحیاله  
 به حق سبحانه و تعالی آنحضرت را در طفولیت علم و حکمت داد چنانچه در حدیث  
 و بی معصوم علیها السلام بنیوت و حکمت از زبانی دهرشت و امروز قیام عظیم در عالم  
 و امام و شرف و بی آدم اوست و آنکس است که هر کند زمین را از قسط و عدل چنانچه  
 از ظلم و جور پر شده و مثل او درین امت چون حضرت امام مهدی علیه السلام  
 و آنحضرت را در غیبت است و یکبار دیگر در از نهرت غیبت اول در وقت  
 محمد خلیفه عباس بنوعه اول تاریخ در سنه چهل و سه و ستین و مائتین بوده و در غیبت  
 سوره آمد در وقت مهران آنحضرت واقع بوده و از جمله مهران است ابو شامه داود  
 بن القاسم الجعفری محمد بن علی بن بلال و ابو یوسف و عثمان بن سعید و  
 پسر ابو جعفر محمد بن عثمان و احمد بن اسحق و ابراهیم بن میرا و محمد بن ابراهیم  
 و جماعتی دیگر نیز مرشد که ذکر اسامی ایشان بموجب تطویل کلام است اما مدت  
 آن

آن غیبت سفارت چنانچه صاحب کشف الخواص شیخ مفید نقل کرده منتهی در  
 الحجه سده اثنین و شش و مائتین بوده و اکثر روایات بنقاد و چهار بوده در روایت  
 ثقات ثابت گشته که ابو یوسف و عثمان بن سعید مدینه منظر کرامات و معجزات  
 امام بوده و چون او وفات یافت پسر او محمد قائم مقام او شد بنیوت  
 ناشی از حکم حضرت امام بود و او در شعبان سنه اربع و شصت و ثمانیة از عالم  
 کرده بعد از ابو الحسن بن روح از بنیوت بنیوت بنیوت ابو جعفر بجای او نشست و  
 او در شعبان سنه ست و عشرين و ثمانیة بار بار نقل نمود این الحضر علی بن محمد  
 السمری قائم مقام ابو الحسن بن روح شد و او در شعبان سنه ثمان و عشرين  
 دینار را از نهرت و واقع وفات او چنان شد که روایت کرده از ابراهیم بن محمد  
 بن احمد المکبری گفت در مدینه امام علیه السلام در بغداد بود و در سالی که  
 از عالم از حال اختیار دیگر نرزد او در غیبت قبل از وفات او توفیق بی زدن او در  
 نزد جعی که بشن او بود و در نهرت آن امینت بسره الرحمن الرحیم یا علی بن محمد  
 اعظم الله اجرا و خیرا تک فانک نیت ما ینک بین سنه ایام قاسم امرک و لا یس  
 الی حد تقیتم مقام بعد وفاتک فقد وقعت الغیبت القاه فلا یطویر لایس  
 اذن الله تعالی ذک بعد طول الامک و سوره القدر المثل الارض جور و اسباب

بخشیمی من در خلافت اصفهانی و پیش از آنکه در خروج السیفان و الصیحة  
 و کتبی بفرستد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم را وی گوید که چون بن  
 بقیع عالم گشت تیمم و از نزد سون محمد برون آمدیم روز ساروس و فات کرد  
 و کسی در وصیت نکردی بجای خود و بعد ازین عینت بگری است تا زمان ظهور علامه  
 بعد از آن باذن الله تعالی از مکه مبارک ظاهر خواهد شد و عالم را از عدل و  
 مملو خواهد ساخت **تیمم اول** در ذکر پادشاهان که قبل از اسلام  
 آن چهار فصل است **تیمم دوم** در ذکر پادشاهان یا زده تن بگشتن  
 دو هزار و چهار صد و پنجاه سال **اول** ایشان بعضی از مورخان او را آدم  
 میخوانند و بعضی او را از نسل سام بن نوح علیه السلام و قافین بنفای وی در کتاب  
 نظام التاریخ ترجیح این قول نموده و بعضی گفته اند آدم نیست اما پیش از  
 و از نسل شمش بن آدم است حقیقت آن اینست که تعالی میداند همه قول بشنود  
 پادشاه بنفای مقام او در غار بودی و پوست حیوانات پوشیدگی در راه <sup>عجالت</sup>  
 کرده و خانه ساخته شمر از آن پدرا گشت کیومرث <sup>پادشاه</sup> هزار سال عمر بود اما سی سال  
 پادشاهی کرد از آثار او بعضی از اهل نظر فارس دماغند و بلخست <sup>پادشاه</sup> کیومرث سی سال  
 بن کیومرث بعد از جد پادشاه شد صاحب فرنگ بود و بجهت این او را <sup>پادشاه</sup> بنامند

عدل داد گوشتید چون پیش از آن آیین دادند و با یو دند او را بشد ادلوت که در <sup>۲۴</sup>  
 بعضی او را ایران خوانند و گویند ایران زمین بر او منسوبست و بعضی گویند یا ریش  
 زیدون منسوبست او کتابی در حکمت علمی ساخته و از اجاد او ان خرد گویند  
 و بعضی از آن حسن بن سبیل و زیرافتمه بود و بزبان عربی او رده بود شیخ ابو علی  
 مکتوبی در کتابی ادب العرب و اندوس تعیین کرده و مطالعه آن در کتب  
 ظاهرست بر حصان لغوی کمال فخر او از معادن و بحار بعضی فلزات و حدیث او برون  
 آورد و از آثار او شمس و شمس و بعضی از اهل نظر فارس است ادیس علیه السلام معارف او بود  
 پادشاهی او چهل سال بود ظهورش بن <sup>پادشاه</sup> شنگ بن کیومرث او را بقوت  
 دیدند گویند تمامت اسلم را کار فرمایند است رسم بست برستی در زمان او پدرا شد  
 از آثار ظهورش که من در مروریست و اهل طبرستان و اصفهان دیابل و کرد با داد از جمله این  
 عراق مدت پادشاهی او سی سال ظهورش بکارت در کار دین متعرف شود گفت سر کتب  
 که خواهر نگاه دارد **چشمید** بن ظهورش بن <sup>پادشاه</sup> شنگ بن کیومرث که بنامند  
 برادر ظهورش بود نام او هم دولت شیدر است اندک از نوب صورت روشن از اول وقت  
 او را بخورد شیدر است که در پادشاهی زیرک بود اقوام مردم را از هم جدا کرد و بعضی را بسیار  
 کرد و بعضی را بر زیرکی مشغول کرد ایند اکثر صنعتها در زمان او دیدند از سنگ و آهن

۴۵ برون آوردن آن است حربی کار فرما ساخت علم طبعی زمان او آنان که در نوبت پست  
 در عهد او غلبه کرد آورده اند که در آخر عهد عدوی خدای کرد و بر شکل خود متمثلها ساخت  
 فرستاد و فرمود تا از این پس سوزان آثار او تمام اصغر است چنانکه و از ده فرسنگ طول  
 و ده فرسنگ عرض داشت  
 دور اندرون صاف و مزاج و شهر عدان و شهر طوس و بلخ و سمرقند  
 چون اسکندر را زاید گفت امیری عظیم است پادشاهان فرس و او از این گاه است  
 با بکان خود است که عمارت کند دستش نرود و از زمین چهر است مدت پادشاهی  
 چهل و هفت سال در آخر از ضحاک بگریخت صد سال کرد جهان میکشت تا وفات  
 کرد ضحاک از نسل سیاهان کیومرث است فارسین او را ملقب دواک  
 گفت یعنی خداوند عیوب است بگری و کوتاهی و بسداد کنایه بی شرفی سپار  
 خوری و بد زبانی و دوزخ کوی و مشت زکی و بدینی و پیروی عرب فقط که مقرب  
 کرد نوزخ که گفتند خواجه از راه جسد بود و خروج کرد پادشاهی از دست  
 ظالم و ستمکار بود در آخر دولتش او را دو فضل بهر دشمن از پنج سلطان پد اش  
 و بخرج گشت و در دیگر و نیکین آن از مغز است دمی بود از حکم او خلق تنهاد  
 بین واسط گشته شدند و مردم او را از ده خیز از مرد را خندان انگری بود  
 کاوه نام دو پسر داشت ایشان را کشتن عبد اوان ضحاک بگرفتند و با بر او بود  
 ک

۴۶ که از هر یک بر او که در او انداخته حق پنجم مخالفت ضحاک بر او کرد آمدند و فریدون پیش  
 در پست المقدس و فرشتد ضحاک را بر انداختند از آناد ضحاک گنگه بیابان مدت پادشاهی  
 هزار سال فریدون بنایستین از نسل جمشید بود از فریدون بمده کاوه نگر  
 اکابر ایران به ضحاک خروج کرد و او را بگرفت و در کوه دماوند بند کرد و در جایی از کوه  
 ری میوی کشید جهان نام نهاد فریدون را آبادان جهان و عدان و داد که کشید آن پادشاهی  
 که او بر سبیل و فحش بر فراشته بود و مبارک که در است آنرا بچوهر پیش بر مع کرد در کوه  
 نام نهاد و بعد از او پادشاهان جوهر بران می فرودند تا بر تبه رسید که مقوم از جوهر اوان جهان  
 گشت بوقت فتح قاریه است مسلمانان افتاد در لشکر بی بخشش کردند فریدون را سپه  
 نادر بود و مملکت خود بر پیشان بخشش کرد دیار مغرب و دوزخات به پسر مستقیم داد و دیار  
 مشرق تا رود جیحون به پسر میانه طور داد و میان ملکه که ششگاه او بود به ایران منسوب  
 به پسر که تراج داد برادران مدینه حجت ششگاه بر در شک بر نداد و را بگشتند و پیش  
 فریدون فرستادند از تراج دخته مانده بود فریدون او را به پسر خود منوچهر از و متوال شد  
 فریدون او را تهر پست کرد تا چون بگردن رسید و ستم و طور را بگشت و راه شانی  
 فریدون فرستاد از آثار فریدون بار و و خندق شهر است و فریدون افسون نایک  
 دانستی تهریا که باغی از برده زهر او ساخت خبر بر باد میان در عهد او جهان نیز نماند حاصل شد

۴۷ در عهد او که پسرین قیل نزان برادر خفاک بر ولایت بر سر تو ایستاد و دعوی خدای  
 کرد و زیورن سام ز میان را بچنگ او فرستاد و میان ایشان محاربات عظیم رفت اما  
 ظفر سام با بود که پسرین را بمطاولت در آورد و نزدین کنعان از نسل کو پسرین  
 زیورن بعد از قتل بر سر پسرین یافت مدت پادشاهیش پانصد سال از سخنان او است  
 در دوگان نامه کردار شمارت بر انجا صورت کردار نیکو باید نگارشت منوع حرب پسین  
 مشهور بر پسر زاده زیورن است چون زیورن در گذشت حکم می نمود پادشاه  
 نشست و بر اقیق پادشاهی برده می دهقان نگارشت و او جهان به توان بسام  
 نیمان داد و نوزوات و شطخو کرد و بعراق آورد و بوستانها ساخت انواع اشجار  
 و ریاحین اندیشهها و کوهها بر انجا نقل کرد و بعارت عالم مشغول شد و چون ایام دو  
 بشدت سال رسید در آن ایام افرا سیما از نسل تو را ننگ می کرد و با لشکر می نمود  
 از وی بگریخت و بر طبرستان نشاند از سیابک نوب وی نتوانست شدن بر سر کوه که  
 باورای چگون افرا سیما بر اباد شد باز گذشت سه در زمان ولی باری تعالی شیخ علیه السلام  
 باولادین بن اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام فرستاد و موسی که روزی علیه السلام  
 بود چون زمان او ولیدین مصعب سلطان شد و پسرست سال بود بعد از آن در گذشت  
نور زیورن منوع چهارم بعد از پدر پادشاهی نشست از اولاد تو زیورن فریورن  
 افرا سیاب

۴۸ از سیاب با او مخالفت کرد و میان ایشان محاربات عظیم رفت نور زیورن منوع پنجم  
 و حکم افرا سیاب که گشته گشت مدت هفت سال افرا سیاب از نسل تو زیورن فریورن  
 بعد از قتل پدر بر ایران مستولی شد و قتل و غارت عام کرد و در خرابی این ملک گشتید  
 و عمارات بشکافت و چشمها و کار زه بنیاست و در خندان پیر مردین حال ساز نهمان  
 و قاتل منه بود ذال پسر سام او را این بر اند و پادشاهی بزورین طهارت مدت سه سال  
 افرا سیاب بر ایران دو اند و سال رو بن طهارت منوع چهارم در بعضی تاریخ  
 او را زاب نوشته اند و پسرین شتاد سالگی بعد ذال زب پادشاه شد و در عمارت سختی  
 نموده و هفتاد سال خراج از جهان برداشت تا مردم در عمارت فرود نروند منوع پنجم  
 و او خرابی پادشاهان مانی که دست افرا سیاب سینه بود و بخرج خود امانت خود کرد  
 از آثار او دور و در خانه در دیار بگریخت که آب از ممر که دایند است و بدجله سینه  
 و از آن بهین که سینه در آن رود خانه دیدها ساخته چون او سین بود در حال سختی  
 پادشاهی پسر داد مدت پادشاهی او بروایت پنج سال و بعضی گفته اند زیاده  
 و بعضی گفته اند سی سال که شاه شاه بن زورن طهارت منوع چهارم حیات پادشاهی  
 شد و بعضی گفته اند برادر زاده زورست در نظام التواریخ آورده که مادر او دختر  
 این مایمن بن یعقوب علیه السلام است و همچنین نقل کرده که پسر مستان نسل

۴۹ اورست افراسیا با او جنگ کرد او در آن جنگ کشته شد مدت سلطنت او  
بر آیت صاحب نظام القواخ سی سال و صاحب تاریخ کنیزه شش سال و بغوی که  
از میرخان پادشاهی او را مسمی داشته اند و الله اعلم فصل دوم  
در ذکر کیانیان ده پادشاه مدت هفتاد و پنج و چهار سال اول ایشان کیقباد  
بن زاینه از بن طهار بن منوچهر بود زوال و بپوشش رستم ایران از دست  
مستقیم کرد ایند و ملک او ملای شد و او جهان بهلوان که این زمان الامیر الامرای  
میخوانند برستم داده و ده یک خراج بجهت شکر بنهاد مردم بچند او بگشاد زری که شکر  
تو سنگا بدید کرد چون کیقباد با تو زاینه صلح کرد سه حدود چون مقر شربت  
پادشاهی او صد سال دار الملک افغان بود و از او که ده معبر گردانید و یک نیمه از عراق  
گردان حدودت از تو ابع او گردانید و از بنجران که در زمان او بود نزد خرمیتیل  
و ایلس و آیشخ و آشمویل علیهم السلام کیکاوش بن کیقباد گردید  
که بنزد کیقباد بود و بمیرت کیقباد پادشاه شد بعد از مدتی بجای نازندران بشد و آنجا  
گرفتار گشت رستم زال بر او مفتوحان بمانزدان رفت و نکرسیان مانزدران را بگشت  
و کاوش را خلاص کرد و پادشاه مانزدران جنگ کرده او را بگشت و کاوش را بهار الملک یک  
بار به مانزدران رفت گرفتار شد رستم لشکر کشید و با پادشاه مانزدران و مرد و شام و  
روم

و روم جنگ کرده و ایشان را بگشت و کاوش را منظر با تختگاه آورد و کاوش  
بکافات حوای خود مانزدان را بترین برستم داده او را خطاب از بهلوانی و امارت  
پادشاهی رسانید بعد از این رستم بر سیس لشکر بیشتر ستمگان رفت و دست پادشاه  
انجا را بخواست سهراب حاصل شد و چون بمجد بلع رسید بان که از اسیا جنگ کرد  
بایران آمد و بر رستم نشانه کشته شده مادرش بکین خواستن آمد رستم او را  
دخترش کرد و از او فرزند نژاد و کاوش دخترش را از نسل کرسیور که ایرانین از  
توران برست او داده بود نوبخت است و سیاوش را بنزد بسیار خوب صورت بود  
بسیار داده که در کاوش عاشق شد ملک را بگذاشت با سپاه بر گستان بنی افراسیا  
رفت از اسیا به دختر خود فرنگیس نام را بود و چون فرنگیس شد سیاوش بفرست  
کسیور برادر افراسیا کشته شد چون خبر قتل او بایران آمد رستم زال را تکلیف  
بود سود او را بگشت و با اکابران بتهر گستان رفت با افراسیا جنگ کرد او را  
منهزم گردانید رستم تا هزار فرسنگ زمین از ولایت تهر گستان خراب کرد و قتل عام  
رفت بدست پادشاهی کاوش صد و پنجاه سال و در نظام القواخ آورده که از  
پنجران حکما در زمان وی بوده اند او دو سیستان و لقمان علیهم السلام و در  
دربابل و یک در بغداد بساحت کین سیاوش بن کیکاوش است کیقباد

۴۱ بعد از قتل پسر چهار ماه متولد شد چون بمحل بیخ رسیده کیوه بن کو در زیاران  
رفت او را بیاورد در راه بانگ افرا سیاب محاربات رفت کیوه مردیدان موف  
بی گشتی از جویون عبور کردند و در زیاران طوس بن نوذر حبه و بنزین کاوگ  
دو کار پادشاهی نزاع کرد و او را بر فتح ذره بین بارد پس نهادند و بنزیران عاجز  
گنجسر و از آن فتح کرده پادشاهی برو قوا یافت و شکست خورد از سیاب بر سر راه  
و میان نگران و توران در عهد او مکر و محاربات هفت از طرفین نظر مردم می  
بود و مردم آنکی رستم دین حروب مشهور است تفصیل از سخنان او در بیخ معلوم است آنرا  
هر دو طرف دوازده پهلوان اختیار کردند تا آنکه پهلوانان توریان بر سر توریان  
گشته شد و شکست توریان افتاد و این جنگ دوازده برج خوانند پس زمین  
گنجسر و خود جنگ رفت بر در خوازم معاف دادند و شیشه پسر از ایشان گنجسر  
گشته شد و از این منترم گشت گنجسر و از حقیقت بر رفت و او را که جهان میدویند  
تا در از با پیمان بروست و او پسر گنجسر و او را با برادرش که سیوه بمنزله قرار یابد  
بعد از این هفت سال پادشاهی کرد پس از آنکه و آئی عهد کرد و از پادشاهی که از مغز  
کردی گویند گنجسر و در کوه دماوند کیم یی در ده مرد در عهد او از دای غظیم که  
بر کوی در میان عراق و فارس است از آنکه شید گویند پسر او شد و مردم آن  
گذاشتند

۴۲ گذاشتند گنجسر و بنو ستاد و آن از دمار بگشت و بر آن کوه آتشخانه از او پسر گنجسر  
از سخنان او است سعادت در مسامت قنارت از مشهور حکما که در عهد او بود  
فیش غور است یو ده ست تلمیذ او دتی مع لقان حکیم از بن او و در شاه  
پسین کعبیا چون گنجسر را پسر بنو د پادشاهی برود داد چون پسران ناموار  
بنو د بر دل اکابر گیران آمد چنانچه فر دویسی میفرود می هر کس و شکفتی پمان  
که از پادشاه باریت خواند از این بر شت مشت دیوان عرض کرد نهاد در میان  
باده تعیین کرد و امر از بر شت زرین نشا از دجه خود را برده بود و سواد  
و مالک مشغول بود تا بیشتر اقالیم بگشود آورده اند که بخش فقر محاربه را جیمین  
سیلمان رفت و پرت المقدس خراب کرد کما شته او بود فارسیان بخت فقر را  
ر نام میگویند پسرش گشت راب سعیدی پادشاهی بود پدر بر و نسل او بنشیند زب  
رفت و دختر صیقر و هم بنجاح او در آمد و بسیاری از ولایت در ملک صیقر از وی  
بقوت او آنکلی ان کرد از این معلوم شد که قوت صیقر و اسط گشت است تا بکون  
پیشکش است و ستاد و پادشاهی بود تسلیم کرده و عبادت مشغول شد و مشهور باخ معاف  
کرد از جانب پسران افرا سیاب بیخ آمده و از این بگشت مدت پادشاهی او صدمت  
دوازده ساله پسران او بود و در ایام او غیر علیها السلام کنان بن ابان بودند

۴۴ شاه در شهر حلب تاج و تخت بدو رسید بیاد شاهی بنشست آرد بهشت <sup>مشوایی</sup>  
 کبریا بنده اود عیون کرد کشتار و بنی کبری بنذیرفت این ایران از الزام <sup>تاکری</sup>  
 اختیار نمودند و کشتار بر راضی مقام گرفت و بنزد خواندن مشغول شد و <sup>شکره</sup>  
 ساخت بود که امطر و حیوانی آن صحرای و دهنها باشد و مدفن بلوک <sup>شسته</sup>  
 انجامد و کور و بلوک حجیم که پیش از اسلام بود که بر کوه باشد یعنی در غار ما و  
 دهنها که در کوهها ساخته و چند هم در پایین کوه ندارد و سنگ بسیار آن  
 ریخته چنانکه تکی گشته و بعضی درختها برده اند و خم در زمین تعبیر کرده  
 چون ارجاسر بلوک بگشت کشتار بنی بدستان بکوه که ریخت و برادر  
 غیره و جاسر بلوک حکیم را بنفرستاد با اسفندیار با ارجاسر جنگ کرد آرجاسر  
 با از و بگریخت اسفندیار از عقوبت بر راه هفتون بترکستان رفت <sup>کافان</sup>  
 در بر و تینی دزد بر آمد و ارجاسر بگشت و پادشاهی توران بکلی از فرزندان  
 عزیزش داد چون اسفندیار نظر بایران اندازد پادشاهی طلبید <sup>کشتار</sup>  
 از جهت آنکه از رستم از ره بود و او را بینک رستم فرستاد و رستم برود و رفت  
 و او را نیز که هلاک کرد مدت پادشاهی کشتار بر حد و پست سال گذار کشتار <sup>قلعه</sup>  
 سمرقند و ریاری در میان ایران و توران پست و سنگندان سمرقند و شهرها  
 بغارت

بغارت و از حکما که در زمان وی بود اندوخته او جانما که در علم نجوم بی نظیر بوده <sup>۴۴</sup>  
 و مدفن او فارسیست مهرمنیخ اسفندیار بن کشتار بن لهرج حکم و صیرت پادشاه  
 شد و بکین پرورشکند خان رستم شد و از این رستم بگشت زال را بچوس کرد و ایند <sup>خلاص</sup>  
 داد رستم را در آن حال در چاه بمکر برادر بچوخ شده بود و بدان در گذشته بهمن <sup>بهرمن</sup>  
 بسیار در حکم آورده و بهر خیزت انور از بابل مغرب کرد و دیگرش از اسبابا جانما <sup>بهرمن</sup>  
 لاری که مادرش آن یکی انا بنیای اسرائیل بود و بعضی وی فرستاد و بنفوس و تاج <sup>بهرمن</sup>  
 پیرت المقدس او بود و کسی که ایشان خوانند ترا ایشان نگارد و دیگرش ایشان را حج کرد و  
 و اینان سجده علیه السلام با اتفاق ایشان ریاست بنی اسرائیل و یکی شام داد و <sup>ایشان را</sup>  
 با بقیع خورشید کرد و بدت المقدس را عمارت فرمود و مادر بهمن از اول دلالوت  
 بود و در نش از نژاد رجم بن سیمان او را پسری ساسان نام و دخترتی عمالی نام بود  
 بهمن عمالی را زن کرد و پادشاهی بود و اسان از ری که عبادت مشغول شد مدت  
 پادشاهی بهمن حدود و آنزده سال از او حکما که در عهد او بوده بقراط طبیب بود و است  
 عمالی بدت بهمن زین با خرم و رای بوده و کسیرت پسندیده در شته حکم و صیرت <sup>بهرمن</sup>  
 پادشاه شد از پر حامله بود و وضع حمل پسری شد و پشایی بر جو بود بر غالب اند او را <sup>بهرمن</sup>  
 نهاد در آب شناخت که زدی آن صدوق را بگرفت و پسر را داد آن نام کرده پسر بود <sup>چون</sup>

۴۵  
بجد بلوغ رسید که هر پادشاهی سرباز زاری نمی آورد و بسلاح و در زیدن مشغول شد  
و بانگ گوی که مادرش بچنگ رومیان میفرستاد خشمش در راه ده و آثار دولت  
مشاهده میکرد و چون بروم رسید نمرودی بسیار کرد احوال او با مالی تفرک کرد <sup>بمقتضی احوال</sup>  
او مشغول شد محقق شد که بسراوست پادشاهی مبد و تسمیم کرد و خود که آن گزیده  
بعنی گویند چهل مناره خانه عظیم کرد و وسط اصطخر بود ده پستی مسلمانان از  
مسیح ساخته اند و اکنون بعایت خرابت وی ساخته است مدت پادشاهی بیست و دو سال  
از آثار او جریاد قانت و آرات بر لبهن بجای مادر پادشاه شد با عدل  
ورای بود و بیشتر ملوک بحکم متابع و منقاد او بود ده اند و صاحب خبران ایقین کرده  
تا خبر دود تر رسانند و جته ایشان در منازل است برت دارا با ده منتره فیلقه <sup>و بعضی</sup>  
بفلسفه و بسبب طبع خوش که از دهانش آمد آمو را پیش پدش فرستاد و دختر  
از دارا بسکندر حامل بود و چون بنزد فیلیقوس رفت از منرت و دارا <sup>بسیار</sup>  
بسیار دیگر از نام بود او را وی عهد خود کرد و این مدت پادشاهی او در <sup>سال</sup> و در  
و بیشتر مقام وی بفارسی بود و از آثار وی شهر دارا چه دو کوه که بران منسوب است  
و از حکیمان که در عهد او بود افلاطون الهی که گفت که در بقراط است و از این  
دارا بحکم و صیقت پدش پادشاه شد میان او و سکندر روی بر سر <sup>و بعضی</sup>  
از ولایت

۴۴  
یت ایران که در تفرق و میان بود مخالفت افتاده آنکس یکدیگر زدند و مرد و جوان  
از کسند دارا ویران خیم زدند و بسکندر اسکندر که بختند سکندر در حال پادشاه و پیران  
نهاد سکندر مغلظ نور که من نفوس دم میسقتی تو تراشتم دارا از وی التماس کرد تا کشند  
ویرانکشد و دختر ویران کند بر اولاد ملوک کزس نگارده و ایشان از او از <sup>و از وی</sup>  
پذیرفت بران و فاکر دو ازین جهت ملوک طوایف بنگاشت و بخواست که مخالفت  
کند و نیارست اقرار به دارا کسی قایم مقام داشتش مبادا که مستعفی شود از وی  
با اولاد وی کینه خواهند و نینه گویند که از سطا طالیس لمیدا فلان طون او را برین  
اشارت کرد تا اسکندر بر قتل پادشاه زادگان اقدام ننماید پادشاهی دارا جلال  
از آثار او شهرت است اسکندر بن دارا که لقب او ذی القرنین است <sup>و بعضی</sup>  
گویند که اسکندر بر فیلیقوس می بعد از برادر پادشاهی ایران بود و در او تمام  
جهان در سبط او بود و بطلب آبیعیان رفت و خضر علیه السلام بر مقدمه از بود  
و از آن مجبور بود اسکندر محروم ماند از سطا طالیس حکم وزیر او بود و حکمت و فلسفه  
و منطق و محیط و اقلیدس میات و غیر آن از ایران بروم فرستاد و از آثار اسکندر  
بیا بیج است بشمق و اسکندر به بغرب و مشق بشام و مصر و سیمرقند و ماورالنهر  
او بروی باوان و چون اسکندر رحلت خویش کرد جهان بر ملوک طوایف بخت کرد



۴۷ وزیران نو و پادشاه معین فرمود چنانکه هیچ فرمان یکدیگر بنه دردی درین سبب  
بروم حکم کرد مدت پادشاهی او چارده سال رفت و در سر زده بود که مدت در آن وقت  
سی کسی از عاظم حکما بر او حاضر بودند و اساطیر ز جمله ایشان بود که اساطیر سکندرا  
اجرایه که با میدانند در تابوت طلا پروان او درود و در تابوت از سنگ مرمر که اساطیر  
بوده اند بعد از آنکه به پیشتر نام فلان که شاگرد اساطیر طالیس بود در قول  
و بعلم عبادت مشغول شد از اهل بیت اسکندر میرار عیون نام پادشاهی داشتند  
او را بر طالیس گفتند و معنی این ملک نبرد بود چنانچه بجای کسی میخواهند و ملک ایشان  
و معر نام واحد عراف و ذریه در حکم او شد او بنی اسیر علی بن زمین پرت المقدسی  
دشت و تکبیر از ایشان مہتر کرد و در ترویج دین مزیه و ترویج زود و در عیون  
سخت در وقت سال از پادشاهی در گذشت و بعد از او وقیانوس پادشاهی شد او بود  
که او بجای او را بجای گرفت و بگریافته اند بعد از آن مردی دیگر پادشاهی شد  
نام او سطیس چون از پادشاهی او پنجاه شش سال بگذشت عیون میسر ملک  
از نادر زاد و میان عیون اسکندر صد و شش سال فضل سیم در  
ذکر ملک طالیس از عهد اسکندر تا زمان اردشیر بابکان مدت سید سال  
ایران ملک طالیس داشته اند و ایشان با یکدیگر که شش سال

دنوا

ذکر الاجرم مردم در عهد ایشان در تحقیق علوم میکشیدند اهل عالم در علم برتبه  
اعتبار میدادند از ایشان سفره که پست و یکپادشاه بودند از دیگران بزرگتر بودند  
قره اول بطشروی چون اسکندر جهان بر ملک طالیس تاخت کرد در کسان  
معاوی فارس که کرمان بدو داد و مدت چهار سال مباحثه بود تا بعد از آنکه در تیر  
قره دوم بگایانند و او زده پادشاه تاملت ملکشان صد و پنجاه سال  
اسکندر را از زمان عیش اسکندر از سیم او بنهانشد بعد از آن در ابر طشخرج کرد  
او را بگشت ملک باطلت بود او را مسلم شد با یکدیگر از آن اطراف مقرر کرد که نام او فرماندا  
بر بالایی نام خود نهادند و او نیز از ایشان خراج بخواهد و بود وقت تشریف لاشک  
مرد یکدیگر دهند و عزل نصب هیچکس است دیگری نباشد مدت پادشاهی او پانزده  
اشک بنه اشکند را بعد از او در حکم از پادشاهی شد و مدت هفت سال حکم کرد  
در گذشت شاپور بن اشک بن دارا او داشا بود بزرگ خوانند بعد از  
برادر پادشاهی بود متعلق شد او پنجاه و دو روز و خلق به بنهانه بقدر او در دار  
اموال و خزان که اسکندر برده بود بسیار باز آورد مدت پادشاهی او شش سال  
بود بلکه سیزده سال و در بن اشک بعد از او در حکم و مدت پادشاهی او شش سال  
پادشاهی کرد و نامند اسکندر بن شاپور از پسران پسران او بود که در آن وقت

یازده سال پادشاه بود و گذشت یوسف بن بلاس بن بهرام بعد از پادشاه  
 یافت مدت شانزده سال بگذشت فیروز بن بهرام بلاس بعد از پادشاه  
 گشت مدت دوازده سال حکم کرد بگذشت خسرو بن بلاس بن فیروز پادشاه شد  
 و مدت پست سال در پادشاهی ماند و در گذشت بلاستان بن بلاس بن فیروز از نوار  
 بلاسان بود منسوبت پست سال در پادشاهی ماند و در گذشت خسرو بن بلاس  
 بعد از پادشاه شد مدت سیزده سال در پادشاهی ماند و جنگ اشغانیان گشته شد  
 بلاستان اشغانیان انداز نسل فر پسرین کاوس گشته پادشاه مدت  
 ملکشان همدو پنجاه و سه سال خسرو سیوم بن اشع با اشکانیان  
 جنگ دولت از خانین ایشان پسر و ن او دو ملک و قرار گرفت  
 و با ملوک طویف عان شرط کرد و مدت پست و نه سال در پادشاهی  
 بسر برد و در گذشت اروان بن اشع حکم و هیئت بعد از پادشاه  
 و دوازده سال در پادشاهی بود و در گذشت عیسی علیه السلام در عهد او  
 متولد شد خسرو بن بلاس بن اشع او را گو در زینرک خوانند و محمد علیه السلام  
 از بی اسرائیل او با خولست مدت سی سال پادشاه بود بن گو در  
 بن بلاس بعد از پادشاه شد مدت پست سال در پادشاهی ماند و  
 در این

در این در زمان او نام خراسان بود و از قبل او نرسی بن نرسی بن گو در بن بلاس  
 پادشاه شد مدت ده سال حکم راند و نرسی بن گو در بن بلاس بعد از  
 پادشاه شد و مدت یازده سال حکم راند و پادشاه روم بهمد او وقت ایران کرد  
 پادشاه ن طایف مدد خواست و ایشان را از ایران دفع کرد و گذشت اروان بن نرسی  
 بن نرسی بن گو در زینرک و ملوک طویف بعد از پادشاه شد مدت سی سال  
 در پادشاهی ماند و در جنگ که دشمنان با کمان گشته شد و وقت ملوک طویف پست  
 فصل چهارم در ذکر ساسانیان که ایشان را اکاسره خوانند و بی  
 پادشاه مدت ملکشان پانصد سال در شیرجه مادری منسوبت با کاین یکانی  
 قتل رودان حاکم فارس بود و دشمنان کیمیان فارس کمان منسوبت و پادشاه  
 ساسان نام بود و از نسل ساسان بن بهمن پادشاه و دشمنان با یک کردی با یک  
 او خوابی دید از نژادش پسرید اظهار یک و لغزت کرده و دختر بدو داد و در گذشت  
 و چون بمذبح رسید بخندست او در وقت و با شیرت از سر او او سر بر او زد  
 و بگشید و بفارس فرستاد و روان پسر خود را جنگ او فرستاد و در شیر بدو نظر  
 و جنگ او در وقت او را بر ظاهر می بعد از میار یک گشت بر ملک ستوی شد  
 او در شیر نه خولست داد و در شیر فهم کرد او را بوزیر و او تا بگشت نکوفت حامله ام

اردشیر را فرزند بی بود و وزیر او را زینمار داد و خود را حقی کرد و بعد از چند ماه  
 شاپور را زوی مقلد شد و وزیر او را بهرورد و در ده سالگی در حالت کون خست  
 بر او شیز ظاهر گشت و وزیر او را عینه داشت اردشیر وزیر را نیز از شیز عی در آنکه  
 نسل آن وزیر مراد دیشیر پادشاهان ملوک طوایف را هر کدام که مطاوت او کردند  
 و خارج بیز فشد بکنداشت و هر کدام که م مخالفت زدند کذاشت و اگر بعد از محای به  
 در آمدن مقبول ارشت و از انرا اردشیر خود نه فایس است عقد الدوله از او نیز آباد  
 نام کرد و شهر کو امشیر است که در الملک کرانت م و اول بر او شیز منخوانند  
 و او از و بتدو دو مسافان بخوستان و جزیره بیدیا و بحرین بیدیا و فارس  
 بقوین که اکین ر میت و بهمبر کیلان کنون بکجیان میخوانند و در میان  
 سیستان و کرمان و شهری از بدایر سبعة بعراق در شیز دیم و کنون از ان ارثقا  
 میت داب زور و در ابا افغان میان رعایا بخش کرده بفریب ولایت مقرر گردانند  
 مدت پادشاهی اردشیر چهل سال و دو ماه و او پادشاهی بود با عدل سخاوت  
 و شجاعت و رای در عدل و سیاست فاعده نهاد که بیشتر ننهاده بود و نو او را او  
 و عمو دست بخایت خوب در او اخر سلطنت حکم و ل بر اکثر شیخ سکون نفاذ  
 یافت شاپور بن اردشیر پادشاهی بود و بعد از سخاوت بعد از پدر پادشاهی و یکسال  
 و چند

و چند ماه پادشاهی کرد و در جهان عمارت بسیار ساخت از جمله نیشابور که طموش  
 بنا کرده بود و اسکندر خراب کرده ابادان گردانید و در شجی که سوبان شد نساکت  
 و صورت شاپور را زنگ تراشیده شکل ستون در میان نهاد استاده و شجی  
 چند کرد و چند شاپور ز خوستان او ساخت و بعد ولایت روستا نامی بسیار ساخت و  
 شاپور فقط تا زیت یعنی بسمر ملک هر فریب شاپور مروی بود با حال  
 قوت و بها و حکم مدت سی و دو سال پادشاهی کرد و از انرا او شیز را م بخوستان  
 بهر بسرم بسم چون بعد از پدر پادشاه شد بسبع معان را مغر و کما  
 درشت و بخوستان نزدیک کرد تا مای بروی اعتماد کرد و در پیش روی ماز شد بسم  
 و را تعظیم کرد تا اتساع او را جمله بدست آورد آنگاه حکما را جمع آوردند با مان بست  
 گردن و منمش گردانند و آخرش مین شد و پویه بروی و اهلش حرف گردن قبول کرد  
 بسرام فرمود تا پوستش به بگنند و گاه در انکند و بیار و خیشند و تا باز از نو و  
 هلاک کرد تا ز ایشان هر که دعوت کرده بود و نیز فرمود تا ز نران مجوسی داشتند  
 و نه شب ازین سبب طغی و ش که کونین د انرا در چین مانده است مدت ملک او سال  
 و سه ماه بود از انرا او جزئی نشو بسم است بسم بن برام بن هر مردون بغایت  
 نیکو سیرت بود مدت ملکش سرت سال از انرا او جزئی نشو بسم است بسم بن  
 شاپور بود

برام بن برام بن برام بن هرزاد را شکست خورده و او را برام بن برام بن برام  
 بعد از پدر پادشاه و اولی پادشاهی از آکاسه که بغض خود در دیوان مظالم شریف  
 بود و کسیرت نیکو داشت و او مطلقاً دادی مدت نه سال جهان در تحت فرمانش بود  
 او در ستاد ای بسیار در ولایت خوزستان است شاپور بن سیر بن برام بود  
 بر برام سلطنت داشت مدت پادشاهی او نه سال در حکومت بود در رویه  
 ساخت شاپور را که کتابت هر بن نرسی بن برام بن برام بود وقت وفات  
 بر بن نرسی موقوف شده بود و هم فرزند نداشت او کان دولت او احتیاط کرد  
 مادر شاپور را حمله بود پادشاهی بود او در بعد از چهل روز مملکت شد طغرل را رخت عیان  
 و تاج بر بالای سر او او خیز شد چون او کوهی بود ملک به اشیوشه از بطن پسرانی  
 که کشید و تختگاه ساسانیان خارت کرد و حواله هم فرار آسیر کرد و روز خود که چون  
 شاپور بخدمت رسید چنگ طایر رفت دختر طاهر که نام او مستغوث شد او را در قلع راه داد  
 که شوش و بسیاری از قوی و بقتل رسانید و چون از قتل مملکت فرمود تا شوش را  
 برون میکردند ایشان بخنجر میزدند او را برین سبب از کتاف خود اندازد اجداد  
 رسول علیه السلام را که بنام فرستاد ز قوت او را از سبب اعراب بر شاپور گفت  
 گفت از بخان کشیدند ام از عرب شخصی خنجر که کوهی که بر اندازد برین کینه ای

قتل

قتل میکشند مالک گفت شاید که قول بخان دوزخ باشد و اکثر دست است البته بود  
 اولی آنکه این قتل کمتر باشد تا آن صاحب دولت را کسیر بود و برین سخن شاپور است  
 از اذای عرب بر داشت شاپور بر اسم رسول پیش قیصر و هم رفت قیصر او را این خدمت  
 و بخوبی که بعد از آن آمد و خرابی بسیار کرد و درین ملک ممکن شد شاپور را از نهران عبور کرد  
 بود ماشوق شد بکینه بان کینه کبایران آمد و تا زمین قزوین رسید جا را نام گرفت در آن  
 زمین جاهلی که اکنون بشاپور را نام مشهور است و شاپور آن ساخته و در آن وقت باقی  
 که یکدوم صومعه در آن پرستی بود و نزول کرد از حال ایران استگشای فرمود  
 و صومعه دارا و کنت وزیر شاپور در دربار است و کدر سوار با اسب سخاوت هر دو  
 که در بندتش پیوستند با تقوی بقصد قیصر جان بخود داده اند در بر سر قیصر رسیدند او را  
 گیر کرد و ملک شاپور را مافوق شد زمین قزوین بر نحو و مبارک دانست فرمود با آن  
 سازند معماران بعمارت مشغول شدند دیلمان مزارم ایشان می شد در هر چنان  
 بر روی ساختند دیلمان بنی خرابی میگردند معماران بفرست شاپور در نهار کرد و شاپور  
 بوضع اعراب دیگر طامعان ملک مشغول بود با کار دیلمان نمی برداختند جویستند که  
 دیلمان با مال مشغول کشید و شمشیر سازیدر چنین کرد و در شترستان ساختن آغاز  
 کرد و عمارت قزوین در ماه ایار سه نهم استین اربعمای اسکندری بطالع جوزا

۵۵ حجج از لشکریان جهت دفع دیلمان در آنجا ساکن شدند چون شب بود دفع طامعان  
 ملکه کرد و چون دیلمان با کمان و دایای جز بر زلفت و قتل عام کردند و بر هیچ راهم بقا نکرد  
 و هر چه بقارت لشکریان از آن برد بود و در بعضی بسوی حنت و بعضی در زیر کمرگشت  
 از برهن آن عمارت در تالیخ کشیدند او در ده است که مابین صورت کرد در زمان <sup>شاپور</sup>  
 ذوالکثرف دعوی بخیبر می کرده و بعضی گویند در زمان شاپور بن اردشیر و <sup>تظالم</sup>  
 التوایخ و حمزه اصفهان برانند که در زمان **بهرام اول** بود و چنانکه <sup>کوشش</sup>  
 دعوی بخیبر کردی که خطای راز و کوتاه کشیدنی و دایر می نمودی بر کار <sup>امتهاط</sup>  
 رفتی تفاوت بنیوی و صورت <sup>در</sup> بچسگون بر کوهن کاشته بودی چنانکه تمام شهر بودی او  
 کوه و رود از آن معلوم میشد و بهر این نیز ساخته بودی که چون پیشدزدی و چون از تن  
 برگزندری نامرسی اما در مناطق با عطا دروغ زن شده کشته کردید از ائمه شاپور  
 شارسرستان قرظین که اکنون محلیت است از آن و شترمدان و بتدی عمارات از آن و حفیره  
 شاپور که آن سوی خواراند و چند شهر و بختان در بدبخت مدت <sup>عربان</sup> و با <sup>دشمن</sup>  
 او هفتاد و دو سال از دیشیر نیکی کار برادر شاپور و ذوالکثرف است و اما چون  
 بهر شاپور که چکند و پادشاهی بود دادند تا چون شاپور بن شاپور و نیز کرد  
 پادشاهی بر و سپهر و وار و شیر مردی عاقل بود با مردم در دولت نیکی و <sup>موت</sup> نیکی کرد  
 بین

۵۶ بین بنیوی کار تحقیق یافت مدت دولت او دوازده سال **شاپور بن**  
 شاپور و ذوالکثرف بعد از پور پادشاه شد و شکار و درت بود در <sup>بزرگ</sup> شکارگاه  
 پادشاهی آمد و ستون بارگاهش نیکیست و پیشش آمد و بران دو گذشت مدت  
 پادشاهی او پنجاه و چهار ماه شرفین و حورین معاویه بود و در قیصر <sup>بسیار</sup> روم  
 که چک بود و وقت ترک نزد شاپور زورستاد کسی بغر بستند تا ملک <sup>مضبه</sup> طامع  
 در دو چون سپهر بزرگ شود و ملک تسلیم کند شاپور شرفین را بفرستاد تا بروم <sup>حاکم</sup> شد  
 چون سپهر قیصر بخد مدی رسید ملک به سپهر شرفین را رفعت مراجعت نزد شرفین  
 تا بعد بهرام گو رود دوم باز بهرام بن شاپور و ذوالکثرف ظالم و جبار صفت بود <sup>دادی</sup>  
 کشتادی و مدت سیزده سال در پادشاهی ماند در گذشت <sup>سند</sup> کرد بن بزرگ  
 بن بهرام بن شاپور بعد از پور پادشاه شد و یکسال حکم کرد و <sup>در</sup> سیان او را  
 پادشاهان نیاید و ده اند اما حمزه اصفهانی و مورخان بر دستچی احوال او مبالغه نموده  
 به **بهرام** گوید بن شاپور بعد از برادران حاکم و پادشاه شد عظیم ظالم  
 ستمکار بود و در سیان او را بزرگ و بزرگ لقب کرد مدت پادشاهی  
 هشت و یکسال بود دوم در عهد او اکثر ایران از ظلم خراب شد <sup>سند</sup> کرد  
 بن بهرام بن بزرگ در بن شاپور بعد از پدرش ارکان دولت بسبب ظلم <sup>لورا</sup> بزرگ کرد

۵۷ اختیار نکردند و پادشاهی بگسار خانای دادند بهرام با او منازعت کرد مخاربه  
 بهرام را رنج لشکر خواست گفت دعوی من داور است تاج بر تخت من  
 و دشمنی که سینه در پایی تخت می بنیدم هر که شیر از آبکش و تاج بردارد پادشاهی  
 او را است کسی که گفت من صاحب ملک و تو مدعی بنیام ترا باید بهرام شیر از آب  
 و تاج برداشت پادشاهی بود مقرر شد بر جراحایت که پدر کرده بود در مردم زیاد  
 در مدعی داد گویشیده بگردان نیکو مردم را بخواه که دایند بجایت مردان  
 بود تیر او خطاز فخر شکار دوست داشت و در کوه بسیار گشتن بدین سبب بود  
 گوید خواندند زمان او زمان عشرت و طرب بود مردم تا میروز یک مشت خواجه نوری  
 و تنیه دیگر بعشرت کار مطربان را با حیفیم گرفت بهرام که از هند دو از نه هزار  
 لودی بجهت مردم باور در نسل ایشان نیز مطرب میکنند بهرام بعشرت مشغول و  
 در کار ملک و وزیر گذاشته وزیر ولایت خراب کرد و لشکر را هر سه ماه داده روزی بر شکار  
 بیرون رفت در نیمه چوپان سگی را او بخت بود و موجب سپرد گفت این سگ بین کله  
 معتمد من بود نگاه نقهانی در کله می آمد و موجب همین شد متوجه شدم این سگ  
 با ماده که گفت گرفته بود و با او در ساخته و کر که گو سفندان اتلف میکند بهرام  
 این سخن متینه شد و به تحفه احوال وزیر گشت که با بهشت داشت او را سبقت  
 کرد

کرد مدت پادشاهی او شصت سه سال بفرمود و تا بر کورش نوشتند تا که ازین  
 جهان بگامی برده تمنا که از شصت و سه سال که درین بهرام که در بعد از پادشاهی  
 و میرت پادشاه شد مدت پادشاهی او هجده سال هر فرزند کرد بهرام  
 که در بعد از پدر بچکم و میرت پادشاه شد برادر در ممتدش فیروز پادشاه بقتال  
 التجاساحت با او جنگ کرد و او را اسپر کرد این مدت پادشاهی او ده سال بود  
 بن یسر در بعد از پدر پادشاه شد برادرش قباد از او بگریخت بهرام  
 که از بلوگانان جهان بود در وقت دشمنان را بگشت مدت پادشاهی او پنج سال  
بلک بن یسر فیروز بن بزرگ بعد از پدر یا برادر پادشاه شد در زمان او  
 مزدک لعنه الله دعوی بچرخ کرد مال و زن مشتکر کرد ایند قباد بزرگ و در جهان  
 بر قباد بشوید عزت یافت و برادرش جامار بجایب او بزرگ اما موخان نام  
 او را درین پادشاهان نیاورده اند باز بمدد پادشاه نوشیروان قباد پادشاه شد  
 و ملک بود و او گرفت نوشیروان بن قباد و فرزندکی و اتباع او را رفع کرد جهان  
 از شر او پاک شد از آثار قباد او بان و ملوان و شهباز و در جهان و چند موضع  
 در طبرستان مدت پادشاهی قباد شصت چهار سال کسری بن نوشیروان  
 بن قباد بعد از پدر پادشاه شد او را کسری گفت در هر که بعد از او بود که کسری  
 خوانند

۵۹ انوشیروان عادل عادت و آیین سنگ نهاد و تبریت ملک جنط نک کرده  
کرده که در دستم عرض عارض او پس کرد و او ز جهمر وزارت داد و بعد از مدت  
روم کرد و ملک دوم را یکشت و قیصر را در فرمان خود آورد و بر خراج نهاد و در دم بدو بار  
برقرار آنکه هر چند سان بدرگاه آید چون از فتح روم فاج کشت با و رای انز  
رفت و بافاقان صلح کرد و بشرط آنکه تا زمانه انوشیروان با باشد و دختر وی بخواند  
و اتفاق بخار نه بریاطله رفتند و ایشان را قدر کرد و در میان بند و جن رفتند  
ایشان صلح کرد و خراج ممالک بن خود گرفتند چون باز کشت از در بند خمد  
بود که بیجات شده اند انوشیروان اینک ایشان کرده و آنچه است سراج و نمود در بند  
محو کرد و ایند و جعی از لشکر ایران آید بر ایش تا آن شهر نگاه میدارند و بفرمود تا  
خصلت ساخت و پهلما عادت کرد و در راه نگاه داشتند از زردان و فسدان کلان  
و دیلمان او را سخن کتیکلیده و دمنه و شطرنج و عس او اند با ایران آوردند  
ایزد جهمر و مقابل شطرنج نند و میبافت در ایام او سیف ذوالنیرن از انان ملوک  
حیر نزد وی آمد و ستمدار کرد بر سروق بن ابره که سوخته الفیل در شانیش  
انگشت و عود او تا این از ایشان مستخف کرد و همه آفرینش سجده ملو  
و سلام علیه الله در آخر الزمان وی بوجود آمد و از زمانه که از او میرود ساده  
خبر

خاکشده و دوازده گنگه از ایوان بفتاد و انوشیروان متفکر آن حال سجده ملو  
گفتند سطح گفت این دلالت کند در ولایت نبی عرب و استیلا امت  
در جمله آنکه در عدد هر گنگه که آید در قورش پادشاهی کند سجده ملو  
کرد و بر نیای رومی بود و بشکل آنطه که ساخته است بجز مداین در بیست و در باگاه او  
کرسی نذین بودی یکی از برای ابو زبهر دوم از بهر قیصر سجده ملو چاه ملک جن  
چهارم ملک قیحاقت بودی مدت ملکش چهار و شت سال و برش بگوه جین الحری  
بفرمود تا بکوشش بنویسد که هر چه از برش فرستادیم باز خیر است زد کسی که خزانگی  
نخاهد و در بدی بفرزاید لایکون العمان چیست بجز سلطان سجده ملو  
بن انوشیروان بعد از پسر پادشاه شد و ظالم و بدکار ستمکار بود و ایران  
دولت کسری به با نمانا و نواب برانداخت و خراج در زیادتی قرار گرفت بدین سبب  
ارکان دولت و رعیت متفرق شدند و پادشاهان بکانه روس ملک ایران کردند ساده  
شاه از ترگاه لشکر بشمار بطرف خراسان فرود آمد و پادشاه شت جز و قیصر روم در آنک  
ایران ننگ کشیدند و فرستادند کشت سجده ملو بد بدان تدبیر کرد تا پادشاه شت جز و قیصر  
روم و عرب بهر اید و تفرقه نشود که داند تا باز کشتند سجده ملو پو پوین بانکران  
چنگ ساده شاه فرستاد در با برش سجده ملو تمام کرد و عینت بسیار کرد و در آنچه ساده

۴۱ پادشاه بود و جهت خود در تصرف دهر فرزانه حرکت بر بچند و خلع زنانه نیز دست داد  
برام برو عیاشی شاه و پسرش پرویز را بر دستنهم کرده سکه بنام پرویز از پدرش بر سر کشید  
و در ولایت اردن قرار گرفت و پادشاه آنجا شیرین نام عاشق شد و چون  
همه مظلوم کم نیکو دادگان دولت او را خلع کردند و میل کشیدند به پسرش پرویز  
بود بسیار و در پسر پادشاهی بود و دادند هر فرزند یک شصت مدت ملک هر فرزند داده  
سال بود بهرام جوین - بگوید از فرزندان گرگین میلاد بود و بگوید  
از ششم بزرگ و بزرگ بود و بعد از خدمتکاری هر فرزند یک پادشاه بیکسین دو کار هر فرزند پیش  
ز بسروال او را پرویز ملاقا تمام افتاد و بحاربت آنجا میسر پرویز منزم شد  
بهرام در ملک سستی بود پرویز بروم رفت و دختر قیصر دوم میر نام در نکاح  
او در دو عمره لشکر دوم بایران او در برد او جان بایر بهرام چنگ در بهرام  
شکست بخانسان کرینت و در بانی بستان بود ده خان چمن رفت و دختر او را  
بجاریت پرویز بفرستاد یکی را بفریفت تا او را بمانی بگشت مدت استیلائی  
بهرام بایران دو سال کسری خسرو و پرویز بن هریر بن او شیطان عادل  
از تو مادرشیر بچده پست و مهر پادشاه بود در بعد از بهرام جوین پادشاهی  
قد گرفت کسی که بر سرش را کشته بود و در اگر چه خالان او بود و او بسختی ایشان  
از فرط

۴۲ فرط بهرام جوین خلع و شکره بود و بقاصح بگشت فارسین در شرح بزرگ او  
مبالغه کنند و چنین گویند که ملوک شیرینان از نسل او آیند و گویند که با هزار  
هزار کینزک مطرب خدمتگار و ششزار خادم و حارس و بیست هزار و پند بار کینه  
روی دست راستی داشت و نصد و شصت زن و پهل در موفت او سیصد و نسیان چه در شکر داد  
و چون سوار شدی دو بیست کس با بچه های زمین در حوالی او رفتند تا با او  
خوش بود و رسید تا با هزار آدی چهار پای برده بگرددن شب پاشیدند تا که در وقت  
دو بر روی خوب و حسن خلق و زور دیری و قوی شهوانی سر آمد زمان خود بود  
او را بود و دیگران نبود اقل آنکه با ده طلا داشت نر از چون معوم هر شکل که خواست  
بنا آتش نان بساختی و دوستی از علاج مانع آن گشت چون او را از زنی خواست  
آن بچه را در آب نهادی چون آن فرزند متولد شدی آن فرام آمدی بچشم طالع  
که فقی احتیاج بنوعی از حرم جنبه رسید و کاسیمه چون آب از آن بخوردی  
آنکه آب روی ریزن و باز پسر شدی و پهل سفید که در عهد او در ایران چه او بود  
فیل را که لدنیش صبار بمطرب که تا غایت مثل او درین علم بوده است او را  
بزم پرویز سید و شفت و شش با هر روز یکی کفتی و استادان موسیقی را قتل او  
و کینج باد آورد او اینان بود که میان او قیصر مخالفت افتاد پرویز آنکه ملک او کرد



۴۲ پرویز بکنار در یارفت و قهر از بیم خرابی ابا و اجداد او خود تمام در گشتی نهاد تا در  
 بنیاد دیر پاهند باد گشته تا بخت بر پرویز سایند آن خواسته روزی او شد  
 چون از ملک پرویز نوزده سال بگذشت پیغمبر محمد صلی الله علیه و آله و سلم بشرفتی  
 مشرف شد و چون نوزده سال بگذشت پرویز نامه کرد و او را با سلام خواهر آورد  
 آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نام خود بر بلا نام او نوشته بود در بختی موم را برید  
 و چون آنجناب پیغمبر رسید در حج او فرمود و مرق الله ملکه کافر که کتابی است که  
 پرویز بیاورد آن که ملک مین بود نامه کرد که بفرست که تا آنکه در نامه دعوی پیغمبر میکند  
 باز برین قوم خود در و الا او را برین فرستاد و انفسه در دین می با چند فرزند  
 دیگر بفرستاد و چون حکایت در حضرت رسالت علی و آله و سلم فرموده شد  
 رسول الله علیه و آله و سلم فرمود که پرویز را دی گشته شما این حکایت را از برای  
 میکنند ایشان تاریخ فقط که در و بعد از آن جنم قبولی رسید موافق قول  
 علیه و آله و سلم بود و آنحضرت جمله مسلمان شد و بگشتن او آن بود که پرویز بخواند که  
 بر سر با و با یکدیگر معاطات کردند که شیر و پیر را بران داشتند تا بر را محبوس کرد و از وی  
 دانی نشد تا بنوعی دور از بنه کمان هلاک کرد و این واقعه در شب شنبه بیستم جماد الاول  
 سنه پنجم منی الهجرة النبویه واقع شد شنیدن ساعت از شبی که در گشته از آثار پرویز و  
 شیرین

شیرین ایوان که در بستون می ساخت و تمام شد مدت پادشاهی پرویز شش سال  
 شش و نیم بر پرویز بعد از قتل بر پادشاه شد سلطنت بر او قرار گرفت بعد از  
 ششماه بعد مدت عمرش برست دو سال از شیرین شش و نیم بعد از مرگ پرویز پادشاه شد که  
 بود بعد از یکسال اینم برست بنده گشته شد فرین روی بود از امر او پرویز و بعضی نام  
 او شمس ایران و بعضی غیر بر او نوشته اند حاکم ملکه موم بود چون دولت ساسانیان روی  
 در انخطاط نهاد و او طبع در ملک کرد و بعد از استیلا پادشاه شد مدت دو سال حکم کرد  
 از کلان دولت با او فضا خشد او را بگشت و در شهری در پای او کرد و در همه مملکتها  
 بگشید و در شادی می کرد و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه  
 باشد یوران و حش برست پرویز چون اهل کوه کسی نیافت رگوان  
 دخترش که حکم پادشاهی بود و او در زین عاقبت بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در  
 او بداد القواد رحلت کرد مدت پادشاهی او یکسال و چهار ماه بدست پرویز  
 بعد از خواجه پادشاه شد بغایت جمیل و عاقبت بود امیر لشکر خوارت که با او شهبان  
 کند از این خوارت راه داد و بگشت مدت سکش چهار ماه فسخ بن پرویز  
 از مطر شکاه اصفهانی حاصل شده بود و او نیز بصدق میند شد چون آن  
 ریکی حاضر نبود بود دادند قریب یکماه حکم کرد و پرویز این ششماه در دست بنده

۶۵ گشته شد سیستم در بن سزیر بن برودن آخر ملوک که عجم بود و چون ششوی  
بن پرویز اقبالی خود را میکشت دایه او را بخار س که زیند در اینجا پرویز <sup>طبع</sup>  
عزت خواست چون در آن نعل چزوی بنود پادشاهی برود دادند در زمان او که اسلام  
قوی شده بود دولت عجم ضعیف گشته چون لشکر اسلام بکنک عجم آمد نیز در کرد  
رستم فرخ زاده را برابر رستم فرخ زاد مجتهد م داشت که دولت اکاسره <sup>تجدید</sup>  
میفرست که صلح کند میرشد و رستم فرخ زاد در آن جنگ گشته شد که اسلام قوت گرفت  
نیز در کرد از عراق بخراسان رفت پناه بامیر کزوه مابوی سوری بردن کزوه بخراسان  
رفت و در مرو و الرود دو ماه حبس کرد و ماسوگ او را بشکرید داد و سوسل گرفت  
خبر یافت که پسرش متوفی شد باین در که دیگر نیست در آسای پنهان شد کسی مابوی را از حال  
او اعلام داد حکم قتل او رفت فرمان مابوی نیز در کرد و در آن اسکیا شد و پسرش پادشاه  
ترکستان مابوی را با فرزندانش بکشت و بسوخت مدت پادشاهی نیز در کرد سال  
اما چهار سال پیش از رواج نداشت شانزده سال دیگر این طرفیان طرف  
کرمان بود تا در سندها و عثمانین بکشت گشته شد دولت اکاسره سوری شد  
تکمیل سیوم در ذکر جمعی که بعد از اسلام حکومت داشته اند  
و آن مشتمل بر سه مقاله شش بابت مقاله دوم در ذکر ابو بکر و عمرو  
عثمان

و عثمان که بتغذی حکومت بنششد مردم در بادیه غنایات و تیه غلات انداختند  
ملعون از ل و ابدا گشتند لعنتم الله علیهم و علیٰ تابعیهم اجمعین چون حضرت ابات  
علی علیه السلام از جهان فان بنحیم باقی اشغال فرمود و وصیت کرد که آن  
اهل بیت بجملگی تکفین و بجایز و دفن مشغول بودند آنهار در سقیفه بنی ساعده  
چهار نفر بودند یعنی استند که سعد بن عباده را بر خود امیر گشتند چون این خبر بیک  
رسید با اتفاق عمر علیه السلام باینجا رفتند و بسعی عمر آنهار را با ابو بکر حرکت دهند  
و اکثر مهاجران نیز تابع شدند و ابو بکر را بر خود امیر ساختند و او دو سال خمس <sup>کرد</sup>  
در ماه جمادی الآخر سنه ثلث عشرین من الهجرة بدار القادری رفت در زمان او  
از عراق عرب بعضی از شما بدست مسلمانان مفتوح گشت و مسند گذاشتند در میان  
دعوی بنجری میکرد گشته شد بعد از عمر علیه السلام عمر علیه السلام عمر علیه السلام  
و در سال و نهم حکم کرد و در آخر عمر علیه السلام عمر علیه السلام عمر علیه السلام  
مهرم سنه اربع و عشرين جهنم رفت در زمان عمر فارس و عراقین و مصر و شام داد و با بجان  
و بعضی از مردم دیار بیکر بدست مسلمانان بدست مسلمانان فتح شد بعد از عثمان  
علیه السلام بر عیالی او نشترت و یازده سال دو ماه حکم کرد و بعد از آن جمعی از مسلمانان  
برو خروج کردند و در مدینه خانه او را در چهار کوفتند و در آن روزی جمعی عمر  
بن

۶۷ و در پیشین من المبحرۃ بقول الله اورا پای آمد اورا پای کشیده در فرمله انداختند  
 مسلمانان در زمان او فرسان گرفتند و بعد از بنی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه  
 و آن عالم با انما سب صحابه و شفاعت اهل اسلام بر سر خلافت کثرت بعد از بنی  
 چهار سال پس از عالم بنو ربه ایت امامت آنحضرت فوراً بنی و چون احوال ایت  
 مال آنحضرت در مدینه کتب ذکو ر شده در آن التفارفت مقال سبع در آنجا  
 تسلط بنی امیه علیهم اللعنه چهارده تن مدت حکومتشان نو دو یکسال اول  
 معویه بن ابی سفیان بن حرب بن امیه علیهم اللعنه در عهد خلافت شام یافت و چون  
 در بیع الاول سنه احدی وارد عین جوی حضرت امام حسن صلوات الله علیه طریقی اشتغال  
 مسکو که داشت او بر جمیع ملایک اسلام حاکم شد در زمان او عبید الله زیاد علیه اللعنه  
 در سنه ثانی و پنجمین حاکم بره شد در سنه ست و پنجمین معویه بنام پسرش نیز بر علیها اللعنه  
 و اهل عالم بیعت گرفت که بیعت کردند که بیعت حضرت امام حسین علیه السلام و عبدالله  
 عباس عبدالله زبیر و عبدالله عمر بن عبد الرحمن ابی ایوب که معویه با این جماعت منضایه نکرد و کتف  
 کردن معرفت زبیر در مشفق زبیر سنه ستمین من الهجرة دوام زبیر بن معویه بن ابی سفیان  
 علیهم اللعنه و الخضر بن النیران بعد از بر بختنک بکورت نشست در اول کلویش  
 بفرموده او امام حسین را صلوات الله علیه با رفتن دو تن و بر وایت شتاد و دو تن  
 از راه

۶۸ از برادران و بنوعان و شیخا اهل البیت در وقت که بلا شهید کردند و در آخر مدینه طیبه  
 غارت قتل عام کردند و پسرش یازده کس از مومنان و انصار غنیمت را شمشیر کردند و زبیر  
 که بعد از بنی جنیق خراب ساختند در آخر زمان او عبدالله زبیر خروج کرد و بجان زبیر  
 در راجع عشر بیع الاول سنه اربع و ستین بمرد بعد از برادرش خالد بن زبیر که کلویش  
 تعیین میکرد قبول نکردند جمله ام مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه  
 علیهم اللعنه بسعی عبدالله زیاد علیه اللعنه بکورت نشست در زمان او  
 بن بر و رسید بنی حبیبه و جمعی از شیخه بطلب خون حضرت امام حسین علیه السلام  
 خروج کردند از بنی امیه مرکز را در کوفه یافتند یکشنبه و در عین ابو زبیر  
 زیاد و حسین بن علی علیه اللعنه پسرش روز جنگ کرد مسلمانان بنی حبیبه  
 و بیشتر شیعه علیهم الرحمه کشته شدند و بعضی بجزیره که خیشد و مروان از راه  
 رمضان سنه ششمین استین ماد ز خالد بن زبیر که در جباله او بود در شب شام  
 نهاد بران نشست تا بعد از شتاد و یکسال بعد از شتاد سبع عبدالله بن زبیر  
 علیهم اللعنه بعد از بر پادشاه شد و در کوفه مختار بن ابی عبدالله شفق در  
 مشفق بیع الاول سنه ستین خروج کرد ابراهیم بن مالک شتر علیها الرحمه و  
 انبؤان بداد او شد و عراق و دیار بکر و احوال با در بجان مسخر کرد و بر و بعد ام

۶۹ در طلب خون امام حسین علیه السلام ساجی شدند تا عم سعد را با پیش از آنکه در  
علیه لعنه و هر که در کربلا با حضرت امام حسین علیه السلام جنگ کرده بود دیگر قتلند  
عبد الملک عبد الله زیاده را با هفتاد هزار مرد جنگ ایشان فرستاد و از جانب مختار را ایستاد  
تا که اشتر با هفت هزار مرد جنگ عبد الله زیاده رفت و در حدود موصل جنگ در ابراهیم  
مالک شمشیر عبد الله زیاده قتل آمد بدو پنج روز و اکثر دشمنان کشته شدند عبد الله  
زیاده چهار ماه سال امارت کرد و مختار موصلی بر روان حدود را با بر ابراهیم  
احمد بن مسعود زیاده از جانب برادرش عبد الله زیاده لعنه جنگ مختار  
آمد و در سنه صبیح و سبعین مختار کشته شد و عبد الملک بن مروان علیه لعنه  
در جمادی الآخر سنه ثمانین و سبعین جنگ مع حسین زیاده بجوار آمد و او را  
بگشت و عراق بتصرف عبد الملک درآمد و بشام مراجعت نمود و حجاج زیاده  
علیه لعنه زیاده را ماه رمضان شد مذکور به بکه جنگ عبد الله فرستاد حجاج بر عبد الله  
زیاده ظفر یافت و او را بگشت چنانچه گذشت و چند آنکه عبد الله زیاده در حیات و  
پادشاهی بنی امیه قرار نیک رفت چون او کشته شد مردم طوع کردند که تا آنچه  
شدند عبد الملک در سنه ثمانین و سبعین حجاج را از حجاز عزل کرد و معاویه بن نوفاح  
خراسان را اندو بدو داد در سنه ثمانین و ثمانین شهر واسط بنا کرد عبد الملک مروان  
علیهما لعنه

۱۰ در لعنه در مشرف شیوان سدرت غابین بر دست و یکسان یکماه پادشاهی کشید  
بن عبد الملک مروان علیه لعنه بعد از پادشاهی شد و مملکت در مملکت او  
زیاده از عبد الملک بود در زمان او قبیله بنی مسلم از خراسان بترکتان رفت و ماورالنهر را  
و دیگر لایست با تصرف کرد و از طرف شمال سلیمان بن عبد الملک بموصل و بترتظ طینه سخن کرد  
مسیح بنی امیه در دمشق تولید ساخته است و عمر عبد العزیز را بدین دست و ماخانارا  
از و اح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شکافند و داخل مسجد کردند و در آن روز و آن  
میکشیدند و میکشیدند این خانان را بمیاریت شکوفت مسلمانان که از اطراف بنی جانی  
میسیدند که بخیه خدای بخیه خانان در دنیا اکتفا کرد و در زمان ولید حجاج بن یوسف  
شهر رمضان سنه ثمانین بر دست سال امارت کرده بود و پنجاه و چهار سال عمر داشت  
و زیادت از صد هزار آدمی را کشته بود و بجز خود و بملک و آنکه در جنگ کشته شده بودند  
در روز مرگ او چند هزار کس در مجلس بودند و ولید عبد الملک روز شنبه مشرف جواد الاول  
سرت و سبعین عمر و مدت نه سال عمر داشت ماه پادشاهی کرده بود و پنج سال عمر  
درشت لعنه الله علیه هفت سنه سیمان بن عبد الملک بن مروان علیه لعنه  
بعد از پادشاهی شد و در زمان او زید بن ملب کرکان و بترستان بگرفت و معمر بن  
وزیر سیمان بود و بفرمود تا زنده تمام عیار زنده و پیش از آن در زمان عبد الملک که عیادت

۷۱  
 مفرق بود بدین برادر جعفری بود و نسبت سیمان عمر عبدالعزیز را وی ساخت  
 در روز دین ششم ماه صفر سنه شصت و ستین من الهجرة بیخ ذات الجزبیه در سال  
 در شش ماه حکومت کرده بود و هشتم عمر عبدالعزیز بن مروان بعد از عمر  
 زاده پادشاه شد که میند اول پست بنی اموی و سلام علیه و احترام میکند  
 مردم از طراد بن نسبت با ایشان منع می نمودی در زمان او در سنه مایه تا بتابد او دعوت  
 بنی عباس که در علی بن عبدالعزیز بن عباس بن عبدالمطلب و اعیان با طراف فرستاد  
 و مردم را بخیر دعوت کرد و عمر عبدالعزیز در آدینه بهرست پنجم بر سه احد را مایه  
 و نسبت او آنکه شام غلام او را بر نفیقت بنا او را زهر داد و دو سال و پنجاه حکومت  
 کرده بود و چهار سال بعد از آن **لهم** یزید بن عبدالملک بن مروان علیه السلام  
 بعد از عمر پادشاهی نشست در زمان او در سنه مایه ابی مسلم خراسانی بگریخت  
 بنی عباس بر دعوت مشغول شد و یزید چهار سال و یکماه حکومت کرد و در شش آدینه  
 شهبان سنه شصت و هشتام بن عبدالملک بن مروان بعد از برادر ب حکومت  
 بنشیند و خراسان به نظر بسیار داد و نوافق پیوست بنی موسیقی و در زمان او یزید  
 بن حضرت امام زین العابدین علیه السلام در سنه احدی و عیشین و مایه در کوفه برید  
 هشتام در سادس بیخ الاول عیشین و مایه مروان زده سال و شش ماه حکومت کرده بود و **لهم**  
 ولد

۷۲  
 و یزید بن یزید بن مروان علیه السلام بعد از عمر پادشاه شد در زمان او در سنه شصت و هجده  
 عیشین و مایه محمد بن علی بن عبدالعزیز بن عباس وفات یافت و بر خود را ابراهیم و بعد از او بگریخت  
 سفاح را وی عهد ساخت و لید بطریق زنا و قه ظاهر کرد و لشکر بر او خروج کرد و او را  
 در چهار شصت بهرست یکم حمادی الاول سنه عیشین و مایه بگشتند و بدو خروج کردند  
 مدت یکسال دو ماه حکومت کرده بود **لهم** یزید بن یزید بن عبدالملک  
 در اول عیشین و مایه بجای عمر زاده نشست او را یزید واقف خوانند بجهت  
 وظایف مردم را کم کرد مدت ششماه حکومت کرد و در ستم ذی الحجه نشست و یزید  
 و مایه در دمشق بطاعون بمرد عمرش بچهل رسیده دو روز **لهم** ابراهیم بن یزید  
 عبدالملک بعد از برادر ب حکومت نشست دو ماه حاکم بود مروان حمار بر او خروج کرد  
 و در صفر سنه سبع و عیشین و مایه از مروان بگریخت حکومت مروان باز گذاشت  
 و بعد از سه ماه گشته شد **لهم** مروان بن محمد بن مروان بن حکم بن خاتم علیه السلام  
 بعد از فرار ابراهیم بن یزید ب حکومت نشست و او را مروان حمار گویند ب حکومت  
 بنی امیه باخر رسید بود و در مدتی بسیار خراسان یکی از مدعیان مروان بگریخت  
 مجاریبات رفت و در آن اثنا ابی مسلم در سابع عیشین رمضان سنه سبع و عیشین و مایه  
 در دمی از مواضع مروان دعوت بنی عباسی اظهار کرد و در کربلا مانا در جنگ نصریان نشست

۷۴  
خیزار بخک ایشان رفت کرمان گشته شد و فرسایان از ابو مسلم بگریخت در راه  
ساره در ربیع الاول سنه امدی و نیشین و مایه بر مردم ابو مسلم درین وقایح قدر  
کسی از اتباع بنی امیه نگشتند و حراسان ابو مسلم را حافی شد قطعه بن شیر طایلی  
بیان عراق فرستاد و از بلاد عراق سخن کرد و از عراق غمگین که درین روز  
که مقدم لشکر مردان حمار بود از واسط بیک قطعه آمد در کنار زوات بهم رسیدند  
چک در پیوست قطعه در آب نوق شد اما نگرش نداشتند خشک کردند و نیز بوی آب  
نگشتند و چون روز شد قطعه مرق شده بود در پیش راه احسن بنی قطعه را بر خود میس  
کردند و بگوفه شدند و سفاح بن محمد بن علی بن عبدالله عباس پرون آوردند و  
برزدند مقام اول کوفه با او بخت کردند چون مردان حمار واقف شدند ابراهیم بن محمد را  
سفاح را در بند داشت بگشت و آن کز بچک سفاح کشید سفاح اجماع خود  
بدان و بعد القصد بمران علی بن عبدالله بن عباس را بچک او فرستاد بر کنار فرجیکه زند  
مردان حمار منظم شدند کبری عباس از عقوبت فرستاد او را در جرد و مهر در راه می  
سنه احد و نیشین بگشتند سفاح فرمود تا اولاد بنی امیه را بغیر از عمر عبدالعزیز  
هر از کوفه برون آوردند و بسو خشد چهار دسم در ذکر خلفای بنی عباس  
و ایشان بی معرفت کس از مدت دو سالشان پانصد و هفت و چهار سال مقاله تیسر

عبدالله

عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس در روز آدینه ثالث عشر ربیع الاول سنه  
اثنین و نیشین و مایه بر بخت کردند و او معروض شام مغرب بهم خود عبدالله بن علی  
داد و حریمت بهم دیگر داد محمد بن علی برادر خود را ابو جعفر را بچک نیز بخت  
بواسط فرستاد که از جانب بنی مروان حاکم بود ابو جعفر کار او بخت و باز پیش او  
سفاح او را و بی عهد کرد و پیرانان فرستاد تا از کار ابو مسلم واقف شود و بخت از  
بستاند ابو مسلم با ابو جعفر توافق نمود و اعزاز بسیار نمود و بخت کرد سفاح و در خود  
ابو سلمه خلال را از خود تا بگشتند وزارت با خالد بر مکن داد و ثلاث عشر روز بخت  
و نیشین مایه وفات یافت مدت حکومتش چهار ده سال و نه ماه بود و المنصور  
ابو جعفر بن عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس علیه السلام بعد از آن  
بچک و میت بگرفت ششست چون ابو مسلم مطاع و متبع و غالب مطلق بود  
و استغنائی او میدارست بچینه او را نزد خود طلبیدند و میده میان ابو مسلم بگشت  
و در پادشاهی و حکومت استقل گشت سراشت دو دلال گشت از علویان بن محمد بن  
بن حسن امام حسین علیه السلام در مدینه و برادرش ابراهیم در بصره بود در جعفر خرج کرد  
و بعد از محاربات مغلوب گشتند و بغرض شهادت رسیدند و در سنه چهار و بیست و مایه  
بعثاد و در ریادس فلج جرسنه نماز و حسین و مایه در سر میمون برود و پسر خود را ابن عبدالله را

موضعی که اصل او است  
و در وقت خلافت او  
از

۷۵ و بی حد خست و او را المهدی با الله لقب کرد مدت عرض شصت و سه سال حکومتش  
مست و دو سال المهدی با الله ابو عبدالله محمد بن منصور علیه السلام بعد از  
پدر بجای او نشست در زمان او مردی در خراسان خروج کرد نام او اسکندر  
پنجم سائده ماه خشت اهلش از ویه کاذبه بولایت باغسل اول در دیوان  
ای مسلم کاتب بود و در جنگ تیر فاد چشمش اندک کور شد موی آن چشم فرو  
گذاشت او را بدین سبب بر موی خود اندر شکل غنیم برداشت و در موی خالی  
که دخلت بسیار بر او کرده در ولایت کسبی او خشت تلباسی چند فرو کوفت  
کار او مروج عام یافت مهدی ازین پیر را بچنگ او فرستاد و چون بتنگ اند  
اقترب خود را در شراب هر دو آتاها هست بگردید و خود را در میان او و ویه جا  
بسوخت چنانچه از اعضا و جوارح او سبج باقی نماند برین سبب ابتاع او کمره  
شد و کفش او با سمان رفت و این واقعه در سنه سرت و سیتین جو روایت  
در سنه ثلث و بیستین و مایه در گذشت <sup>۱۱</sup> که حکومت کرد و در جل سال گذشت  
الهادی با الله محمد بن مهدی علیه السلام بعد از پدر بجای او نشست وزارت  
بجای او عالی بود و یک سال و سه ماه حکومت کرد و مردی در آن بالوتنا و در ولایت  
بالایین بلزین برین رسید و بدخو در شصت و شصت بود که در شانزدهم ربيع الاول

سبعین

بجای

سبعین و مایه فوت شد الرشید بالله هرون بن مهدی علیه السلام بعد از پدر  
برادر بجای او نشست وزارت بجای بن خالد بر مکن داد در همان سال که بجای او نشست  
نشست او را دو پسر متولد شد یکی محمد امین نام کرد و یکی مامون بن هرون ولایت  
عراق و عقبه حدوتان تا چند آنکه اسلام رسیده بود و محمد امین را داد مامون و هرون  
و در یک روز او و بنیان بر پسر دیگر قاسم داد و مامون لقب کرد و در خطبه اول نام امین  
بس نام مامون فرمود و پسر دیگر معتمد را در حساب نیامورد اما خدای تعالی  
خوارت که حکومت بر او رسید بعد از مامون بخلافت نشست در سنه ثلث و بیستین  
در مفر سنه سب و ثمانین و مایه بر برانگ خف کرده این را بر انداخت و وزارت بعضی  
بن ریح داد و در سنه شصتین و مایه بقیصر روم بچنگ هرون آمد و بعد از نجاربه  
صلح کرد بر آنکه بقیصر هر سال سیصد هزار دینار بدیند و قیصر تقصیر عهد کرد و در تصرف بسیار  
نمود و در استان سخت بود و هرون در آن سما بر روم رفت و بسیاری از زمین  
بگشت و قیصر دیگر باره صلح کرد و در هر وقت که قیصر بن لیرت بن نصر سیار خروج کرد  
بر او را الهزستوی شد و هرون بوقت دفع او عسکرت خراسان کرد و چون بطبرسی  
رسید چهار شش شبانه ثالث ربيع الاخر سنه ثلث و بیستین مایه ذکر نشست  
ولد دتش و بری پورت و غم ذی الحجه نشست و در بعین و مایه تا او و خیز راست

۷۶

۷۷ و او جاریت میدی بود او را ازاد خانه و بعد از آن نوح کرد و فات خیزان در  
شعبه بپرست و منته جمادی الآخره ثلثه و سبعین مایه بود و هر دو مرد دراز  
بالای بغداد فریب بود و اندک خوبی در یک چشم داشت الآن بخت بد  
الرشید او را وی عهد داد و مامون را بسطنت بخراسان فرستاد و چون  
امین پادشاه شد علی بن عیسی را با شکر کی تمام بحرب مامون فرستاد و مامون  
بن حسین را که عاقل دی بود پذیرفته لشکر فرستاد میان ایشان معاهده رفت لشکر  
امین منگم گشت او از بی ایشان بیخدار رفت و امین را هلاک کرد و مدت  
چهار سال در هفت ماه حکومت کرد و در خراسان سنه ثمان ستین مایه گشته شد  
و در تثنه ثمان ستین مایه بود المامون بن العباس بن عبدالله بن هرون  
علیه السلام بعد از قتل برادر حکومت یافت و چون بغدادت و وزارت بفضل  
بن سهل تفویض فرموده بود او را ذوالبرکاتین لقب کرد و فضل بن سهل سجی کرد و فتن  
ولایت عهد حضرت امام عیسی الرضا علیه السلام داد و برین سبب بهاس مامون را  
بفضل بن سهل متغیر کرد اینند فضل بن سهل را در خراسان حاکم یکشته و مامون  
قاتلان را بوقف گشت مامون فرمود تا کت او این از حکمت و نجوم و هندسه  
و اکتیس و فلسفه و منطق و غیره آن از سرای پی با عیسی نقل کردند و در سینه  
حسن

حسن مایه خراسان طاهر ذوالیمین داد و احوال او بعد از این خواهد آمد ۷۸  
در زمان او سنه احدی و مایه با یکسوم دین در دریا بجان خروج کرد ما  
شک بفتح او فرستاد و منگم گشت و با یکت گرفت و فتنه او تا زن معتمم باقی بود  
مامون در سابع عشر ربیع ثمان عشر مایه فات کرد و بزرگت سال هفت ماه حکومت  
کرد و دولت او در سنه سبعین و مایه المعظم بالله ابو اسحق معتمم بن  
بعد از مامون بخلافت رسید و در سنه عشرین و مایه شهر سامره بنا کرد و در پنج باب  
سج تمام نموده و مال بسیار برش که خروج کرد بعد از زحمت بسیار با یک که فتنه نبرد  
معتمم او در ندر در ثلثه حفره ثلثه عشرین و مایه در تدرت با اینش از خلاف  
بریدند او را بردار اوین شد بعد از این معتمم هر دو مایه فتنه کرد و در ربیع الاول سنه  
و عشرین مایه فات کرد و دولت او در سنه ثمانین و مایه بود و معتمم را خلیفه  
ممنون زیرا که ششم است از بنی عباس و ششم خلیفه و ششم بر سر شت و خلافت  
کرد و چهل و هشت سال عمر داشت و هشت و هشتاد و شت هزار غلام و شت و شت  
بزرگ کرد و شت ملک معتبر را بگشت و پسر بار نام او هزار دین میراث گشت  
الله اعلم بالله ابو جعفر هرون بن معتمم بر جای پدر بخلافت شت مدت  
چهل سال در ماه حکومت کرد و در آخر ذی الحجه سنه ثمانین و مایه مایه مایه



۷۹ استوفاه وفات یافت المعقل بن علی بن جعفر معتمد علیه اللعنه بعد از برادر بزرگ  
او ششرت با اهل بیت عداوت داشت و مردم را از زیارت امام حسین علیه السلام  
منع کردی و آب در محرابی که بلا افکند آب آنجا که مشهور مقدس است حیرت آورد  
با ستاد و بدین سبب از مشهور جایز خوانند مدت حکومت متوکل پانزده سال بود در <sup>مشفق</sup>  
شوال سنه سبع و اربعین و مائتین بر درت غلامان کشته شد و جهنم رفت تا  
بیشتر منقر بعد از متوکل دعوت بجکستان ضعیف شد و قرین در سال غزلب  
ایشان در درت غلامان بود المنذر بن علی ابو جعفر محمد بن متوکل بعد از برادر  
حکومت برد و تعلق گرفت ششماه حکم کرد در وقت شفق و بیع الاخر سنه ثمان و اربعین  
و مائتین بمصر رسام در گذشت المستغنی بالله ابو العباس احمد بن محمد  
بن معتمد بعد از عمزاده حکومت برقرار گرفت سنه ثمان و نهمه ماه چگونه کرد در اواخر  
مهر سنه اثنی و عشرين و مائتین غلامان برستوعین خروج کرد و او را خلع نمودند و بکوی  
گردانیدند و طعام از وی باز گرفتند تا وفات یافت در ایام او الداعی الیه  
حسن بن زید العلوی در طبرستان سنه صم و مائتین خروج کرد و جیل و دیلم راوی  
یک شد و از ملک بی تا گمان سفید و دیگر گرفت و تا سنه احدی و سبعین مائتین  
طبرستان در دست داعی بود المعتمد بالله ابو عبد الله زبیر بن متوکل بعد از  
مستعین

۸۰ مستعین بخلانت نشترت و معززه سال ششماه برت روز حکم کرد بعد از آن غلامان  
بر مغز خروج کردند و او را فرمودند تا خود را خلع کرد و هر چه داشت بنهر جازو گرفتند  
او را در حمام که ام ابی مخ زهر آلود دادند تا بمرد و روایت حسن از کربک بن مروان  
حاکم در سبع عشر حربه بنه حسن بن مائتین ابو دمعنه الله موسی بن قار او را شش  
مائتین مائتین بنک اعی علی نو ستاد در ی و قرین و ابر و زنجان  
از طرف اهل برون او در و داعی منزم شد و طبرستان قناعت کرده و در سنه اربعین  
و مائتین  
و مائتین حکم طبرستان بود بعد از آن بر درت محمد بن مروان سمری صاحب امیر اسماعیل  
سامان کشته شد الملک بدی بالله ابو اسحق محمد بن واثق بن معتمد بعد از  
معتبر از ده ماه حکومت کرد غلامان او را نیز گرفتند و برادران بکشند  
فان مشرب بنه حسن بن مائتین المعتمد بالله ابو العباس احمد بن  
متوکل علیه اللعنه بعد از مرگ بن خلافت ششست برت و سه سال حکم کرد  
برادر زاده را احمد بن طلحه بن متوکل بن کل عین در حجاز فرستاد و در عهد ابو جعفر محمد  
حسن بن بل بن عمر بن الامام زین العابدین علیه العلو و وال السلام خروج کرد در سنه سبع  
و ثمانین و مائتین که زمان معتقد خلیفه بود بدیلمان رفت و خلق را بخود دعوت  
نموده کار با بنامند شد و در مائتین او را ناهر الحقیق و ناصر الاسلام گویند و امام

۸۱ و معتقد استناید و قول او نزد ایشان اعتبار عظیم دارد و بعد از او عمل نمایند  
 و او را در ثلاث شیرین شعبان سنه اربع و ثمانمائه در اطراف قات یافتند آنجا  
 در وقت سرت نو دونه سال عمر داشت معتقد در او اسطر بجهت تسبیح و تسبیح و مائین  
 المعتقد بالله ابو العباس محمد بن یوسف بن معقل بعد از معتقد خلافت بر او  
 گرفت عالی همت و مایل کامل و صاحب بجزیه بود و پیش از خلافت بخوابید که در کنز جلد  
 نوزدهم در جلد کردی و کف ابو برداشتی در جلد است غازی با زبان ابروی  
 دجله بر قرار شد معتقد از اموال پسرش گفتند امیر القومین علی بن ابی طالب  
 معتقد بر سلام کرد آنحضرت او را کرام فرمودی و کفیی خلافت چون پسرش رسید  
 نیکو نگه دار و مکن از که زحمتی برایش نرسد معتقد بین رعایت علی بن  
 بغایت کردی و اموال بسیار بخشید و حکم کرد که بر سر نماز معاویة رعایت کنند  
 ارکان دولت مانع شدند و گفتند موجب خروج علی بن مرتضی بود دولت حضرت  
 دارد معتقد بر سر سه ساله ماه در خلافت ماند و در آخر ربیع الاول سنه  
 و ثمانین و مائین از اوطاف مباشرت نماز المکتفی با ابی عبدالله ابو محمد بن احمد بن معتقد  
 بعد از پدر خلافت رسید در زمان او و اوطاف خروج کرد و در راه حج رسید  
 مکتفی ایشان را بر انداخت شش سال هفت ماه پست و در خلافت کرد و در  
 ذی الحجه سنه خمس و مائین درگذشت المقتدر بالله ابو الفضل جعفر  
 بن

بن معتقد بویصیت برادر خلافت بدو تعلق گرفت و در عهد او قرامطه گرفتند که  
 قتل عام کردند و جوهر الاسود را از مکه بکوفه نقل کردند در زمان او بنویسند و در  
 حاد منصور رجلا را بکشند معتقد بر سرت بجای از اخواص در کعبه شیرین شغال  
 شیرین و ثمانمائه که شد بر سرت پنج سال خلافت کرد و بعد از معتقد  
 برادر او دانا فرزند درو بعد از یکسال نیم او را فتح کردند و ویل کشیدند و او را بنظر  
 الاول سنه ثمانین و ثمانمائه القاسم بالله ابو العباس محمد بن معتقد بن  
 خلافت بدو رسید و این مقله خطاط وزیر او بود و حکم ماکان که لقب امیر الامراء  
 داشت بر سرت این مقله را بسبب آنکه مکتوب نوشته بود و دیگر را با امیر الامراء  
 پسرین در خلافت ماند و در آخر شعبان سنه احدی و ثمانین ثمانمائه بالسر امام  
 دین خود را طبع کرد و الطالع بالله العباس احمد بن اسحق بن معتقد بعد از  
 طالع خلافت بنام او مقرر کردند و در عهد او سلطان محمود سبکتگین خراسان  
 پادشاه شد قادر بر حمل و یکسال چهار ماه خلافت کرد و در پانزدهم ذی الحجه سنه  
 و شصت و اربعه درگذشت القادر بالله ابو جعفر عبدالله بن قادر بعد از  
 پدر بکویت نشینت در ایام او طغزل بک بن یحیی بن سلیمان خراسان گرفت  
 و قایم بالله او را خلعت فرستاد و بکن الدوله لقب کرد و سبکتگین بود و در  
 اسما سلطان

پذیرفته تقدیر امام الله کرده او را گرفته در خانه مجوس کرد قیام از طغزل استعانت  
 کرد سلطان طغزل بیک لشکر تمام رفت و با سیربی در میان واسط و کوفه جنگ کرد  
 سیربی با هزارت من سلطان طغزل بکشت قیام چهل چهار سال و هشت ماه حکومت  
 کرد و در واسط شعبان سنه سبع و پنجاه و یک درگذشت القاسم بالله  
 ابو القاسم عبد الله بن احمد بن قیام بعد از جد حکومت منبخت مدت نوزده سال  
 و پنجاه حکومت کرد و در واسط محرم سنه سی و نه و نمانین و اربعه ایتم بموت بخارده  
المستظهر بالله ابو العباس احمد بن المعتدی بوسیلهت پدر بکومت منبخت  
 باروی شرق بغداد و خندق در روزان استغفر خست بخت پنجاه و سه ماه حکومت کرد  
 و او در زمان حکومت هیچ تشویش کشید و در ربيع الآخر سنه اثنی عشر و خست ماه قیام  
 داشت و لطیف بود اشعار نیکو دارد و یازده سال حکومت کرد و در اوایل سنه  
 و ستین و خست ماه درگذشت المنصف بالله ابو محمد الحسن بن بسجند بعد از  
 حکومت بر او تعلق گرفت بزرگ منیش بسیار عطا بود و این عطا که ولیک  
 در خانه او بود اجازت پسند بود که مراغما که کم از دو هزار دینار باشد سخی  
 نگفته بمسجعت چون بدو هزار رسد اجازت طلبید مستغنی نه سال و هشت ماه حکومت  
 کرد و در آخر شوال سنه شصت و پنجاه و یک درگذشت الناسیر بالله

ابو العباس

ابو العباس احمد بن سخی بعد از پدر خلیفه شد مردی دلاور و انا بود در ۸۴  
 بغداد ملک بیلد این تمام یافت مدت چهل و شش سال یازده ماه در ملک ماند  
 و بعد از او از زیم شکو میان سلطنت از دست سلجوقیان بیرون پرده چنگ خان  
 و ممالک توران و ایران مستولی شد و قتل عام کرد و وفات نامر در غره شیال سنه  
 اثنی عشر و ستایم بود الطاهر بالله ابو نصر محمد بن ناصر بعد از پدر حاکم کشین  
 سیرت او چنگل خنغای بنی عباس بنو داما کارش در اربعه اشرقت مدت نه ماه سیرده  
 خلافت مدت یافت و در ثلث عشر رجب نزلت عشرین سنه استماید درگذشت  
المجتبى بالله ابو جعفر منصور بن طاهر بعد از پدر بکومت منبخت و او مردی  
 کیم و رحیم بود که نیا هرل که مدت با نهد سال اولاد بسیار جمع کرد و زجله انشید  
 و بعد او ملک بر شکو منبخت شده نشان خرابی در آن مملکت نماز در زمان او معتفی  
 مستولی شد و در جماعت نوین از مغول بغداد رفت اشرف الدین اقبال  
 شهابی محاربه کرد و منبخت باز گشت مدت حکومت او هفتاد سال بود و او آخر جمادی  
 الاوّل سنه اربعین و ستایم درگذشت المستعین بالله ابو احمد بن عبد الله  
 مستغفر بعد از پدر بخلافت منبخت اتم خلفای بنی عباس است مردی متعویج  
 اما رایی داشت مدت با نهد سال هفت ماه حکومت کرد و از پادشاهان مغول المکرم بالله

۸۵  
تنگ بک که در ده در اوایل سده نخستین و تا میامه او را با اکثر اهل بغداد بکشت  
درین باب گفته اند **بیت** سال بخت شعله پناه و شش روز گیش نه چهارم از صف  
شد خلیفه پیش بود که دوران دولت بسیار آمد بسر در تاریخ مرات الجنان  
که در بغداد هزار ششده هزار ادا گشته شد و دولت بنی عباسی با خور رسید بعد ازین  
مغول بر عراق دست تو پل شریز **باب اول** در ذکر طبقات  
**سلاطین ایران** که در زمان بنی عباس مقدس  
ام سلطنت بوده اند و آن بریاده فعل **فصل**  
اول در ذکر طاهریان و ایشان پنج تن بوده اند و شاعر  
اساقی ایشان در دو بیت مندرج ساخته است **بیت**  
در خراسان ز آل معجب شاه طاهر و طلحه بود و عبد الله باز طاهر  
در کجوت آن که بعهقه بلاد تخت و کلاه **اول** ایشان طاهر بن حسین  
بن معویه است که او را ذوالیمینین میخوانند و او در زمان مأمون خلیفه  
امیر الامرای بکشت و محمد امین برادر مأمون بدست او گشته شد و بعد ازین  
بجلافت رسید او را ذوالیمینین از برای آنکه چون با حضرت امام علی موسی **بیت**  
بعثت میکرد گفت دست راست بر بعثت مأمون مشغول است و دست چپ خفته است  
بیت

بعثت مغم و دو کوهت بسیاری که امام بعثت مشغول شود آنرا نیز زمین تو نگفت  
او را ذوالیمینین لقب کرد یک چشم او از نو برده داشت شاعر گفته  
با ذوالیمینین و عین احد **کافقان** عین و عین زایده مأمون **بیت** طاهر ذوالیمینین  
گشتت برادر خود محمد امین کران بود او را از پیش خود دوده کرده غان بن عباد را  
از خراسان نزل فرمود حکومت خراسان بدو تفویض نمود و در سنه خمسین طاهر  
در آنک قتی قی خراسان مستغول و تبدیل گشت و در سنه سبع و مائین وفات یافت  
او در آنکه در وقتی که مأمون طاهر ذوالیمینین را بیک عتوب عیس که از جانب محمد امین  
بن آمد فرستاد فقل بن ستمل وزیر مأمون بود و مخم بن نظیرت بود او را بطالع خجسته  
روانکه دو کوهت نوای تو بطالع بر تمام که تا قرب شصت سال از آنجا گشت  
چنین بود درین وقت تا زمان غلبه بنی لیس و صفار پناه و شش سال حکومت خراسان  
در دست طاهریان بود و بعضی مع رضان این طایفه را در عدد سلاطین نیارده اختصار  
در ضمن احوال بنی عباس ذکر کرده اما چون طاهر ذوالیمینین که مقدم این طایفه است  
و این فرقه را دو باد میخوانند در آخر خود مدعی سلطنت و استقبال کرد و بعد از آن  
در دستها حکومت خراسان در خانه و داده او بود بعضی دیگر در ذکر ایشان **طاهر بن**  
طاهر بعد از پدر بجم مأمون حاکم خراسان در زمان او شش هزار نام در ولایت سیستان

۸۷ خروج کرد ظاهر بران جانب لشکر کشیده بعد از محاربات نظریافت و سیستان را ضبط کرد  
 و بخراسان مراجعت نمود و در شهر نیشاب و مایتن وفات یافت علی بن طلحه قائم مقام  
 پسرش در آن روز قتی جمعی به روضه فرج کردند و او را در نوا می نیشاب و یک ششده حکومت  
 طلحه شش سال عبدالله بن طاهر بعد از وفات طلحه پسرش علی حکم مامون و ابی  
 خراسان گشت بغایت ادبیه فاضل بود و سن او بیست و نه سال در عهد او داد گویید  
 خراسان در زمان او معمر و آبادان گشت عبدالله بن محمد سال حکومت کرد و در نیشاب  
 مایتن وفات یافت طاهر بن عبدالله بن طاهر بعد از پدر حکم مامون و ابی  
 نیشاب بعقل و ادب معروف بود و باهوش و طبع عیش بغایت یابیل در زمان یعقوب  
 نیشاب صفار که در سیستان خروج کرده بود در نیشاب خراسان کشید و از علویان  
 حسن بن زید الحسن که برای کبر شوکت و بر طبرستان مستولی شده بود در میان  
 آمد چون محمد بن طاهر را از دو طرف دشمنان جدا شد متزلزل گشت و نبرد  
 یعنی لیث بن ابی فرات و پیغام کرد که اگر منشوری از خلیفه دادی بنمای اطاعت کنم  
 اگر نشود بی فرمان خلیفه کی و ای یعقوب چون پیغام شنید متزلزل از راه  
 بیرون آورد گفت منشور من ایست و در نیشاب بود و در سنندج و خراسان مایتن  
 محمد بن طاهر را احدی شرف نواز از امارت عشا یرا و بگرفت و سیستان و دولت طاهران  
 خراسان

خراسان پسندید و ایشان به پادشاهان عادل و کرم پسر پسر بود و در خراسان در آن ایام  
 حکومت لرین طبقه در نهایت معهودی و آبادانی بود فصل دوم  
 در ذکر صفاریان از ایشان که بر سلطنت رسیدند در ملک ایشان چهار سال  
یعقوب بن لیث در ذکر نیشابستان بود چون در خود و نحو قتی رسید  
 بروی که سلطنت نشد از سلاح و زر بی عیاری و راه زنی رفت اما در آن طریقت  
 انصاف سپردی و مال کسی یکبارگی نبرد بعد از آن بملازمت در سمن نیشاب  
 سیستان بود و رفت پیش از مرتبه جاه یافت و امیر لشکرش پیش از وفات  
 در سمن نیشاب بر نیشاب خروج کرد و در سیستان استولی شد و در نیشاب و خراسان مایتن  
 روز بروز کار او ترقی گرفت تا در سنندج و خراسان مایتن بخراسان رفت یافت و بعد از  
 تسخیر خراسان غنیمت فارس بر نیشاب رفت و مسخر کرد و در آن نیشاب است آورد و عجب  
 خلیفه او را منشور سلطنت و خلعت فرستاد و او هر جا که مال برد بطلبم و پسرش  
 و مالای جهان بروج شد آنکه عراف نماز خراسان که با او عفا و نزار مرد جنگی که کبر سن  
 زید الحسن رفت و منظر شد پس از آن عبدالله که در جنگ معتمد خلیفه رفت معتمد را در  
 خود را موقوف را یکی او فرستاد و بین الفریقین در ماه چهل سنه اش مایتن  
 در حد و در وسط محاربه عظیم واقع شد و سینه بر حلقه مایتن یعقوب نیشاب که یعقوب  
 نیشاب

۸۸  
 سن ۱۰۰۰  
 ۱۲۲۱  
 اوضاع و زبر کنده  
 و کبر کونست  
 العلم عند الله

یعقوب بن یحیی خوارزمشاه رفت بعد از مدتی بر طرف قتل و قیامت یافت زیر که با کثرت  
 و محتاجت تمام داشت هر که بشکری داشت مملکت بود و مکرانگی میبویق از خاصه بود  
 در وقت چوپین بلند که بر سر فرزندانش بستگی و آنچه از اوضاع نکند ز نظرش ناپسند  
 تغیر نمودی و هزار مرد جلدار هر یکی جماعتی زمین داده بود که هر یکی از آن یکدوازده  
 وزن و یکس باوقه فزایسار او نبود و با کس شورت نمیدید و چون دشمن او بهریت  
 میرفت از آن کیان او کسی نه نه نداشت که دست بغارت برارده است سلطنت  
 دو ازرده سال عمر قلیش بعد از برادر پادشاهی برقرار گرفت بدست دو سال  
 حکم کرد و گمانا و عروج تمام یافت بخراسان و عراق فارس و کرمان و سیستان  
 و ماورالن و غرقه مستوی شد و از بعد از تمام او خطبه جز خلیفه را دعا نکرد و نوحی  
 طمع در خوارستان و عراق بر سر کرد با معتقد خلیفه طاعت نماز است سبب خلیفه  
 اسماعیل سامانی را که وی را و راه انبوی دینک عمر و امر نمود امیر اسماعیل از امیر  
 گذشت با و دوازده هزار مرد بیسخت اند و لیرش با شهادت هزار مرد راسته در بار  
 اند و یقین صوفیا باشند و بطل چنگ فرودگوشد اعجمی لیرش نشا طاکر و او را  
 او را در بود در میان شکر امیر اسماعیل سامان او را در بی چنگر قار شد و این  
 صورت در مشهور بود الاخر شهنشاه و ثمانین بود اسماعیل عمر و لیرش بنده خلیفه  
 و نساد

تاریخ قلیش  
 در احوال که با ایادی که با او بود  
 از احوال که با ایادی که با او بود  
 از احوال که با ایادی که با او بود

۹۰  
 زرتاد و خلیفه او را فراموش کرد و در جسد از کسنگی بود و چون آنکه در زمان  
 پادشاهی او سیصد شتر در زیر مطبخ او میسوفت میخواست و خورد و در نهایت قدر و قتال از آن  
 او جامع عتیق شیراز است طاس بن محمد بن عمرو و چون عمر کشت  
 ظاهر بکثرت و بختان رفت ارکان دولت او را پادشاهی نشاندند بعد از کمال  
 امیر اسماعیل سامانی بر عقبه کرد و پادشاهی بستد و ایام دولت صفاریان سپری  
 فصل سیوم در زک سامانیان مدت مملکت ایشان صد و دو سال ششماه  
 مملکت ایشان از دیار ترک تا حد هندو فارس و عراق بود و دار الملک ایشان بخارا  
 و شاکرکاسانی ایشان دین دویست نظم کرده نظم تن بود در نال  
 سامان مشهور که یکبارت خراسان مذکور اسماعیل واحد و نوری و نوح  
 دو بعد المملکت دو منفور سامان از چشم هر سرام چوپین بود اجبار کشتن  
 از اسلام حکم ماورالنقره و در بعد از اسلام حاجت که بر سامان از روزگار  
 مخالف شد بسیار با این افتاد سامان را که بهری نبرد بود که بکار سران در نیا کرد  
 مشغول شد بهر شش اسد سامان را در عهد ملون خلیفه خرمی بداشد و بعد از آن  
 بهر شش را بولایت امارت داد که در احدی و بستین و مایتن محمد خلیفه تمامت  
 ماورالنقره بفرمان احمد بن اسد سامان تغیر نمود و چون در سنه سی و هفتاد و پنجاه

نورگذشت تمامت کار بر امیر اسماعیل قرار گرفت امیر اسماعیل بن احمد بن  
 اسد بن سامان مردی فرزانه و باشکوه بود اول کسی از سامانیان که با دشمنی  
 او بود ملک و راه نورد و مهر او معور گشت چون بی لیت مفار و بر او تدر  
 معتقد خلیفه او را فرمان داد تا ایشان را بر انزلیت چنانچه گذشت و ملکیش  
 بر او شد اسم پادشاهی بدو اطلاق رفت و او در خیرات سابعی حمید گجا  
 او در در عدل و داد گوشتید مدت سلطنتش در ایران هشت سال و نهمین در  
 رابع ششمین ششصد و نهمین مایه بود احمد بن اسماعیل بعد از بر حکم  
 دار شد مدت شش سال و شش ماه پادشاهی قیام نمود بعد از آن بر تخت  
 از بنو گان خویش گشته شد در سنه احدی و ثلثمائیه بن احمد بن اسماعیل بعد از  
 پدرش پادشاهی بنیشت تمامی خلاصه آنکه تقد کشتن پدرش کرد و چون بگشت  
 مدت سی سال در عدل و راستی پادشاهی کرد ماه شعبان سنه چهارم و نهمین  
 سنه ثانی ابن نف از احمد بن اسماعیل بعد از پادشاهی بنیشت  
 تمامی خلاصه آنکه تقد کشتن پدرش کرد و بود در بگشت مدت دوازده سال در عدل  
 و داد و راستی پادشاهی کرد در ماه شعبان سنه احدی و نهمین مایه  
 رفت کرد نف ابن احمد بن اسماعیل بعد از پدر هفت سال بنیم

پادشاهی

پادشاهی کرد در حالت ارتعاش بنفقا دو بران در گذشت در مشفق شوال شمس  
 منصور بن نوح مدت پانزده سال بعد از برادر پادشاهی کرد و از عدل و خیرات  
 در مشفق شوال سنه شصتین مایه وفات یافت عب رابعه بن منصور بعد از  
 پرباد شاه ششم ایرخراسان روی عالی شود او با بر سبکتگین که ششمین غزنویان نام دارد  
 تا شش ایشان از وی کفایت فرمود و این صورت در سنه اربع و ثمانین مایه بود امیر نوح  
 امارت بعضی از خراسان با بر سبکتگین و بعضی پیشتر نوح و اوست ار دولت  
 محمود غ از نوح امارت مدت دولت امیر نوح مدت یک سال و هفت  
 حکم کرد بعد از آن آنک تو زن که غلام بود او بود امیر امیر الی امیر  
 در حین گرفت و مین کشید و در روز چهارشنبه ثامن عشر فرستاد و ششین ن  
فصل چهارم نوح بن نوح بعد از برادرش پادشاهی بود و تعلق گرفت  
 خوارت که امارت از سلطان محمود دست ندیدین سبکتگین ایشان م  
 واقع شد عبد الملک بن نوح بن نوح و ملک ترک ایلیک خان بروی مستط شد و باور ر  
 فر گرفت در شانی ع بن نوح بن نوح سنه شصت و نهمین مایه بعد از این ایلیک خان  
عبد الملک را بدست او داده باون گندوزت و آنجا سپری شد و شعله دولت ال  
 ساسانیان فرمود مدت حکومت عبد الملک هشت ماه و هفت روز بود سبکتگین

۹۴ ذکر غزوات عدو ایشان چهارده تن ملکشان صد و پنجاه و پنج سال از مسکن گین  
 و او غلام البشکین بود مملوک سامانیان البشکین در زمان سامانیان مدت  
 شانزده سال در غزنه و حدود هند پادشاهی کرد بعد از حکومت آن ملک مسکن گین  
 رسید در سده اربع ثمانین و ثمانمیه امارت خراسان یافت در ماه شعبان سنه  
 ثمانین و ثمانمیه درگذشت پسرش سلطان محمود در بجای او نشد و بعد از  
 انقراض دولت سامانیان از دار الخلافه سلطنت خراسان منسوب شد السلطان  
عین الدوله ابو القاسم محمود مسکن گین پادشاهی منسوب است پیوسته در هند با کتار  
 عزیمت کرد و مادرش خسرو بی بی اول بود او را بدین سبب بی بی میگویند چنانچه  
 دو بی بی گویند خسته در کوه و در ابرج ریاست کرد ام دریا کافرانه بد اینست  
 شد ام پوریا غوطه زدیم در کناه بخت منزلت آن کناه در ریاست سلطان محمود  
 از هند فرار کرده بسیاری از کفار را با اسلام در آورد و خود از آن نیز در قوف آورده در سنه  
 سبع و ثمانمیه میان او ایند خان که پادشاهی را راه التبر بود در بلخ جنگ است  
 سلطان محمود ظفر یافت و ایند خان با و راه التبر گرفت و در سنه ثمان و اربعه یافت  
 بعد ازین قورخان و او سلطان خان از ماوراء النهر و ترکستان با اتفاق یکدیگر قصد خراسان  
 چون مسلح رسیدند سلطان محمود با ایشان صفای داد و جنگ عظیم واقع شد در آن  
 روز

سلطان

۹۵ سلطان محمود در بلخ سفید نشسته بود جمله بر دشمنان میکرد و ایشان را منزلاً  
 کرد ایند چهار دانگ لشکر ایشان در وقت که زیرا از استامویه غرق شد سلطان  
 از چین برگشت در ماوراء النهر بسیار خرابی کرد بخراسان معاودت فرستاد و این  
 در سنه عشره و اربعه به دستور سلطان محمود و در آخر سنه ده و سه عشره اربعه  
 به عراق عجم ستوی شد و وای ایام مجد الدوله در ستم بن فخر الدوله را  
 در خوارمی گرفت و بگرفت موافقت پسر خود مسعود داد مسعود تمامی موافقت  
 آورد هر کسی که سر کشید که در سیارت فرستاد و چهار هزار گز از اعیان مردم خراسان  
 بقتل رسانید و چون در غربت او از مردم قزوین مخالفت ظاهر شده بود  
 ایشان را نیز کوشمائی عظیم داد و سلطان محمود از ولایت بی معاودت نمود  
 بغزنین رفت و در روز پنجشنبه بیست و یکم رجب الاول سنه صد و شصت و اربعه یافت  
 یافت و او در قورقوزیه غزنین ندفن کرد در عمرش شصت و یکسال مدت سلطنتش  
 یکسال مجتب بن محمود و حکم و حیت پدر سلطنت خراسان و عراق و خوارزم  
 بدو قرار گرفت و دیار هند و غزنه را برادرش مجتب بن محمود داشت مسعود از برادر  
 بزرگ التماس کرد که او را در خطبه شریک گردانند محمد باجابت نکرد پس مسعود  
 که در پیش روی او بود مسعود بسکن گین محمد را سیر کرد در میس کشید و تبعه

۹۵



بمبادوستا و در سال مجوس بود و سلطان مسعود در حج تمام کرد بدست مسعود می شد  
 و چون میان مسعود و سلیمان میانگرفت افتاد و مسعود از ایشان منزه ماند و چون  
 رفت مسعود که از قلعه بیرون آورد و غیرت هندوستان رفت و چون از خود  
 بگرفت لشکر مسعود بیرون آمد و محمد مکحول را بستند و بر تخت نشاندند و در لشکر  
 کرد اینند و مسعود را گرفتند پیش مسعود آوردند و او را بقلعه فرستادند و در آنجا  
 بگشتند و جهادی الا اول سنه ثلث و ثلثین م اربعمایه مدت ~~تیر~~ <sup>شش</sup> سال  
 که بعد از این محمود میان غیرین قناعت کرد و این از ابرو بن شد <sup>آن که در آنجا</sup>  
 آن را ایشان بسیار است معمود بن محمد دسبکتگین در سیات برادر اول  
 عمده چهار سال در غوغا پادشاهی کرد و بر حکم برادرش مسعود در سال مجوس بود  
 بعد از قتل مسعود یکسال دیگر حکومت کرد در سنه اربع و شصتین و اربعمایه است  
 برادرزاده که شده شد مسعود بن مسعود بن محمود و خروج کرد بقلعه <sup>خبر</sup> برادر  
 با تمامت اولاد که در غوغا مسعود ساسی بود بگشتند و در خدمت جعفر بگشتند  
 بنفرت از وی پسری آورد مسعود نام کرد مدت هفت سال پادشاهی  
 کرد در رجب سنه احدی و اربعمایه بریدن جعفر بگشتند که در غوغا  
 رود در راه بقیه <sup>بن</sup> در گذشت علاء بن معمور رود بعد از پدر طفل بود  
 چند روز

پادشاهی

پادشاهی او با نام ارموسه بود در سال دکان دولت و اکابر مملکت بر عزم اوقات  
 کردند فرخ زاد بن مسعود بن محمود و چون فوت پادشاهی بود  
 بعد از ششده بن محمود که سالها در قلعه مجوس بود و خلاص یافت و در لشکر  
 او را در سنه ثلث اربعمایه فات یافت ابن اسیم بن محمود برادر  
 برادر پادشاهی شمرت در سنه اربعمایه و اربعمایه وفات یافت عبد الشید  
 بن مسعود بن محمود بعد از عبدالرشید پادشاه شد و چون زاوستان خراب شده  
 بود و در خورشید و با خلق نیکویی کرد در طاعت عبادت در رجب عادت  
 و بیشتر از شب نماز کردی در سنه خمس اربعمایه بقیه <sup>بن</sup> در گذشت ابن اسیم بن  
 بن مسعود بن محمود فرخ زاد پادشاه در از عمر بود و در سال در پادشاهی  
 بماند در خیرات که شیده مسجد و خانقاه و رباط بسیار ساخت گویند از ولایت  
 بعضی ارشدت <sup>بن</sup> که در مملات غزنین گردیدی و بقیه زمان و محتاجا اطعام  
 دادی و در عهد او غزنین از وی چشم داد و به داشته تمامی بهاران از غوغا او  
 برادر او را می شناسند <sup>بن</sup> بود و در کتاب تواریخ او در ده اندر و چهل حصه  
 پیرا بساد است کرام و علماء و نظام داد و در اینها که در ملک افتاد بود <sup>بن</sup>  
 بدل شد و چند قبضه بنا فرمود دختر ایا دوا بن ابا و غیره که او را ابتدا

السلطان بنو شمش اندر خطبش شش سال یکم صحنه بخط و نوشتن و با احوال فراوان  
 بلکه فرستاد و سه ماه در شعبان رمضان را همیشه روز دوشنبه و فوات در ماه شش ال ششمی  
 و تعیین ابوعبایه مسعود بن ابی اسیم بن مسعود بعد از پد پادشاه شد خلیف  
 سلطان بنجر سلجوقی را در نواح در آرد و مدت شانزده سال پادشاهی کرد  
 تا آنچنین مایه بار القاب پورست شش هزار و پنجاه و یکم پادشاه شد در یک  
 حکم که برادرش سلطان شاه برو خراج کرد او را بگشت و در سنه تسع و مئله ارسلا  
 شد بن مسعود بعد از برادر پادشاهی پشت میان او و برادر دیگرش پادشاه  
 نزاع شد پادشاه پناه بر سلطان بنجر سلجوقی برد که حال او بود و بعد فقط  
 بغزیه آمد و پادشاه محاربه کرد و وفرت یافت و ارسلا نیت کرد بنجر  
 پادشاه را بر نیت نشانده و باز بقرستان رفت پس ارسلا رجعت کرد و  
 شاه از وی بگریخت و بخودت آرد و از وی لشکر بست و بغزیه رفت و پادشاه  
 مستطاف شد و او را هلاک کرد و این صورت در سنه اثنی عشر و پنجاه بود  
 بن ابراهیم بعد از برادر پادشاهی برقرار گرفت بزرگ نشین عالم بود و علم  
 درست بود و فعلای جهان بنام او کتب ساختند از جمله کتاب دمنه که  
 نصرانی بن عبد الحمید بعباریت که اکنون مشهورست بنام او ساخته شد  
 کتب



کتاب حدیقه بنام او نظم کرده در زمان دولت او امن و راحت بودی و در سال پاد  
 کرد و در آخر عمر علاله بن حسن بن حسین که اول ملوک غوری است بر وی خراج  
 پادشاه از او متهم شد پس بدرفت علاله بن حسن برادر خود سوری را در غزیه  
 داد و رجعت بیغزیه کرد و در راه برادر دیگرش سام بود پادشاه بنام  
 آمد و پادشاهی جنگ کرد سوری در دست او گرفتار شد پادشاه فرمود تا او را  
 برکاو نشاندند در شهر کرد ایندرو بعد از آن بجزاری هر چند تا مدت او را بگشت  
 در شهر اتر در سلطان بنجر فرستاد و چون این خبر بجلال الدین حسن از آن یافته  
 شد با لشکر ایمنه غزیه رفت که دو پیشانی رسیدن او پادشاه در سنه اربع و ابوعینی  
 و خمسمایه در گذشت و در پادشاه بعد از پادشاه وراثت پادشاهی  
 بود و در چون علاله بن حسن با سپاه بچنگ آمد بگریخت و بدیاری نندرفت  
 علاله بن حسن فرزند غارت کرد و خلق بسیار بقتل رسانید برادر زاده خود  
 عیاض الدین ابو الفتح محمد بن سام را بنیابت در غزیه پادشاهی داد ملک عیاض الدین  
 خسر شاه را بمو امید بر خود امین کرد بعد از آن او را دستگیر کرد و بقلعه  
 بسته دند و این صورت در سنه شش و ابوعینی و پنجاه بود و پادشاه ده سال در  
 محبوس ماند و در سنه شش و پنجاه در گذشت دولت غزیه میان شهر و ملک ایشان

بعوریان رسید و از نسل محمد دیان کسی ننماند فصل پنجم در ذکر  
غوریان پنج تن مدت مکشان شصت و چهار سال ایشان از نسل سویی  
بادشاه غوری بود که لشکر سلطان محمد غوری او را برانداخت بنهره سوار سلطان  
برسد و بستان او را پسری بود اسم نام مسلمان شد و تجارت اختیار کرد او را پسری بود  
نام او حسین بن بهمانی از نسله اسم با پسر و اتباع آنچه داشت برادر را غوری کرد  
با مخالف برآمد و کشتن غرق شد حسین بن سام درت در غمته باز نه که  
بکنار افتاد پسری نیز در آن کشتی بود در آن جویب پادشاه زده باقی مردم در آن  
فنا غوطه زدند حسین با پسر دو سه روز بر آب ماند چون بساحل رسید بگریخت  
حسین برت بر ساحل دریا شد کابک آنچه بخواست عیبش را بگرفت و در حال  
دو زن آن پادشاه بعد از آن پادشاه رنجور شد بحدقه زن اینان را راه کرد و حسین  
ازاد شد و توجه غریب گشت و چون بر آنحدود رسید جمعی از قلاع اطراف او را  
چون خوب صورت یافتند در صلح دادند و شب پیش ایشان بود اتفاق  
در آن شب طایفه از لشکر سلطان ابراهیم غوری که مدتی در طلب آنجا بودند  
برایشان ظفر یافتند و راه را بگشودند چون جلا و چشم حسین برت چسبید  
الی میسرا که بر تیره غلط رو است چون است که مرانی کنه یکشند جلا و حال

برسد

پرسید که نشت خود بشرح باز گفت و حکایت او بنسب سلطان سید بر حالش رفت  
آزاد کرد او را نورش نمود و در مرتبه حجاب و ده و از اقربای خود زنی داد چون  
سلطنت بسعدی بر ابراهیم رسید او را امارت خود داد و او را کاشین پند شد بعد از او  
پیشتر حسن از جلاله پشت علاء الدین حسین بن حسین بن سام چون دولت  
غریبایان روی در نقمان داشت او در مملکت ایشان سویی شد و در حسین بن حسین  
پادشاهی بود و از گرفتار پادشاهی عاقل کار داد و در مدت شش سال پادشاهی کرد  
درست آمدی و مخفیست چندی در گذشت سیف الدوله محمد بن حسن بعد از  
بر پادشاه شد جوانی حاجب کمالی که طبع و عادل بود و در عیادت پرورد و بختشند  
و در یاد و متقاضی بود و ملک غریب به پسر عم خود غیاث الدین محمد بن سام داد  
بعد از سلطان سنجو سبجوقی بلخ نیز بختشند که در غان بپند او آمدند سیف الدوله  
در آن چنگ کشته شود و در سنه ثمان حسین بن حسین مدت سلطنتش در غان غیاث الدین  
ابو الفتح محمد بن سام بن حسین بعد از عم زاده پادشاهی بود و تعلق گرفت  
در غان جنگ خلیفم کرد و بسیار از پیشه بگشت بقایای ایشان زمین را خود شد  
و خراج پذیرفتند سلطان غیاث الدین برادر خود سلطان شاه الدین ابوالفضل  
در هرات نیابت داد و خود در غان دارالملک ساخت و چهل سال در پادشاهی

تاسیس ۱۳۱۲

در زمان توحید و خمسایه بخونین درگذشت از آثار او مجلد هر آنچه در دسترس  
حمیدی و نظامیه امیر علیشیراز تجدید عمارت کرد دشمن الدوله  
ابوالمظفر اسام بن حسین بعد از پدر پادشاه شد در جمل سال سلطنت کعب بن  
در حال نماز کردن و زامیان هند او شید کرد و تاج فوات او کفته ان نظم  
شهادت ملک بهر شهاب الین که ابتدا دجنان مثل او نیامد مک  
سوم زهره شعبان بسال شعبان دو فاده در بره غزین ممنزل دم یک بچه  
محمد بن اسام بن حسین بعد از عش سلطنت بر قرار گرفت در ت هفت سال پشایی  
کرد در سنت و تعمیر روزی در خان کشته یافت مملکت نوریان بنحو اش مقتل شد  
فضل ششم در کمال بویه بعد از ایشان هفده فردت ملکشان مهد ب  
هفت سال جای آورده که نسبت بویه از ششم بسلام که راست جوان ماکان  
بن کن ز طبرستان ستوی شد بویه بجوش او بوست او را بسم بویه دعوی  
او احمد بن برادران و اسفاری شیر بویه مرد او بن زیاد برادر ش تعمیر ملازمت  
ماکان کای یک روز اسفاری شیر بویه برگان خروج کرد او را بجهد دو سنة ششم  
و نظامیه بر ملک بجانب سوقی شد و بعد از یک سال بست و امط کشته شد  
مرد او بن زیاد بر جای او حاکم دیلمیان شد و دو بار با طایفان و ستاد در بسط  
اورد

۱۰۲  
اورد بسط نزد ان و مک و وقتی که ابو زینب و طار بن مستغنی که در بیت و یک بلا که شید  
در مدان قتل عام و سارت که مرد او بن علی بن بویه را با برادران بکن خ نوست و بجانب افغان  
رفت علی بن بویه و برادران بغیر سرس فستند و بسط او دند مرد او بن خ در حاج افغان  
نظامیه بکشته و در سنة احد عشرون و نظامیه علی بن بویه بیا افغان رفت و با و نکیر بر ب  
او امند که دایند و تعمیر طبرستان رفت به ان ملک فغان که د علی بن بویه را ماکان رفت  
و نظامیه شده عماد الدوله علی بن بویه در حادی عشر ذ معه سنة احد عشرون نظامیه  
پادشاهی زهره عراق برادر که حسن او او را د ان الدوله نام تاد و برادر کو ب  
احمد با تعمیر که ان فستند و او را معد الدوله لقب که دو شیراز داد الملک خود ساخت  
و از باز خلیفه مشهور پادشاهی یافت علا الدوله را در ت ش نوه سال و بنام پادشاهی کرد  
و در جندی الاول سنة ش ذ میت ن نظامیه در گذشت برادر زاده خود عبدال الدوله  
بن ملک الدوله را وی عمد که در ان الدوله حسن بن بویه بجکم برادر در عراق بجهد پادشاه  
بویه در چهار سال پادشاهی که عز او از نود سال زیاد بویه در ش ب شبه نجم محم سنة ش  
نظامیه دو گذشت سنة بدر ش یک عبدال الدوله و موی الدوله تا در ایشان کنز که تر که بود  
فوال الدوله از ختر حسن بن خیر وران که بسر عسم ماکان بن کا ک پادشاه طبرستان بن  
بویه د د ان الدوله که بعد از فوت عماد الدوله مملکت بر سمران متم که د نیز افغان

و قسم و گاشان و دستخط و جراتان بموید الدوله ابو نمر بویه داد و روزی و عدان و زین  
 و اهر و زنجان و ساوه و اواده و بعضی از کدستان بجز الدوله علی و بنی هاشم و عضد الدوله  
 قی جز فکه همان عیش داده یعنی تکفاری بر مسمه داشت محمّد الدوله  
 احمد بن بویه بفرمان برادر با ستیج که آن وقت و سخن کرده از آنجا بخوارستان و گرفت و تک  
 بهره و واسطه کرد ایند مستکفی خلیفه استرعا و خطور او کرد و در سنه اربع و ثمانین  
 و ثمانمیه ببغداد رفت در ضبط او دستکفی خلیفه را میل کشید خلافت بمطیع بالله  
 داد چنانچه گذشت معز الدوله بهرست یکسال پادشاهی کرده سه سال معاویة الدوله  
 بچده سال معاویة الدوله و در ربیع الاول سنه ستاد و خمین و ثمانمیه بفرس اسما  
 گذشت پنجاه و چهار سال عمر داشت محمّد الدوله چون سایر آل بویه شری  
 بود و روز عاشورا را تعزیت حضرت امام حسین علیه السلام او بنیاد نهاد و درین  
 و خمین و ثمانمیه عضد الدوله ابو اسحاق قیا خرد بن کن الدوله چین بویه  
 بعد از عم بجم و صیت در فارس در سنه ثمان و ثمانمیه پادشاهی نشست  
 شیوه رسال در پادشاهی باز ماند او در دیاله بهج پادشاهی بنو در او خلاص  
 اش قیام عضد الدوله بختیار بن معز الدوله جنگ کرده و او را بگشت و بغداد  
 کرد و در روز شوال ببغداد خلیفه با استقبال بدون رفت ارکان دولت در زمان او  
 اسایشما در

و کادریل

عدله سبقت یه بظنغوا و از آنجا و او بن درود کراخته و در سنه ثمان و ثمانمیه  
 و کربال از آنجا بختیار بن معز الدوله بن علی بن حسین علیه السلام و در الشقای  
 بغداد و باروی دسترسول صلی الله علیه و آله و سلم و شری در قبلی شیراز که کنون  
 مزید آیرت که از اسوق الایمیر میخفتند عضد الدوله در رمضان سنه اربع و سبعین  
 در بغداد بفرج در گذشت و بمشهد امیر المومنین علی علیه السلام مدفون شد و درت عضد الدوله  
 در یوم الاحد صامی و بقعه سنه اربع و ثمانمیه در اصفهان بود الدوله  
 بختیار بن معز الدوله بعد از پور در بغداد یازده سال انارت داشت بعد از آن بجم  
 کشید و در سنه اربع و ثمانمیه چنانچه گذشت سنه الدوله ابو نمر بویه الدوله  
 بن بویه در ایام پدر اصفهان بی بود چون پدرش در گذشت بمده عضد الدوله بری روزی حال  
 بر بهفت سال ششماه سلطنت کرد میان او فخر الدوله و ثمن المعانی قابوس بن و شکیه کویالی  
 طبرستان بوی و محاربات رفت در جمله فخر او را بود فخر الدوله و ثوبت از موید الدوله شکست  
 در ثوبت اول در جمادی الاول سنه اربع و ثمانمیه در دوم در جمادی  
 دوم سنه اربع و سبعین و ثمانمیه قابوس از کربخه بخراسان رفت قابوس بچده سال فخر الدوله  
 سیال در خراسان با ندمت فخر الدوله در سنه ثمان و ثمانمیه در گذشت  
فخر الدوله علی بن دکن الدوله بمقتضای وصیت پدر در مدان می بود الدوله  
 موید الدوله

۱۰۵ بعد عقد الدوله اور اخراج کر دینے شروع ہو رفت و چون مع عبد الدوله نماز صاحب اسماعیل بن  
 عباد است ملاک حضور او کرد در سنه ثمان و سبعین و نمانج بیست و هکت آمد چهارده سال دیگر  
 در سلطنت بنامد در شجیان سنه شصت و نمانج در گذشت صاحب این بولور  
 فضایل و کمالات و عفت کویند که چهار صد شتر گت بخان او میکشید و بانک او را کند  
 و جزوی بر و موقوف بود و گمانی بود آن و امیر سده روزنه افاده میفرمود و در دین سگوف و از  
 جمیع بهره مند بود و عفتا تبه بنامد در فرض انجی عشری است و در احوال معتزله و در سنه  
 سب و ستیز و ثمانی بعد از وزیر ابو الفتح بن العیسی در ارت بر و دادند در شجیان و چهارم  
 مؤثر و قتل بن و ثمانی در دری و فوات کرد بخش او را با هفتاد بر بند و محنت ذریه ذکری  
 صاحب این سادت رازی است و بعضی گفته اند که اصفه است بجد الدوله ابو طالب  
 بن فخر الدوله بعد از پدر پادشاهی عراق بر و تعلق گرفت چون کودک بود مادرش  
 کفیل مصلح ملک شدت سیده در حیات بود مدت پست و هفت سال ملک شد الدوله <sup>نق</sup>  
 بود چون او در سنه شصت و اربع و هج در گذشت کار آمدت هم داد سلطان محمود  
 مدت سلطنته بعد الدوله سی و سه سال و بعضی مایلینو لیاد شیر ابو علی  
 محالوت کرد در اول دولت او قایم بن و شمشیر با زبانت رسید در شجیان  
 سنه ثمان و نمانج فایک کان و طبرستان و ما ز ندران با تفر گرفت و بر کیلان تفر  
 و بانزد

۱۰۶ باز ده سال در سلطنت بنامد فضایل بسیار داشت خط نیکو می نوشت اما سفاک بود  
 بدین سبب بود خروج کرد و او را گرفته مجموع ساسا شد و پادشاهی بر پسرش محمد  
 داد و قایم بن در سنه ثمان و اربع و اربع در گذشت شیر الدوله  
 ابو الفتح شش زبیل بن عقد الدوله در کرمان بعد از پدر پادشاهی بر و قرار گرفت  
 و چون چهار سال و نیم بر آمد بغداد رفت برادرش مصمّم الدوله او را استقبال  
 نمود و شرف الدوله او را برگرفت و میل کشید و بقعه کوسان محمدی که در آن واقعه  
 در سنه سب و ستیز و ثمانی بود مصمّم الدوله ابو کالجار مر زبان <sup>الدوله</sup>  
 بعد از برادران ارکان دولت او را از قلع برون آوردند و پادشاهی نمانج ماه  
 پادشاهی کرد برادرش بجد الدوله با او مخالفت کرد مصمّم الدوله بگرفت  
 دیگر نیست در سنه ثمان و نمانج به بر دست پسران عزالدوله بختیار گشته شد  
الدولت بن عقد الدوله بعد از برادر در صف نمانج و ثمانی پادشاه شد  
 مدت پست چهار سال و سه ماه در پادشاهی بنامد و خلیفه الفخر در بانه اول <sup>اول</sup>  
 قوام لقب کرد او با سلطان محمود و غویق صلح کرد و از دو خسته خواست و در سنه  
 سنه اربع و اربع و با و جان فارس سلطان الدوله بن برادرش  
 بجم و هیت بر پادشاهی یافت مدت دوازده سال و چهار ماه در پادشاهی بنامد

۱۰۷ قوام الدین ابو الفوارس بر خروج کرد سلطان الدوله بر وفای بسرو در شعبان  
 ششم و مشور و اربعمایه در فارس وفات یافت شرف الدوله حسین بن اربعمایه  
 بعد از پدر در بغداد بنیاست برادرش سلطان الدوله امارت داشت و آنرا خلیفه  
 خود کرد و در سن شصت و اربعمایه نماند مدت حکومتش شش سال دو ماه بود جلال الدوله  
 بن اربعمایه در اول از قبل برادران حاکم بصره بود بعد از ایشان در بغداد امارت  
 یافت کاروان رواجی بنوع مدت پست و پنج سال امارت کرد در سن شصت و هفتاد و یک  
عماد الدوله بن الملوک ابو کالج از فرزندان ابن سلطان الدوله بن عماد الدوله  
 بعد از پدر در فارس در سن شصت و اربعمایه پادشاهی شدت میان او و شمس که در  
 بغداد امیر بود مجادلات رفت پس صلح کردند بعد از جلال الدین الدوله بعد از نیز در  
 تصرف او در آن کار شش استقامتی نماند و در همان او را قتلین نمیکردند و از خونریزان  
 بیشتر وقت اسماعیل شهابکاره بر خروج کرد و در کارانی بویه خلل آورد و عماد الدین الله  
 در سن اربعمایه در گذشت الملک الحسیم ابو نصر عماد الدین الله بمکه و حیرت  
 بر امارت بغداد بر و تعلق گرفت مدت هفت سال حکومت کرد و در سن شصت و اربعمایه  
 سلطان طغرل یکم سلجوقی بیخود رفت و او را کوفه بقلعه طبرک رسانید  
 و آنجا محبوس بود تا در گذشت الملک ابو منصور بن عماد الدین الله بعد از پدر بمکه  
 و حیرت

۱۰۸ و حیرت در فارس حاکم بود و فصلی پیش از آنکه در بر و خروج کرد و در سن شصت و اربعمایه  
 او بمکه رفت و بقلعه محبوس کرد و همانی در گذشت و فارس بتصرف صفویه بر آمد و هم در آنجا  
 سلجوقیان در ضبط او در آن زمان ملک ابو علی بن عماد الدین الله بعد از برادر و در سن  
 بریت نوین جهان فارس گمان نشاء آن اقطاع او سلاطین او را ازین استندی  
 و قبل و معلوم داده بود و در سن شصت و هفتاد و یک در گذشت و دولت ال بویه

فصل هفتم در ذکر سلجوقیان و ایشان چهارم و در تقدیرت ملکشان  
 صد و هفت یکسال سلجوقیان بسوی چهار پادشاه از ایشیا میسر او را چهار پادشاه در سن  
 و موسی بقویوش ایشان مال بن نهایت داشتند از ترکستان جهت تنگ جالگاه در سن  
 و سبعمی نماندیم با او را الهز آمدند و در حدود بخارا و استغذیم قند مقام نشستند  
 از سلطان محمود غزنوی رحمت طلبیدند که از اب اموی که در شیره بخارا ساکن آید از سلطنت  
 جاذب که دالی طوس بیود ایشان را رحمت دادند مطرت نبرد و کوفت عدد ایشان بنیاست  
 مباداد در خراسان از ایشان فتنه ظاهر شود و سلطان قبول نکرد و ایشان از رحمت  
 دار ایشان از ما و براه آنتر خراسان آمدند و در حدود و با او در مقام شکست و اسیران  
 طغرل یکم سلجوقی آل قوم شدند آثار دولت و سلطنت از چین ایشان نمود و اهل  
 خراسان دل بر ایشان نهادند و بعد از سلطان محمود غزنوی داوید پادشاه ایشان میسر و در

۱۰۶ سلطان محمود بن سبکتگین که از کیشانشان فرستاد و طغرل بیک سلجوقی را سلطان  
گذاشتند و سلجوقیان را در او را از طرف تبت و هند و سیستان و بلخ  
خراسان بود و بعد از او سلطان بیک ایشان زفت و شکر خوردن یکی بود سلطان  
رکن الدوله طغرل بیک بن محمد بن بیکان بن سلجوق و در پیشانی او در سن  
دو و شصت و چهار بعیا به در غربت سلطان مسعود بن محمود بن سبکتگین  
مسعود بعد از سه سال در سن اثنی عشرت و در بعیا به در مدد و مر و محمدان دین قاف  
با سلجوقیان حرم کرد و شکست یافت بغربن رفت بعد از هزیمت از سلجوقیان  
بر ملک تنویر شد و قیام حلیف جمعه ایشان در منفور سلطنت محمود بن قاضی ابوالحسن  
که از فخر علی زان بود در خراسان فرستاد و ولایت بیک کرد که در خراسان حرم بیک  
دادند و اوق و بحجم بر آنچه مستی نه شد و طغرل بیک اختیار کرد و مقام او در مدان بود  
بعد از افسح کرد و قیام حلیف را از بند لیسای خلاص که در جابجه گذشت و این بود  
بر ازاخت در خراسان جعفر بیک در سن شصت و پنجم و در بعیا به وفات یافت طغرل بیک  
جلی او به بر شش سال سلطان تغویض کرد در روز شامین عشر محرم الحرام و در سن  
و در بعیا به در ری وفات یافت پادشاه نیکو سیرت بود همیشه پنج وقت نماز عبادت  
کاردی و پنجشنبه دو شبانه روزه در شش و هفت وقت خود سستی که جمعه خواند و روز یکشنبه  
بعوازان

۱۱۰ بعد از آن بعبارت خانه برداختند و ملکش به شش هفتاد سال سلطان عبدالرحمن  
ابو شیخ این ارسلان بن جعفر بیک بن بیکان بن سلجوق مردی بغایت مهربان و پاک بود در  
سلطنت خود در اطراف تاختن کرد و فارس از فضل و پیشانکاره اختراع نمود و از ما بمکه  
روم را بیک گشت و بقران آنکه هر روز هزار خراج بدین سلطان داد باز بروم فرستاد و بخبر  
رفت بعضی از امرای که در تبت او را سیر شدند و بعضی مسلمان شدند و خلیفه شد که  
کردند که نیندازد پادشاهی ترک احوال کسی که از فرات عبور کرده او بود و ابوالفضل الملک  
وزیر پادشاه بود بعد از وفات پسر در شش سال او را بگشت و سر او را به پیشانی فرستاد  
نظام الملک طوسی که از مشایخ عالم است تغویض کرد و در آخر عمر چون تمام ایوان  
او را بگشت و بعد از شش سال او را انزلی بگشت خراسان چون عبور کرد در کرمان  
اب قلع بر نام مستخلص که در یوسف کو توالت خواندند را از قلعه بیرون آوردند و در ابرشت  
پادشاه بگشتند سلطان از وی سخنمان بر رسید و او را بر تیر می داد و درین آشن  
پوش کار و بکشید و آنکه سلطان کرد سلطان بنا بر استقامت که بر شش خود در شش سال  
از قصد و نفع کرد سه تیر و انداخت هر سه خطا شد بونی سلطان و سلطان  
حافظان از بولین پرکنده شش و یوسف کو توالت عجمان کار در دست بیرون جابج  
پیشانی میخ که بگشتند و سلطان نیز از آن دم که گذشت و این را موعده در شش



سلجوق الاول سنه خمس و اربعه مائه و هجده سلطنتش در سال ششم و هجده روز

محمد بن محمد چهار ساله سده و هجده روز در مرو و درت سلطان جلال الدين الفتح

ملک شاه بن ابی سلیمان بعد از پدر بسج خواجه نظام الملک بپادشاهی شرف بخشید و موافق در روز

داشتت ممالک ایران و توران در مضطرب و در حکم او بر و موشام نیز جاری بود و در این وقت

سوار پست ملانم او بود و دندی و اقطاعت ایشان بر اکنده بود در هر جا که رسیدی

بنودی اعفان از دار الملک ساختن شکار دوست بود در سنه تسع و سبعین و اربعه مائه

بیت الله رفت و در راه خیرات بسیار کرد در بادی و راه حج فائدا و باظهار ساخت در آخر سنه

نظام الملک از وزارت عزل کرد و بنای الدین ابو الفتح با ابو الغنایم دار الملک نظام

بغزو ده حسن صباح در حدود نهند در ماه رمضان سنه تسع و ثمانین و اربعه مائه

کرد و سلطان نیز در شمال در بغداد اربعین سال وفات یافت و موقوفی شایسته گفته

رفت و ریگت بغداد کس برین دست و پیرش او برنا از پ او رفت در ماه دگر

کرد تا که مدینه دان بجز سلطان بکار قیدند دایه پین و بجز سلطان که ولادت

ملک شاه در جمادی الاول سنه خمس و اربعه مائه و هجده سلطنتش در سال

ولادت خواجه نظام الملک در ذی قعدة و سنه ثمانین و اربعه مائه و هجده

وکیل از فغان بر شیه او گفته شعراکان الوزیر نظام الملک که نفسیه قضاة الرحمن است

قام

قام العرف الایام قیتمه فرده غیر و منها الی القدر سلطان رکن الدین المظفر

رکبان رکن الملک شاه وی عمر پدید بود بعد از پدر بر سلطنت نشست پادشاهی

سخی خورش خلق در زمان او عوارث و وقایع بسیارست داد او را بار بار در آن

مبارکات و اوقات بیشتر نظر او بود در سنه تسع و ثمانین و اربعه مائه ایالت خراسان

خواجه سلطان سنه تسع و ثمانین و اربعه مائه و چون در آن ده سال در وقت شاه پادشاهی کرد در سنه

جمادی الاخر سنه ثمانین و تسعین و اربعه مائه در گذشتت ولادتش باصفهان بود در سنه

اربع و سبعین و اربعه مائه سلطان محمد بن ابی الفتح محمد بن ملک شاه

بعد از پدر سلطنت بر مقرر شد و او پادشاهی بود بعد از ضعف موصوف و پین

و دیانت معروفه در دفع ملاحظه کرد آن عهد قوت تمام یافته بود و در سنه تسع و ثمانین

بیت عزت بر آمد رفت و با کفار ایالت کرده منظور شد چون سینه ده سال و کوه سلطنت

کرد در رابع عشر ذی الحجه سنه احدی و ثمانین و تسع مائه در گذشتت و بر شرف اعفان است او در

کرد وقت وفات این ایالت انشا کرد در رحم تیغ جدا کرد قلع کشای جهان مستتر شد

چو تن مغزای بسی بلا در قتم بک اینار است برت بسی جان که تو دم بک فرزند پای

چو بر کن باختن او در هیچ سو داشت با بقای خدایت ملک خدای

ولادت سلطان محمد در شعبان سنه اربع و سبعین و اربعه مائه بود سلطان المظفر

۱۱۴ ابو الخارث سیجری ملک شاه بعد از برادران یکبار فرزند محمد پسر سال حاکم خراسان  
 بود بعد از ایشان چهار سال چون که سلطان سلاطین جهان از حدود  
 ختادختن تا اقصای هندو شام و از بحر قزاق تا بحر اوقیانوس در حدود دوازده مضافت  
 کرده در مملکت مظفر منصور شد و او پادشاه باوقار و جبار و کریم بود در عیادت شفقت تمام  
 خدای ترس بود علمای را بغایت احترام کردی و بانه داد و ابدال نفسی اش بود در طبع کشف  
 نکردی و نجیب و سستین بر او پیشید اما پیوسته بر خست نشستی و آنچه از خصای  
 سلاطین فرود گذشت نکردی بعد از وی برادرش محمد باوقار برادر او شد  
 محمد بن محمد باوقار که دو منتهی شد و باز بجزش آمد و عزت و حریت سلطان  
 بود و نفسی که در سلطنت باوقار تا اقصی ملک شام او را داد سلطان در پنج خشم  
 و دشمنی و خصمایه در ماوراءالنهر با بوجان خطایی جنگ کرد و شکست یافته خراسان آمد  
 و قریب سی هزار کس درین جنگ کشته شدند و ماوراءالنهر از تصرف کانه خاقان که زن  
 سلطان بود و امیر قیصر امیر الفل با دشاغ میرز درین جنگ گرفتار شدند بعد از  
 مدتی خلاص شدند شیخ فریدالدین کاتب در آن وقت گفته است از زن تو جهانی است  
 تیغ تو چهل سال را بعد از این خوارت کرد چشم هر کسی که در قنات کاکس که بکجا با برت  
 سلطان بنده نوبت پسر سلطان افروز حوا از شاه که نوکر زاده او بود  
 و بخوارند

۱۱۴ بخوارند رفت و نوبت افروز در دو شبانه دو از دهم حرم ششم و از بعین و خصمایه چون  
 استر الفنا و غوغو و بلج باز گشت در آخر سردار و نگران آن چون بگذشتند و سلطان  
 از ایشان در محبت بود و در سلطان خوارت که باز کرد و اما انکشت نگران چون  
 گشتند دل بر چنگ نهادند و بجان کوشیدند و سلطان از دشمنی نماند و از بعین و خصمایه  
 امیر کرد و روی بخراسان کرمان نهادند و شهر خراب کردند و خاقان بشمارش پسر سلطان  
 چهار سال در میان ایشان بماند بعد از آن جمیع از ممالک سلطان که باقران امینش و مکلان  
 بفرغند و روزی با سلطان بر سیل شکار بلبست چون آمدند بعد تر رسید سلطان از  
 میان ایشان پسر او در نزد و تعلیم ترمد و شد و سلطان از آنجا آمد و در وقت  
 بر شکار رسید بود و اندو در و بلبست کرد و بمرف الموت گرفتار شد و در ساعتی  
 شد از این و خصمین و خصمایه در گذشت هر قدر دو سال شربت و لادش در بخارا که در  
 پسر و پسر حیدر و تسع و بعین فل ربغایه مدت سلطنتش شرف و دو سال  
 بعد ازین دولت سلجوقیان در خراسان شد و خود هر زاده اش محمد خان بن محمد خان  
 بن محمد خان از نسل بخارا خان پادشاهی داد و در پنج سال نیم حکم کرد و مقرب که از  
 غلامان سلطنت سلجوقیه در درمغان سب و حین و خصمایه برو خرج کرده او را  
 گرفت و میل کشیدند پادشاهی خراسان بعضی بعد از این بعضی بخوارند و بعضی

بغوریا رسید سلطان میراث الدین ابو القاسم محمود بن محمد بن ملکشا بهادر  
 در اوایل شهریور سنه ۶۸۱ خورشیدی در عراق بیادشاهی رسید و در روز شنبه ۱۳ خرداد  
 در حدود سواد به سلطان بنیچنگک و ظفر سلطان بنجرا به دعوت امراد <sup>صد</sup> رفت  
 شد و سلطان محمود در مقام عزرا آمد و در بی خدمت سلطان بنجرا <sup>کجا</sup> ملا  
 کرد سلطان بنجرا با او صاف نمود و ملک عراق تا حدود اصفهان <sup>بر</sup> دستم داشت  
 چنانچه گذشت و او بدو ختم داد اما سلطان بنجرا <sup>دو نوبت</sup> در ارض سلطان <sup>مسعود</sup>  
 با او جنگ کرد و در ۱۳ شهریور سال دوماه پادشاهی کرد و صورت خوب <sup>نیک</sup> بسیار  
 لطیف طبع خوشی سخن بود در حرکات معزونی جسم خرد و جبار هیچ کرد و در باز نماند  
 داشت و با طبع و شکاری و کلاب معلم بود که گویند چهار صد کی سخاری با قلاب <sup>دو</sup> صبح  
 و جلگه های زرین در دست او بود و از علم خود و شعور و آرزوی خود فی ذات داشت و برد قایق  
 او و حساب ملک بیخ پادشاه چو او واقف بود در یازدهم شهریور <sup>چو</sup> سنه  
 و خشمناهی بهمدان در گذشت و لادش در سنه ۶۸۱ تعیین و او <sup>بجای</sup> به پادشاهی  
 برت و هفت سال سلطان رکن الدین ابو المظفر طغرل بن محمد پادشاه  
 سلطان بنجرا <sup>دو</sup> سال در عراق حدود دهم و شام پادشاهی کرد و بعد <sup>و</sup> چنان  
 در کرم معروف بود و در شجاعت و اخلاق او غالب از هر طرفی احشود در مدان

در محم

در محرم سنه ۶۸۱ خورشیدی و خشمناهی توان یافت بهرت سال سلطان نظام  
 الدین ابو الفتح مسعود بن محمد بعد از برادر ملک و قرار گرفت و او پادشاهی بود  
 باز و ننگه در حیم و عادل در آل سلجوقی استجاعت او پادشاهی بود و یک جمله بسیار <sup>بسی</sup> است  
 بزعم شیخ <sup>یک</sup> کشتی خود بخوبی و نظیر و هنر دوست بود در هر سده او خلافت عالم <sup>دو</sup> بوده بود  
 سپاهی با ساز و عدوت و صیرت در امن بود و راحت عالم دوست در ویش بخشنده بود با  
 دیوانخان مغربی <sup>دو</sup> است و از تنعم و تکلف دور بود و در از شکام سیری نداشت <sup>تنها</sup>  
 بشیر کشتی <sup>دو</sup> بود و در مسافرا خود جمله کردی هرگز ذخیره نهد و خزانه او اکثر <sup>دو</sup>  
 نالی بود و هر چه از اطراف آوردند تمام در بارگاه <sup>بیش</sup> میان او برادرانش جای  
 بسیار رفت همیشه ظفر او بود در زمان سلجوریان در فارس خروج کرد و <sup>دو</sup> سلطنت  
 بام خود نمود و سلطان مسعود دهمده سال و نیم پادشاهی کرد و در روز <sup>دو</sup> ربیع <sup>دو</sup> سنه  
 و خشمناهی بعد و مدان غاندهت <sup>چو</sup> جهان سلطان غیاث الدین  
 ابو الفتح ملکشا بن محمد بن محمود بعد از زعم پادشاهی بود و در پادشاهی  
 سخن بود و خوشی خوی نزل دورت بر شکار و شراب حریص بود و بله و طبع <sup>بسی</sup> بود  
 دام از اکثر بار دادی بعد از آنکه چهارده ماه پادشاهی کرد امیران متفق <sup>دو</sup> کشند و  
 بنیافتن <sup>دو</sup> و در مملکت بر روی کما شد و او را جس کرد و در این صورت در <sup>دو</sup> سنه <sup>دو</sup>

اربعین

در محم

و خستمان بود او از حبس که بخت و بخت تان رفت بعد از وفات برادر محکم که  
 احوال او بعد از این نعم الامام باصفهان رفت و بسطنت نشست و بعد از پانزده روز  
 وفات بر ماهی که شریح الاول سنه شمس بمایه مدت عمرش سی و دو سال مدت اقامت  
 بعد از پادشاهی در خوزستان بهت سال سلطان نجم الدین ابو شجاع  
 بن محمد بن محمد بن ملک شاه چون برادرش را بمجلس کرد و او از خوزستان نیامد  
 سزفت پادشاهی لطیف خلق بود عقلی عالی و رای حایر داشت و در عیال و فضل بود  
 مدت پیرت مسال پادشاهی کرد و در روزی که جمعی از بزرگان و خاندانها پیشش  
سلطان معین الدین ابو الهارث مسلمان شاه بن محمد بن ملک شاه خو سلطان  
 محمد در گذشت امر او چند روز مشورت نمودند و در اول اتفاق کردند و کسی نتواند ترا او را  
 از موصل بیاورد و در روز ششم نهم روز بعثت مشغول بود از مردمان لغوی بود  
 بود و خوش خلق و خوب روی بزرگه کوی معاشرت طبع اما اقبال از نت بس از ششماه ایران  
 او را گرفت و بقلعه فرستاد و در سلطنت برادر زاده شیر سلطان از سلطنت  
 دادند و ولادت او در رجب سنه احد عش و خستمان بود و وفاتش در روز دهم رجب  
 الاول سنه خستین و خستمان سلطان دکن الدین از سلطنت طغرل  
 محمد بن ملک شاه بعد از عم پادشاه شد و خوب طبعت نیکو سیرت با حیا و حرمت  
 در خشم

خستمان زود در خواب که در کم و در موت به اخلاق و خال لحم و سگون بر احوال او ظاهر بود سائل  
 از وی لفظ ناماشیند و سپید خردستگار را از وی یافتند و او کان دخل مخرج و ضبط اسما  
خالد و طایرین متغافل ان تخف ان مسامح و سائل تنعم و درست طرفه خوبی بود در دش  
 و خورشش تکلف بغایت رسایند لباس سرمای فان و اکسیر بنا خطای زیر کشید و مستقل  
 او قیمت گرفت آن لباسها که او پوشید و بخشید و بیچ پادشاه پوشید و ملاحت  
 او در پیش معاشرت بغایت تجمل بود مرکز در نهرم او فخشن لغو و خفا و شده بم لفظ کسی  
 زنی بزرگ کج ک ت خارج در وجود دینامدی مدت پانزده سال شش ماه پادشاهی کرد  
 در مستحق جماعت الاول سنه احد و سبعین و خستمان در گذشت سلطان معین  
 بنارسلان سلطان بن محمد بن ملک شاه بعد از پادشاه شاه شاه شاه شاه  
 نیک سیرت صاحب شوکت لطیف طبع بود از آل سلجوق بکمال فضل و اخلاص عدول  
 و چاک سوارکی و نیزه داری ممتاز بود جمله اسلحه نیکو کار فرمودی و در رزم فضل  
 نکند اگر فنی و شعر خوب گفتی و از اشعار او بهرت دی روز چنان مهاله جان افزودی  
 امروزه چند اق عالم سوز افسوس کس بر د فرست ایام از آرد لحا بیک بیک  
 مایه درین جهان چنانیم و جهان بخشیم خو یم با د مانسیم نمان نمان نمان  
 چون عرض آمد که سبع مان شیخ نظامی علیم رحمه کتاب خو شیرین بنام او گفته

در زمان او در ماه شعبان سنه شصت و نهمین و هفتاد و یکم که در کربلا کشته شد  
 در چهل و سه سال در یکدیگر قیام کرده آن اولین قرآن بود در شده موای مجاهد  
 قتل عام و نیز بخاریت که در زمان چنگیز خان در توران و ایران واقع شد  
 از تاریخ آن گفته اند سلطان طغرل و بیست سال سلطنت کرده و در  
 رجب الاخر نشسته و بیست و هفتاد و یکم سلطان نکش از خوارزم شاه در ری با او  
 او را بگشت و در شهر بغداد نزد خلیفه فرستاد و نشان بر روی بردار کردن  
 و درین معنی گفته اند نظم امروز شهر ما ملک جهان دلت کسیرت  
 منفعه بجزخ هزاران از کسیرت دی از سر تو تا بفکایک کز بود امر و سر  
 تا به نیت فرکیست دولت سلجوقیان در عراق بر آمد اما بعد ازین  
 تاریخ فرقه دیگر از سلجوقیان در روم و قریب صد و ده سال دیگر پادشاهی کرده اند  
فصل ششم در ذکر خوارزمشاهیان و ایشان نه نوزدهت ملکشان در هشتاد و یک  
 سال اول ایشان پیشکین خواجه است و او غلام بلکاکین بود و بلکاکین  
 غلام سلطان ملک شاه سلجوقی بوده سلطان ملک شاه بعد از بلکاکین  
 جان او پیشکین از چون در آن وقت خوارزم در روم طشت خانه مقرر بود  
 طشت در آن سخن خوارزم بود و معلوم گرفت او تا آخر عمر سخن خوارزم بود بعد از

برابر

پسرش قطب الدین محمد در زمان سلطان برکیارق حاکم و الی خوارزم شد او را خوارزم  
 شاه خوانند و در سنه احدی و بیست و پنج سال در سنه سال خوارزم شاه ملازمت سلجوقیان  
 میکرد در احدی و بیست و پنج سال در سنه سال سلطان امیر بن محمد بن پیشکین  
 بعد از پسر سلطان سخنمانی شروع شد تا با استقلال پادشاهی کرده و هیچ قدر از جادوی عمل  
 و اتباع سیرت بردار از آن خود در سنه احدی و بیست و پنج سال در سنه سال خوارزم شاه  
 در گذشت و فرزند طوطا از مدغان اوست در آن وقت که غرض استبداد بر داشتند شیدان  
 و و پست گفت شاه فلک از نیستت بلزیر پیشکین بطبع بندگی میورزید  
 حاجت طلبی بجاست تا در نکرد تا آن همه ملکت برین می آورید  
سلطان ارسلان بن السنته بعد از پسر پادشاهی نشست و بیست و پنج  
 خراسان و ماورالنهر بنام او در ده و بیست سلجوقیان او را استقبال بریدند  
 تا شش و هفتاد و بیست و پنج سال در سنه سال خوارزم شاه ملازمت سلجوقیان  
سلطان شاه بن ایق ارسلان بن السنته بن محمد بعد از پسر حکم و  
 پادشاهی برده دادند سلطان نکش که برادر متهرب بود بیرون خروج کرد تا مدت ده سال  
 میان ایشان محاربات بود و در سنه ثمان و بیست و هفتاد و یکم سلطان نکش بیرون  
 و خوارزم شایع بود و مقرر شد و سلطان شاه در خراسان بر بعضی ولایت حاکم بود

بیست و یک سال دیگر زریست و در سلج رنغان سزتغ و غنائین و خمسمایه گذشت  
 و همالک و بقره کش خان آمد سلطان رکن الدین بن السمر بعد از  
 برادر در تازیان و شیرین ربع الاخر سز غناه و سزین و خمسمایه پادشاهی شرت <sup>شاه و طوایف</sup>  
 در تیش گفت ربای جده در زمانه از ظلم بشت سدل پور شکستگار در  
 آل بریه قبای سلطنت آمد چرت مان تاج کنی که نوبت دولت است  
 سلطان تکش خوارزم و بعضی از خراسان در حکم او بود در سنه تغ و خمسمایه  
سلطان طغرل سلجوق را بکشت مملکت عراق نیز تصرف او داد تا فی  
 شاه و کف دست مرده که خوارزم شاه شهر صفهان گرفت ملک او قین را بجمع خراسان  
 گرفت با پیچ او قلعه کردن کش و مورج تیغ او ملک سلیمان گرفت و کمال  
الدین اسمعیل در مدح او فیده گفته که مطاعش انزیت الازرایت  
 ملکین در نانش در برورش ای سشنشاه و یون و اسکن در شط سلطان  
 پسرش هشت سال و نیم پادشاهی کرد در تاریخ تا سحش رمضان <sup>سلیطین</sup>  
 و خمسمایه در آج راه عرب انحد و دخوارزم بمرق خضاق در گذشت سلطان  
قطب الدین محمد بن تکش خان بن ایل رسلان بعد از پدر سلطنت  
 شرت دولت این دو مان دور او بدو و <sup>اعلی</sup> سید و کوک <sup>طالع</sup> او بیعت

ارتغاج بیست و تمام خراسان و حد و دهن و بلاد ماوراء النهر <sup>سخر</sup> که بجانب  
 از با بیان و عراق و بغداد حرکت نمود و از حکام از با بیان و عراق <sup>خارج</sup> گرفت  
 و بیچ آیزده باوی تو <sup>معاوت</sup> نداشت چون مدت بیست سال ز پادشاهی  
 افتاد و لشکر از کزوب کردش که مغول از جانب مشرق بروی خروج کرد سلطان  
 ازین ن منزم گشت و از ماوراء النهر خراسان رفت که مغول بخراسان آمدند <sup>خرا</sup>  
 عراق تو بعهده بشد و قین آمد مغول از عقب او بعراق آمدند و از قز <sup>قین</sup>  
 رفت مغول از عقبش بکیلان رفتند و از باجا باز انداران رفت و اند  
 ما ز انداران بجزیه اکنون که بخت و در باجا وفات یافت در سنه سبع و شصت  
 دست سلطنتش یک سال سلطان جلال مشکی بن محمد بن تاش  
 پادشاه شجاع دیگر بود و در شجاعت او بیچ پادشاه بنو د بعد از وفات پدر  
 از جزیره اکنون بمیلان قتل افتاد رفت از باجا بخراسان آمد از خراسان <sup>بغزین</sup>  
 رفت درین سفر او راهوت چنگل مغول واقع شد و در شش <sup>چنگ</sup> غالب آمد  
 و در نوبت آخر که چنگیز خان یلتغار کرده در آب بست و رسید و میان ایشان  
 مجاریه عظیم رفت مغول افتاد و بهند رفت و همالک <sup>سخر</sup> و گرفت و سال <sup>بزرگ</sup>  
 سلطنت کرد و چون اکامی رفت که چنگیز خان از ایران باز گشت از راه <sup>سخر</sup>

۱۲۴  
 بکران آمد و از کرمان آنکس افت که برادرش سلطان نیاشالدین در عراق پادشاه  
 بود و سلطنت بدو تیسیم نمود جلالالدین بعراق رفت و در آنجا باشکر ناصر خلیج جنگ  
 کرد و مظفرش از عراق و سیاه در باجان آمد و ضبط آورد و از او باجان بکرات بگریختن  
 رفت و مسخر گردانید و امر آنرا بکشید و چون شیند که لشکر تاتار بعراق آمد و از  
 باصفهان آمد و در ماه رمضان سنه اربع و شصت و ستایم در حدود چین و بلخار  
 تاتار جنگ که در کفار بجان خراسان گریخت و سلطان زینبدرستان گریخت و  
 بعد از چند روز باصفهان آمد و عراق بقبضت گرفت و از آنجا باذربایجان رفت و آنجا  
 در حصار گرفت و فتح فرمود پس ازین جنگ سلطان کیقباد بروم افتاد و بسبب  
 بیماری منقرض شد و پدیدار بگردید و درین وقت او کتافه قان پسر جنگین خان مغول  
 توغمن لبان که بسیار بر سر او فرستاده بود در مشرف شوال سنه ثمان و شصت  
 ششون رسد او بر دوز در بلای حمید گریخت خفته بود و هزار حمله بگریخت و در کسی  
 او را ندید یعنی کفش بر نشانه در دست گردان گشته شد سلطان جمالالدین  
 دکن الدین سلطان محمد پسران سلطان محمد بن کشر و قتل از سلطان جلالالدین  
 از هند هر یک چند روزی در فکر مشغول در عراق سلطنت کردند و در آخر دکن الدین  
 بر دست مغول گشته شد و سلطان نیاشالدین عراق میر جاد بگریخت و بعد از  
 سلطان

۱۲۵  
 سلطان جلالالدین ملک تصرف مغول آمد و دولت خوارزمشاه میان سپهرش  
 فصل نهم در ذکر تاتار بکاف و ایشان ششصد نفر ششصد اول  
 بخار و ایشان معروفند بباغیان و عدد ایشان یازده هفت ده سالگان  
 صد و هشت سال اول ایشان اتابک مظفرالدین سنجر بن مؤدود که در عهد  
 سلطان مسعود سلجوق خراج کرد و ملک فارس مستخر او شد و او در عهد و داد  
 در شیراز باطوق محمد بن خاندان ساخت و مدت سیصد و ده سال پادشاهی کرد و در  
 جسمایه در گذشت اتابک مظفرالدین زنکن بن مؤدود بعد از برادر  
 فارس بود و معروف مشهور او بخدمت سلطان ارسلان بن طغرل سلجوق است  
 او نیز آن مملکت بر او تسلیم داشت مدت چهارده سال در پادشاهی بسبب زحمات  
 کرد و در سنه شصت و پنجمین جسمایه در گذشت اتابک مظفرالدین زنکن در ارض تاجک  
 پسر گشت بنحایت عادل بود و پسرش نیکو داشت مدت سی سال پادشاهی کرد و خطابه  
 کازرنی که حاکم زمان و صاحب کرامت بود و وزیر وی بود و فاش در سنه شصت و پنجمین  
 اتابک قطب الدین طغرل بن سنجر بن مؤدود پادشاه هنرمند مینامند  
 بعد از غزاه حکومت بر او تعلوق گرفت میان او و پسر مسعود بن نکر مجاریات فارس  
 در آن فقره در خوارزمشاهت حکومت او نه سال در سنه شصت و پنجمین جسمایه در گذشت  
 سلطان

۱۲۵  
اتابک مظفر الدین ابوشجاع سعد بن زنگی بعد از مظفر بن طغرل پادشاهی  
بروقراند گرفت و او در سخاوت و امان و در کار و در شجاعت و در مکار و در  
و در عدل و در ایجاب جهان ملک گمان نیز تسخیر کرد و در مملکت شاه رسد و او ابا  
اتابک ستم نیک و ستمیایه بعواقب آمد و با هزار کس خود را بر سپاه سلطان محمد  
اسیر گشت سلطان او را اگر ام کرد و بقرار آنکه هر سال دو دهکمه محصول از خا  
ساز او را بر مملکت مستاد پسرش ابوبکر او را در شیراز رواند و بیک آنجا می  
باتابک سید اهل شهر در شب او را بشهر بردند او را پسر گرفت و مجوس کرد و در  
در زوزان با تاتار یک سعد پرت مهرت سال پادشاهی کرد و در شیراز مسجد و باط  
ساخت و فاتش در سنه ثمان و شیری و ستمایه اتابک مظفر الدین ابوبکر قتیق خان  
بن سعد بن زنگی بعد از پادشاهی سید پادشاهی عاقل عادل بزرگ خیم بود  
اخیر سعد بن انار فضل او در اطراف جهان شایع گشت و در حق اهل علم و شایخ  
مملکت خود و القایات و مودی و بدیکی ممالک نیز حجت ایشان و طایفه ستاد  
از اقا عظیم اکبر و افاضل احرام خدش بشده در بعضی از بلاد هند بالقاب  
خطبه که در روز زمان او مملکت فارس و بقی تمام یافت او عمارت و خیرات بسیار  
کردار و مع مسایر شیراز که خراب گشته بود و معمور کرد و ایندو خانها باز در  
شیراز  
و موافقت

۱۲۶  
به وقت او جمله اعیان دولت بقوم ساختند شیخ سعدی که کتابک است  
پس تصنیف کرد مدت سی سال سلطنت کرد در جمادی الاول <sup>و ستمی</sup> <sup>و ستمی</sup>  
در گذشت اتابک مظفر الدین سعد ابوبکر بن زنگی بعد از پدر دو از ده پادشاهی  
کرد در گذشت اتابک محمد بن سعد چون پسرش وفات یافت او گوید که بود  
پادشاهی تمام او مقرر شد ما پسرش که خالقون مدبر مملکت بود بعد از دو سال وفات  
در روز پنجشنبه ستمی ستمایه کلید که عرش نشانی کفنه فروریخت اتابک محمد شاه  
بن سلغرشاه بن سعد بن زنگی بعد از اتابک محمد پادشاه شد در شش ماه حکم کرد  
و ستمی بی عیش و طرب مشغول بود و از کار مملکت عاقل ترکان خالقون در روز جمعه  
عاشور ماه سنه اصد و ستمی ستمایه با او حرب کرد و او را اسیر کرد ایندو بمنزل فنا  
ساید اتابک مظفر الدین سلجوق شاه بن سلغرشاه ابوبکر بن سعد بعد از  
پدر سلغرشاه بر مملکت فارس مستولی شد و پنی سال حکم کرد و در کارخانه خالقون  
علا الدوله یزدی بنایه بهلول لاکو خان بود و شکر معزول بکین ترکان خالقون  
بگسلجوق شاه رنشد بعد از محاربه از ایشان منزم شد و بجارزون رفت  
و شکر معزول از بن او زنده او را از مسجد کازرون آورد و بگشتند اتابک این خالقون  
بگسلجوق شاه  
منگوه



بن هلاکوخان بخواستند فارسی تصرفید از مغول دادند و بیست سال  
 حکومت بنام ابرو و پس از سلیمان از عالم افتاد اوقتش غر بشام در یک  
 مات ملکشان صد و هفتاد سال ایشان از خاندان تغر ملکته سلجوقی ماند  
 ششصد و دوم در سنه احدی و ثمانین ابو بعیا بحکم سلطان ملکته حاکم گشت  
 ده ساله و این ابی بود در سنه احدی و ستین ابو بعیا در گذشت عماد الدین  
 بر اوقش تغر در سنه احدی و ثمانین ابو بعیا بحکم سلطان محمود بن ملکته سلجوقی  
 ولایت عراق و بر شد و بعد از یکسال که حاکم موصول فو شد حکومت آن موضع  
 نیز تعلق بر گرفت و بعد از آن بطرف شام لشکر کشید و شهر حلب بگرفت و در  
 اربع و عشرين و چهل و پنج سال که بشام در آمد بود و جنگ کرد و غایب شد و در وقت  
 دو شیخ را محاصره کرد و از این اجابت فرموده دیار بگردد و دستار از ضبط آورد  
 آمدن و اربعین و چهل و پنج سال از غلامان اتقاف نمودند و او را بکشیدند تا طغش  
 بر سر سال ابو الدین محمد بن عماد الدین زنگی بعد از بر بر جلد و جلد  
 استیلا وقت دشمنان کشیده آن دیار را مستخر کردند و در سنه شصت و اربعین  
 دمشق بگرفت که عاصد خلیفه که آخر پادشاهان بنی فاطمه بود در هر حربه دفع و نیک  
 از اول ستم داد و صلاح الدین انوشیروان بمغولستان و دفع و نیک و حکومت  
 بر

مصر از اسماعیل بن صلاح الدین منتقل شد و صلاح الدین ملک ناصر ملوک گشت  
 بادشاهی عادل با مدعا جیسی بود او را از جمله چلستان کرده اند و گویند که  
 بمصر او سبقت و ولادتش در سنه احدی و چهل و پنج سال بود و وفاتش در هجرت  
 شصت و هفتین و چهل و پنج ساله بود و در وقت ابو الدین محمود در روز وفات  
 پریا زده ساله بود اعیان شام با او بیعت کردند و صلاح الدین یوسف نیز در  
 خطبه بنام خطبه چهل و پنجم بر سرش خوانده مدت هشت سال زمان پادشاهی  
 و سببین و چهل و پنج ساله در گذشت سیف الدین غازی بن عماد الدین زنگی بعد از فوت  
 پدر بحکم برادرش ابو الدین محمود حاکم مملکت و دیار بگردد و جزیره بعضی از کرمان  
 بود و اکثر اوقات و نیک شغول بر سر اربع و اربعین و چهل و پنج ساله و وفات یافت  
 و در وقت عماد الدین زنگی بعد از برادرش سیف الدین غازی بگشت  
 و در تمام پادشاهی کرد و در سنه شصت و هفتین و چهل و پنج ساله و وفات یافت عمر الدین  
غازی قطب الدین محمود بن عماد الدین زنگی بعد از مرگ پدر در مومل بر حکومت  
 نشست و یازده سال حاکم بود و در سنه شصت و هفتین و چهل و پنج ساله و وفات یافت الدین  
مسعود قطب الدین محمود بعد از فوت برادر مقتدی حکومت گرفت و چهل و پنج  
 بگرفت و میان او و صلاح الدین ملک ناصر نزاعات و محاربات واقع شد و در

شعبان سیدتغ و ثمانین و خمسایه وفات یافت <sup>سال</sup> و ملک ناصر نیز در همان  
 درگذشت نورالدین ارسلان شاه بن مسعود بن مودود بن زنکی بعد از نورالدین  
 مسعود پادشاه شد مدت هجده سال سلطان تبرست و در سبع و سیست وفات یافت  
عزالدین مسعود بن نورالدین ارسلان شاه بعد از پدر بجای او نشست نورالدین  
لؤلؤ مدبر ملک ایشان بود و بعد از ترک مدین وفات یافت موصوف به نورالدین  
 لؤلؤ و در وفات بعد از پدر نورالدین لؤلؤ بیابک بجای او آمد و در شعبان  
 بجای او از باجان قرار ایشان نشین بجای او نشست رسید اول ایلیک تغ و اول خلد  
 سلطان سجده و تغ و تغ قیسی که مدت بسته انارت رسید سلطان مسعود  
 خود را طغرل که مادر سلطان ارسلان در بهر متولد شد در جهان پهلوان اتابک  
 و زل ارسلان مرتبه اتابک جهان بلند شد که جمیع امر اسیر خطروان او نهادند  
 در ن سلطنت سلطان ارسلان جمیع امور کلیه جزو یه مغول حسن تبر او  
 و سلطان ی استه اب در بج امری شده می کر و پ سلطنت تغ  
اتابک ایلیک مدت سیزده سال طرح و متبع بعد از آن الد سلطان  
 ارسلان در سنه ثمان ستین و خمسایه ده گذشت اتابک ایلیک که نیز بعد از کلیک  
 مانند قانع دکن نورالدین جو مغول مغنی کفته در ده که زمانه را نگو خواهم زوت و ان ز  
 او

او چو نورالدین شاه مرفوت در کر ش هز ند دست نشان در پهلوان نورالدین مرفوت  
 جهان پهلوان اتابک نورالدین پهلوان دکن بعد از وفات سلطان ارسلان  
 او را بج نشان ند بر د نور ارسلان باجان فرستاد و اساس ملک را بج  
نشان کرد ایند که ملوک شرق و باز و مس با را نشان کنند ب باجان نشان کرد  
 نام خلیفه یکسال از خطبه پسند اخت خلیفه مال سیار ز نشان د اتابک ب رضا اندر باز  
 نام خلیفه خطبه در او در باج مدت ده سال ز رام سلطنت در ب او در د نشان  
خمسایه وفات یافت از جهان پسند د اتابک ب ک وقت این را و میر سیر ان پهلوان  
 از بک ب ب را ک نیز که متولد شده بود و وقت این را و میر سیر ان از قدر حاکم ت  
 این را در وجود آمده اتابک زل ارسلان بن اتابک ایلیک دکن بعد از وفات اتابک  
 بعد از قتل زل ارسلان از ان واقف شده او را بگرفت و بقعه کمال نور سید ک  
 و سلطنت نشست در همان شب او را کشته یافتند نخ کار ذخ ر و ب  
 قتل او بغدانان ملک کرده از این صورت در سبع ده ست خمسایه ب اتابک  
 ایلیک بن اتابک بعد از قتل زل ارسلان در بتر نیز سلطنت نشان کرده  
 قبیه عاقون ب نشان قتل این را مستحق ایالت مواق گشت مقارن این حاکم  
 طغرل و قدر زل ارسلان که د ارسلان از ان واقف شده او را بگرفت و بقعه کمال  
 او

۱۶۱ و بوقایده و سلطنت شترت در همان شب را کشته یا فشد بخانه زخم کار خود کرده  
 و قبیه خاقان را بخوارت این پنج بار او را درش اتابک ابو بکر در کار اذربایجان تسخیر  
 در یکجا چهار فریبت حرکت دند در به بار اتابک ابو بکر غالب آمد اتابک ابو بکر بیست سال پادشاهی  
 اذربایجان کرد و در سیزده سیمین و ستیامیه درگذشت قدح این پنج بن محمد سلطان  
 طغرل را در او قبیه خاقان را بخوارت بس و مادر با اتفاق یکدیگر هر دو در طعمای طغرل  
 طغرل کرد و در سلطان اشخوی اذن اکایی داده بود سلطان کلینک که وقت قبیه  
 انقلع اما تنافس کرد و خردن همان بود و مردن همان بعد از آن قتل این پنج  
 بکم سلطان محمود شش و شصت ارکان دولت خلاص یافت و بخندست  
 خوار شاه تکش خان رفت و بعد از کشته شدن سلطان طغرل خوار شاه تکش  
 اصفهان بود و از آن داشت و امراء و اوقاد و خیل او مرتب گردانید و بعد از آن  
 بشمت کفران لغت در سنه اربع و شصت و هفتاد و هشتاد مساحت که از جانب  
 دالی ری بود کشته شد سرش را بخوارم نزد سلطان تکش فرستاد و کفشد  
 در خیال او خلاص بود اتابک مظفر الدین از بکن محمد بعد از اتابک ابو بکر در  
 اذربایجان پادشاه شد و با نوزده سال حکم کرد و در سنه اثنی عشرین و ستیامیه و چون  
 خوار شاه سلطان جلال الدین میکائیل بر ملک اذربایجان پادشاه شد او در  
 البتقی

البتقی پنج قویخ در گذشت و ملک شرف خوار شاه آمد و در کار اذربایجان  
 بسلمه فصل دهم در کار اسماعیلیان و ایشان دو شعبه اند  
 شعبه اول طوقه اولاد اسمعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام که  
 در مغرب الله مملکت مهربادشاهی کرده از آن مملکتان در پیشرفت سال این  
 طبقه در چند در ایران پادشاهی نکردند و مقهور ازین مختراحوال حکام ایران است  
 اما چون داعیان ایشان در ایران حکم کردند و بر دیات بمجول نسبت در ایشان  
 میسازند از احوال ایشان نیز نمبر بسبیل سطر داد آورده میشود و باو اتفاق  
 محمد بن عبدالله خنایتی که که از ایشان متقدری مندر حکومت کشت او بود در طبرستان  
 است که مهدی که در اخبار واقع شد مدت عبادت از ورت و در عیون التواریخ  
 نبش برین نوع آورده اند که محمد بن عبدالله بن و ششم بن محمد بن اسماعیل  
 بن امام جعفر صادق علیه السلام و بعضی او را از نسل عبدالله بن میمون فرود میدهند  
 و او را احوال اسماعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام بود و محمد بن اسمعیل که جد او است  
 از خوف بنی عباس بروی گزیت محمد با داد و انجامد و دست آن دید بران نسبت  
 و فرزندان به لایق قندهار افتادند و نسل او آبی مشهور است القای در سنه  
 در تعیین مابین در مغرب خروج کرد و خود را مهدی که در وقت دولت خود

از ایران احوال اسماعیلیان  
 بن امام جعفر صادق علیه السلام

۱۴۴ از رسول صلی الله علیه و آله استقام روایت کرد علی بن اسیب ثقفی یطالع الشمس من  
مغربها و کار او را با نجیب بالا گرفت و در سنه اثنی عشرت یزید و اغلب که از قبل معتقد  
خلیفه حاکم آنجا بود و در خروج کرد و ایشان را مقهور کرد و بلاد افریقیه و قیروان  
در تحت تصرف کرد و حدود قیروان قلعه در رعایت جهانت بساخت <sup>نام آن</sup> هم از آن <sup>مید</sup>  
و مدت پست شش سال حکومت کرد و در سنه اثنی عشرت یزید وفات یافت <sup>یزید</sup>  
و در وقت المنصور بن ابی الله ترار بن محمد بجای او نشست و او در ده سال حاکم بود  
و در سنه اربع و ثمانتیه در گذشت المنصور بن قیصر بن قایم بن محمد بعد از  
بر رفت سال با و شایه کرد و در سنه احدی و اربعین و ثمانتیه مهدیه در گذشت  
المعتمد بن ابی تمیم معز بن منصور بن قایم بجای پسر پادشاه شد و بالتسکین  
مغرب که از قبل طایع خلیفه عباس حاکم شام بود و بگذشت و شام در تصرف او بود چون  
پست یک سال و حکومت بماند در زمان و سنه و ثمانتیه و ثمانتیه رحلت کرد الخیر  
با و الله ابو علی منصور بن عزیز بن معز بن منصور بن قایم بن محمد بعد از بر سلطنت  
نشست و در امر معروف و نهی منکر مبالغه کردی بیدی که جده زرع شراب حمرازی بسیاری  
در دست میبرد و حکم که از آنجا امواته زنان از خانه بسرون نزن و مدت پست  
حکومت کرد و در سنه احدی و عشره و اربعین غلامان او را بگذشت الحاکم ابی الله  
ابو الحسن

۱۴۲ الحسن علی بن حاکم بن معز بن منصور بن قایم بن محمد بجای بر سلطنت  
شد و چون پست یا وقت قابل پسر خود را بگذشت مدت شانزده سال حکومت  
کرد و منصف شوال سنه سیع عشرین و اربعین بمصر استبقا در گذشت  
الطاهر بالله ابو تمیم معز بن طاهر بن حاکم بن عزیز بن معز بن منصور بن قایم  
بن محمد در وقت مسالک پادشاهی نشست مدت شش سال بماند او را سه پسر بود  
ترار و احمد و عبد الحمید در اول ترار و بی عمل کرده بود و امری لقب <sup>فرموده</sup>  
و در امر از و بر چسبید و او را خلع کرد و با احمد داد او را مستعملی لقب کرد و از حاکمان  
دو کرده شدند و آنچه متابعت احمد کردند ایشان را مستعملی گفتند و آنرا که هر وی  
تراز کردند ایشان را امری خوانند و حسن صباح گوید اعتبار نه اول داد تا پنج هزار  
و بنام ترار در ایران دعوت کردند و تراری قبستان بیرون پست مخلص <sup>مستعملی</sup>  
سیع و ثمانتیه و اربعین و اوقات یافت المستنصر بالله ابو القاسم بن احمد بن  
طاهر بن حاکم بن عزیز بن معز بن منصور بن قایم بن محمد بجای پسر پادشاهی  
بود و خود را زانو را بگرفت و در قایم بی چسبید که در ایتوی شده و در مستعملی  
سنه اثنی عشرت و اربعین و فغان بر پست المقدس استوی شدند و غلامان او را  
در وقت ششید کردند مستعملی شش سال حکومت کرد و در سنه سیع و اربعین

بقام درگذشت الامیر حکام الله ابو علی منصور بن مستعین <sup>بن طاهر</sup>  
 بن حکم بعد از پدر پست هفت سال حکم کرد و در رابع ذی قعدة <sup>اربعین</sup>  
 و خشمای حج از داعیان ترار او را بگشتند الحافظ طالید بن ابی  
عبد الجب پست بر جای برادر زاده پادشاه شد مدت پست سال  
 حکم کرد در جمادی الاول سنه اربع و اربعین و خشمای در گذشت  
 مدت عمرش اشتاد سال الطاف بن الله ابو منصور محمد بن حافظ بن  
 بعد از پدر بر تخت سلطنت نشست در عهد او فزکان بر عقلان <sup>مستوی</sup>  
 شده و زیرش بحاس بن یتیم بسبب آنکه ظافر نظری به پسر او داشت  
 و مردم در آن باب سخنان میگفتند ظافر بعد از پدر سلطنت بود <sup>سید</sup>  
 عهد سنه اربع و پتین و خشمای و بخار قهدم کردند عافند پناه به حاجب <sup>شام</sup> سلطان  
 نورالدین محمد بن عماد الدین زنکی بر او ملک امر صلاح یوسف بن ایوب <sup>را بد</sup>  
 عاصد و ستادش که از ملکش خوانده و هولش که شام بگوشید دینی افن میان عاصد  
 وزیرش شایب و رو نماخت شد صلاح الدین یوسف شایب را بگشت <sup>فد زارت</sup>  
 برود او ملک صلاح الدین یوسف روز جمعه ثانی محرم <sup>سبع</sup> پتین و خشمای <sup>خطبه</sup>  
 مستفی علی که عاصد بخار بود و عاصد شرم <sup>سند</sup> نکو و دینی <sup>یافت</sup> و ازین  
 طبقه

نکردند  
 طبقه دیگر دان ملک پارتشای ملک صلاح الدین بر سرستوی شده سلطان <sup>تقی</sup>  
 در سنه احدى و سبعین و خشمای به ملک شام نیز بتم و سلطان صلاح الدین در آمد  
 در سنه ششمین و خشمای به پست المقدس از تصرف فرکان برون آورد و با تصرف  
 خود گرفت و شوکه نیز مخر کرد در سابع عشر سنه فتح و ثمانین و خشمای با وفات  
 یافت بجاه و نه سال کثری ملک مهر در تصرف ال ایوب بود و در شش تن ازین  
 درین مدت حکومت کرد و بعد از ایشان حکومت مهر بخلاف رسید <sup>خلام</sup> بجای  
 و آمد تا در او آخر شهریور سنه شصت و شش و شصت و شصت <sup>سایه</sup> سلیم با دینی در روم  
 بر شام در روم استوی شد و سلطنت از دست غلامان برون برد و سلطان  
 که دولت غلامان با و منتهی شده بود در حدود حلب و جنگ بگشت مدت  
 سلطنت غلامان که ایشان از اجرا که در کمان خوانند در مهر و شام  
 دو پست هفتاد و پنج سال درین تاریخ که سنه ثمان و اربعین <sup>تبع</sup> است  
 روم و شام و مهر و حجاز و دیار بکر و عراق عرب در تصرف <sup>سیمان</sup> بن سلیم است  
 شصت و روم در ذریلوک مستانکه ایشان را ملاحظه خوانند  
 ایشان اشت نفرند مدت دولتشان صد و هفتاد و یکسال <sup>صالح</sup>  
 بن علی بن محمد جعفر بن حسین بن محمد الحری بدر حسن ازین <sup>بگوشید</sup> آمد

و از کوفه بقم زنت از قسم بر یک حسن انجا زاد حسن ظاهر است ملاح و روح داشت  
 در معاره قوه احد شرح را محافظت کردی در هر دو ششم عمیه قیام نمودی و تا بجای  
 باب مجدی و کله پسر خود را از جهرت خمر خوردن و نوشیدنی اسمعیل بن امام جمع مقام  
 بود و بجهت اولاد او دعوت کرد و اعتقاد اهل تعظیم داشت در شهر رجب شدت  
 شایع از بعضی بقلعه الموت رفت و کار او آنجا فوت گرفت و اهل الموت بقولی  
 او زنیته شدند و دعوت پذیر شدند و او را بر خود حاکم کردند و مردم دیگر  
 قلاع و قهستان بدو متوسل شدند و در روزی تعدادی غیر تعیینی از بعضی قله کوه سبز  
 تفرق گرفت سلطان بن خورشید و از خدمت او در گذشت و با جابت نام او  
 داشت و کار او فرض تمام یافت و او بطریق زهد و آن روز را ملوک میداشتند و  
 بتفانی بی برداشت ظاهر شریعت را باطنی و معانی احوال و ذریع ملت محمدی  
 تا ویلاست که مدت سی و پنج سال در حکومت بماند و در شب چهارشنبه ساد <sup>بسیار</sup> <sup>الاح</sup>  
 سنگان مشهور و خمسمایه فوت شد و در ایام دولت او بسیاری از اهل اسلام که <sup>کشتن</sup>  
 بودند بنز خضر مدینان کشته شدند که با بزرگ امیر <sup>بود</sup> <sup>دو بار</sup> در ایام حیات  
 امیر نکو بود چون سن او در کار انجام رسید و ایلی <sup>مرد</sup> <sup>کرد</sup> <sup>د</sup> <sup>او</sup> <sup>نیز</sup> <sup>در</sup> <sup>محافظت</sup> <sup>ظاهر</sup>  
 شریعت مجدی بود و اقبال ضعیف را متبع داشتی و بران امر این نمودی <sup>سال</sup> <sup>حما</sup> <sup>ده</sup>  
 دو ماه

دو ماه حکم بود و بار و قلاع ملاحظه بود و در ساد ششمین جمادی الاخره <sup>ان</sup>  
 در تثنیف و خمسمایه فوت یافت <sup>محمد</sup> <sup>بزرگ</sup> <sup>امیر</sup> <sup>بجگم</sup> <sup>دیت</sup> <sup>پدر</sup> <sup>قیام</sup> <sup>مقام</sup>  
 او نیز ظاهر شرح رعایت کردی و او را پسر بی <sup>حسن</sup> <sup>نام</sup> <sup>بر</sup> <sup>اعتقاد</sup> <sup>در</sup> <sup>خفیه</sup> <sup>مسنای</sup>  
 و مردم را نیز رخصت دادی و قرآن مجید را ویلاست باطن کردی و دعوی امامت نمودی  
 چنین پیش از آن آگاه شد مردم را جمع کرد و کوفه <sup>مسنای</sup> <sup>و</sup> <sup>ماد</sup> <sup>یلم</sup> <sup>ما</sup> <sup>۲۰۴</sup>  
 و هر که در حق ما اعتقاد امامت دارد باطل است <sup>او</sup> <sup>را</sup> <sup>بجس</sup> <sup>کرد</sup> <sup>د</sup> <sup>م</sup> <sup>م</sup> <sup>را</sup> <sup>ب</sup> <sup>ای</sup> <sup>می</sup>  
 محمد بن چهار سال و شش ماه حکومت کرد و در ثلث ربيع الاول سنه <sup>خمس</sup> <sup>مسنای</sup>  
 در گذشت حسن بن محمد بزرگ امیر بعد از پدر حکومت بدو تعلق گرفت و بنیاد <sup>الحد</sup> <sup>نهاد</sup>  
 و دعوی امامت کرد و در سیاج عشر رمضان سنه <sup>خمس</sup> <sup>مسنای</sup> در کابل <sup>موت</sup>  
 مردم را جمع کرد و بنز نهاد چهار علم سخن و سپرد و در سیفید به چهار <sup>مکن</sup> <sup>منسیر</sup> <sup>را</sup> <sup>فراخت</sup>  
 و بنز رفت و خطبه خواند و گفت من امام تکلیف از جهانیان <sup>بر</sup> <sup>دهم</sup> <sup>ام</sup> <sup>و</sup> <sup>ام</sup>  
 از ظاهر فریغ کرد اینم و این دور زمان قیامتت ظاهر را اعتباری نمی یابم <sup>کرد</sup>  
 از بنز فرود آمد و اقطاع و مرکب انواع ملای و منای کشت <sup>موش</sup> <sup>با</sup> <sup>متفق</sup>  
 شدند و از نور را عید القیام نام کردند و تاریخ از آن روز گرفتند و تاریخ  
 بجزی ملتفت نشدند و عمارت عالی که بعد از تاریخ ساختند عید القیام <sup>نشدند</sup>  
 حصر را

حسن را علی نکره السلام لقب خداوند خطاب کرد که کار الحاد در زمان او  
عام یافت و او در پادشاهی چهار سال با نژاد و سپاهان استین و خمسه بر دست  
برادری خود در قلعو کشته شده بود و رفت خو اندخت حسن محمد  
بن برک امید بعد از و پادشاهی شیبست و قاتلان بدر را بگشت چهل سال  
سلطنت کرد کار الحاد در زمان او قوت تمام گرفت و نتایج اسلام در آن  
برافزاده او در عاشر ربیع الاول سنه سی و ستی و ستی بود و بعضی گفت  
بیشتر جلال الدین او را زهر داد و خواند جلال الدین حسن بن محمد حسن بعد از  
بدر پادشاه شد را بطریق پدر و جد تبر اندود و از جاه و شریعت تجاوز نکرد  
و صفای اعتقاد خود در بار خلافت با زعم و تامل و فقها بر حجت اسلام او کوی ای  
دادند او را نه مسلمان خواندند و او را بتلقین علماء قزوین بر اسلام خود  
کرد نام مردم را مسلمانان او محقق شد و فرمان داد که تا از او دیده شود در میان مسجد  
و حمامی بنا کرد و مردم از آن اقامت نماز تازه کرد این در روز خورد  
با سلطان جلال الدین منکرائی تلفق بود چون یازده سال و نیم پادشاهی  
بسر برد و ششصد و نهان ششمان و شش و ستی و در گذشت و لا دلتش حسن بن  
و خمسه ای بود خواند علاء الدین بن جلال الدین حسن بعد از پادشاه شد  
مذرب

مذرب پرور مردم مسلمان کرد و با سوار با طبل و با احتیاط و با احتیاط و مدت سی و پنج سال  
یکماه در پادشاهی با نژاد و در سنه شوال سنه شصت و پنجمین خمسه ای بر دست حسن بن  
که فطوری را بود که گشته شد علاء الدین ایو طلوس قزوین جد او مرثیه گفته این  
و بیت از آنست چون بودت بقیه و خوش دید عزیزان است بر حسن بن طهران نخستین  
کاسه از آن جنم آمدنش پیشان تانشا و دو سکا پی در کنارش بشکند در ایام او  
نیزین بقیستان آمد و قلاع ملاحظه را در چهار گرفت در زمان او خواجه نصر الدین  
طلوس را با راه و اجبار بقلع الموت برد تا آخر زمان رکن الدین حسن انجام  
خو اندر کن خوش بن علاء الدین بعد از پدر پادشاهی شیبست حسن بن طهران  
فرزندان بقها هر دو بگشتند چون یکسال در پادشاهی با نژاد لاکو خان بنک  
رفت حرب عظیم کرد و چون خورشاه دانست که طاقت مقاومت ندارد و قلع  
میون در بیرون آمد و بندت به لاکو خان بهورست این صورت در سرخ  
سار حسن بن ستیا به دسلو لاکو خان بنوم و تا قلاع ملاحظه خراب کنند  
و مدت یکماه بجاه قلعو حصین چون الموت و میمون در دین مخاراب کرد قلاع  
ملاحظه هیچ آباد این نماز کرد و قلع کرد که لمسه که بعد از دین مخاراب لاکو خان  
خو اندر کن الدین بجز منکو قان بطرف خطایی و رشت د چون بجا و لاکو  
سید

از جانب منگوقاآن فرمان رسید که او را در راه بکشند و دولت ملاحده الموت با او رسید  
قلعه الموت که در دارالملک ملاحده بود در دست او رسید تا این بنام بود  
که حسن بن زید الحسینی که پادشاه آن ولایت بود بنا کرد فصلی از کس  
در ذکر سلاطین قراختای بکرمان نه ت مدت ملک آن ششاد شش سال  
براق حاجب از امرای کونعان قراختای بود برسات تره سلطان تره سلطان  
محمد خوارزمشاه آمد و اجازت مراجعت یافت از ارکان دولت و امرای  
حرف او شد و در قدرت مغول بر کرمان بستوی شد و سلطنت خود  
کرد و از دار الخلافه او را قتلخ سلطان و از دیوان چنگیز خان قتلخ بود  
یازده سال پادشاهی کرد و در سیوم ذی قعدة سنه اثنی و نین و ستمایه  
نماند بعد از براق حاجب برادر زاده شش سلطان قطب الدین بکم و میرانش  
در کرمان حاکم شد در روزی چند حکم کرد بعد از آن بجمه و حکم او کتابی قان  
یافت و حکومت کرمان به براق حاجب کن الدین مبارک خواجهر رجوع کرد و سلطان  
رکن الدین مبارک خواجهر براق حاجب از زده سال پادشاهی کرد پس حکم  
منگوقاآن در سنه پنجاه و نین و ستمایه عزت یافت و بعد از مدتی بفرمان منگوقاآن  
بر دست سلطان قطب الدین محمد گشته شد سلطان قطب الدین محمد بن محمد  
قیانکو که

قیانکو که برادر زاده براق حاجب است بفرمان منگوقاآن یکبار دیگر سلطنت  
در شش سال پادشاهی کرد و در مدتی داد کسری عمارات عالی ساخت در زمان شش  
چنین و ستمایه در گذشت سلطان حجاج بن قطب الدین بعد از پدر بفرمان  
منگوقاآن پادشاهی کرمان نامزد او شد چون قیو دیک بود در منگوقاآن بدست  
رضی براق حاجب بود و بعضی گفته اند سیرت او بود در ایام حکم مدبر ملک حاکم شد بعد از  
سلطان حجاج جلال مرد که سید حرمت جایت خاقون رعایت نین کرد و قتلخ ترکان  
از بر رسید و در گاه ابقا خاآن رفت و حکم شد که سلطان حجاج در کرمان بدخل  
نار و حکومت با قتلخ و ترکان گذارد و سلطان حجاج از خوف در سنه پنجاه و نین  
و ستمایه به بیعت رفت و قتلخ ترکان بعد از این نسبت سلطان حجاج دو از ده سال  
حکومت کرمان کرد سلطان حجاج در آن سفوفات یافت و قتلخ ترکان در سنه  
احمد بن قایلین و ستمایه در گذشت پسرش حکومت قتلخ ترکان بود در سنه  
نوزده و پنجاه و ستمایه پسر احمد بن قایلین و ستمایه سلطان جلال الدین منگوقاآن  
قطب سلطان قطب الدین بعد از ایشان بکم از غوغون خان سلطان کرمان  
رسید در ده سال در حکومت سپهر برده و در سنه اصول تعیین و ستمایه بفرمان کنیا قو خان  
مغزول شد سلطان خاقون بدست سلطان قطب الدین که در جبال کنیا قو خان بود



بعد از آنکه سید غمگین حکم کینا تو خان پادشاهی کرمان رسیده برادر خود سید غمگین  
 بقتل آمد و بعد از آن در سنه ۷۰۰ تعیین و تقایم منکوحه برادرش سید غمگین و دخترش  
 شاه عالم خاتون بنت سید غمگین که در جلاله بامدو خان بود پادشاه خاتون را بچکم  
 بامدو خان بود پادشاه را بچکم بامدو خان بقصاص سید خاتون عابدله فاضله خاتون  
 صورت ز بساط طاعت بود و مصاحف و کتب نوشته و ایاری را با بی نظم و سوسه  
 نگار میکشیدند و زانوی شمشیر در دامنش که در تبر لعل که دیدم که از شک و قسم  
 یا غالیه بر بوسگی که دستم چنان اثر حال سید کتی تا و یکم آب زندگانی است **سلطان**  
 مظفر الدین محمد شاه بن سلطان جمجم غازان خان در اوایل سنه ۷۰۰ تعیین ستاره  
 بسطنت کرمان رسیدت شش سال سلطنت کرد و در سنه ۷۰۰ ستاره و کرکشت  
 پادشاه خوب صورت بزرگ نشن داد بامروت بود مدت عمرش شش و سه سال سلطان  
 قطب الدین شاه جهان بن سید غمگین قطب الدین بعد از عمده به سلطنت کرمان **دو سال**  
 پنداره پادشاهی و زردگی بهر هیچ کس نداشت او بجای سید سلطان او را مغول کرد تا  
 سلطنت ایشان از کرمان برافت و بعد ازین حکام از قبل مغول در آنجا حکم کردند  
 و سلطان قطب الدین قنوت پیش گرفته در شیراز ساکن شد و اجبال و او ان بود  
 بخاندان یاقوت یک دختر داشت که او را محمد دوم شاه میگفتند و بچان قتل **سوم**  
 بود

بود امیر مبارز الدین محمد مظفر او را بخوات جلال الدین شاه شجاع قطب الدین محمد الدین  
 اجداد مغول شده اند **باب دوم** در ذکر پادشاهان مغول ایشان **یکم**  
 مدت مکه آن در ایران مدتی پنجاه سال اول ایشان چنگیز خان بن یسویکی بهادر بن  
 بهادر بن قتل خان بن تو مننه خان بن بایسنور خان بن قاید خان بن زرتیو بن بن **بوقا خان**  
 بن به زنجرت به ایران چنگیز خان سید می که درین مدت نوشته شده بود در بلاد **مشرق**  
 پادشاه بود و از آن بهر کرکته به زنجرت که جمیع خانان مغول از نسل او **سند**  
 و او معمار بود مسلم مروزجا بود و در عهد نهم چنگیز خان است سلسله **نوادشاه**  
 صاحبان امیر میگویند که در کرمان نیز سینه کرده بود و یکم سید ولادت چنگیز خان  
 در شیراز و بعد از آن در بیست و پنجاه ساله اتفاق افتاده و چون پدرش در شیراز **و جسمه**  
 در گذشت او سینه ده ساله بود بسیار رحمت و محنت کشید و کار او همگی **مخاطرات**  
 انجاید و در سن پنجاه سالگی در رمضان سنه ۷۰۰ تعیین و پنجاه **بودت لطفه**  
 چنانچه میسید او را در اول تعیین نام بود و چون سه سال از پادشاهی او **گذشت**  
 در سنه ۷۰۰ تعیین و پنجاه او را چنگیز خان خود از آن روز چنگیز خان بود **ذخایران**  
 بتو که زبان صاحب اقبال بعد از سلطنت روز بروز دولت او هورت **تند آید**  
 تصنیف گرفت و سال بسال مرتبه و جا پیش رفت و فوت در بندری **بندیر**

چنگیز خان را از او ایام اول در حضرت امیر خانی او بود  
 و در شرح اوضاع صورت و کور او را بهر سینه  
 پادشاه خاتون با بیع دوران از آن خان بود

فنا هم نام چنگیز خان  
 از آن روز که چنگیز خان  
 بودت و تمام او را از آن

قبیل و محراثینان بلاد ولایات مملکت ختادختن ماچین بوخت قباچاق و سقین  
بلخار و اسامی و سلطان تنگ و غیران سمر و دی یاف و در سنه ششم و ستایه عقد فتح

فتح سلطان قطب الدین محمد خوارزمشاه بجا نیاورد و از آنجا که رحمت جنگیر خان  
در سنه ششم و ستایه با و راه النهر درآمد و غارت قتل عام فرمود در سنه ششم و ستایه

از جیون بیورد که ده بدلیخ نزول کرد و از آنجا که ساخت و سی هزار کس طلب بخت  
فرستاده و سلطان از ایشان گزیران بچیده اسگون رفت و وفات یافت و شکر

در اکثر ایران غارت و قتل عام کرد و شیخ نجم الدین دایه در آن زمان در حیات بوده در کباب  
آورده که درین فتنه در شهری ولایت که بولک دمنش این فقیرترین مفقد

بزرگ کشیدند در مقدمه طوفان مذکور است که خلق کشته شده میشا بود و از ده هزار  
کرد و غیر از سورات و اطفال هزار هزار مفقد و جمل و مفت هزار کس بقدم آمد و مستهور است که

هزار هزار و شصت هزار و کسری از خلق هر که تشید شدند و در مرد و خوار و از سایر بلاد  
برین قیاسی مغول بعد از یکسال از راه در بسته شدت قباچاق با و از آنجا که

مغول و در جنگیر خان بوخت چون توران و ایران بقصد اقتدار درآمد و سلطان  
جلال الدین منگک این پسر سلطان محمد در جنگ کینار آب پسند در رخت خان عشر و

ستمایه از منهدم شد و بعد وستان گزینت جنگیر خان در سنه اعدا ششم و ستایه  
مرد

جنگیر خان در سنه ششم و ستایه با و راه النهر درآمد و غارت قتل عام فرمود در سنه ششم و ستایه از جیون بیورد که ده بدلیخ نزول کرد و از آنجا که ساخت و سی هزار کس طلب بخت فرستاده و سلطان از ایشان گزیران بچیده اسگون رفت و وفات یافت و شکر در اکثر ایران غارت و قتل عام کرد و شیخ نجم الدین دایه در آن زمان در حیات بوده در کباب آورده که درین فتنه در شهری ولایت که بولک دمنش این فقیرترین مفقد بزرگ کشیدند در مقدمه طوفان مذکور است که خلق کشته شده میشا بود و از ده هزار کرد و غیر از سورات و اطفال هزار هزار مفقد و جمل و مفت هزار کس بقدم آمد و مستهور است که هزار هزار و شصت هزار و کسری از خلق هر که تشید شدند و در مرد و خوار و از سایر بلاد برین قیاسی مغول بعد از یکسال از راه در بسته شدت قباچاق با و از آنجا که مغول و در جنگیر خان بوخت چون توران و ایران بقصد اقتدار درآمد و سلطان جلال الدین منگک این پسر سلطان محمد در جنگ کینار آب پسند در رخت خان عشر و ستمایه از منهدم شد و بعد وستان گزینت جنگیر خان در سنه اعدا ششم و ستایه

بر بدست پنج سال پادشاهی که در بدو ازین بدست داشت و از مرده گفتار فجار نیت  
او در شصت و سه سال باهل اسلام در ایران و توران غالب حاکم بود و در درین است

مگر چنین حادثه است زاده جنگیر خان جهاد بدست اول تو شی خان  
سلطنت در دست قباچاق و بلغار و الان داسی بود پس بد داده بود و بعضی لغات

او در سنه اثن و شصت و ستایه ایراد کرده اند و حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده و سلطان  
شرف الدین علی خردی در مقدمه طوفان آورده اند که او ششماه قبل از بدو وفات یافت

دوم جغتای خان پادشاهی ما و راه النهر و بلاد ایغور و بعضی از خوارزم  
و بعضی دیگر در وفات او بر وایت طوفان در سنه ثمان و شصت و ستایه بقول

یک بر سنه اربع و اربعین ستایه سیوم او کتای قان ولایت بود  
او را تمام خود ساخت و بر بر تقدیم فرمود شرح حال او گفته خواهد شد انشاء تعالی

چهارم تولی خان او را نوکری خوانده تولی در اکثر اوقات ملازم بود  
و تولی بزبان مغولی اینها باشد پادشاهان ایران از نسل توران خان اند و وفات او

در سنه ثمان و شصت و ستایه بود او کتای قان بن جنگیر خان بعد از بدو رسالت  
در بیج الاقل و شصت و ستایه حکم وصیت جنگیر خان بسطنت شد و چون مغول

در اوقات تکلیف نمیکند و پادشاه را قان میگویی بدیا خان بنا بران او را قان خوانند  
مرد

جنگیر خان در سنه ششم و ستایه با و راه النهر درآمد و غارت قتل عام فرمود در سنه ششم و ستایه از جیون بیورد که ده بدلیخ نزول کرد و از آنجا که ساخت و سی هزار کس طلب بخت فرستاده و سلطان از ایشان گزیران بچیده اسگون رفت و وفات یافت و شکر در اکثر ایران غارت و قتل عام کرد و شیخ نجم الدین دایه در آن زمان در حیات بوده در کباب آورده که درین فتنه در شهری ولایت که بولک دمنش این فقیرترین مفقد بزرگ کشیدند در مقدمه طوفان مذکور است که خلق کشته شده میشا بود و از ده هزار کرد و غیر از سورات و اطفال هزار هزار مفقد و جمل و مفت هزار کس بقدم آمد و مستهور است که هزار هزار و شصت هزار و کسری از خلق هر که تشید شدند و در مرد و خوار و از سایر بلاد برین قیاسی مغول بعد از یکسال از راه در بسته شدت قباچاق با و از آنجا که مغول و در جنگیر خان بوخت چون توران و ایران بقصد اقتدار درآمد و سلطان جلال الدین منگک این پسر سلطان محمد در جنگ کینار آب پسند در رخت خان عشر و ستمایه از منهدم شد و بعد وستان گزینت جنگیر خان در سنه اعدا ششم و ستایه

او کتای قان بر جراحی که پیش کرده بود درسم نهاد و در جغیه و عطا  
 عطاء ای حاتم طای بخشیدهای معون بن زاید و امنیج کرد این در درویش  
 از درگاه او بازگشت و مبلغ حد و شصت هزار تومان بالمشن در درگاه  
 خود به ضعیف و شریف بخشید بقول بعضی یک بار شیلان قدمش قال با شریف قوی یک  
 دود و آنکه کتای قان در سنه ثمان و شیرین بهمایه امیر جراحون نوین از ایران  
 فرستاده با سلطان جلال الدین منکرانی را برانداخت از خوارشاهیان  
 و ممالک ایران سوی عراق بک که در حکم پستفر خلیفه بود و مغول صاحب  
 امیر شیموراز دیوان مغول بکویت ایران آمد بعد از و در سنه ثمان  
 و بهتای امیر تو سال بیای او نامزد شد اما اختیار دست نایب کور کوفه بود و بعد از  
 امیر ارغون قاجاکویت ایران مقرر شده سال حکم کرد و چون هلاکوخان  
 بایران آمد همچنان حکومت بنام او مقرر بود امیر ارغون شخصی عادل پسندید  
 بود در زمان ابقاخان در سنه ثمان و سبب اینستایه وفات یافت او کتای قان  
 سیزده سال در پادشاهی بسر برد در سنه سبب و نیشین بهتایه انفرادی در  
 گذشت در تاریخ وفات او گفته اند از نظم و خط خلط افزون کرد در سال قان  
 روز شنبه در شبی خمر از بخیران اندر ابطال مزاجش مدعا کرد تمام شش در آن بود و در آن  
 کیوهان

بعضی از امان بزرگ مید  
 کوهان و بعضی از شغال گفته اند  
 انارش سخن بسیار است بعضی گویند

کیوهان بن و کتای قان بعد از پدر چهار سال در ربيع الآخر سنه ثمان و در سنه ثمان  
 سلطنت معین شد و قبل از جلوس او بر تخت سلطنت مادرش قوی که کتای قان  
 حکم کرد بنابر آن که این مغول چنانست که چون پادشاهی فوت شود در زمان  
 تعیین یک از فرزندان ملک خاتون که مادر فرزندان مهین باشد حکم کند کیوهان خاتون  
 پدر بخشنده بود و تقویت دین نصاری کرد یکسال پادشاه بود در شهر سنه ثمان و در ربيع  
 و بهتایه حدود سمرقند وفات کرد و منکوقات بن توی خان بن خنکیز خان  
 عزاده چهار سال در ربيع الاول سنه ثمان و در ربيع و بهتایه بسج ما توهان بن  
 که مستر قوم بود و حکومت و شت قجاق ارشد سلطنت معین شد و اصف  
 عدل شافق ظهور بود و تقویت اهل اسلام کرد و ایشان را بر مردم دیگر ادیان تقدیم  
 فرمود سادات و علماء مشایخ را از تکالیف و یو این معاف داشت و همچنین حال  
 دانشندان نصاری و ایران را طایفه و بجزیه بردخت اما از بیوهی کسی را سزاوار  
 منکوقات برادران خود و بتلک قان از طرف شرق دیولا کوهان را بجانب  
 فرستاد نه سال پادشاهی کرده بود و در چهل و شش سال عمر داشت برادرانش  
 و از خود بود که در پادشاهی منازعه کردند و میان ایشان منازعه  
 عاقبت صلح کردند و پادشاهی بر قبلاک قان قرار گرفت مدت سی سال

فاز زیاد  
 جملگی  
 قبلاک قان



۱۵۱ وزیر او خواجہ حسین الدین محمد صاحب دیوان و او از انار سے کو خان پنج خایت  
که خواجہ نصر الدین ابو جعفر بھی بر حسن مثل از خود رسا و اما در طومر مع گذر شده  
نشود و اما باجایافته و بطریق سنی مشهور شده یکانه عهد است از زمانه بود در حکمت کرد  
فرید الدین داماد است و او شاکر دستید صدر الدین خرمیلی است و او شاکر دهمی است  
و بهیازت شاکر دابو علی پیناست خواجہ نصر الدین مشهور است و بهیازت  
در عالم کثرت لال دشت در وقت طلوع آفتاب روز شنبه یازدهم جاری الاقل  
سبع و بیست و هفت سال بوده و در شهر مفرس از پنج و در بعضی ستامیه از تالیف شرح  
ایشان تاریخ شده در وقت عهد روز دوشنبه بمقدم ذی الحج سنه ۸۰۰ و سی و هفت  
وفات یافت در تاریخ وفات او کفنه از فیلات مینا پادشاه کشف و فلفل یکانه  
که او نادر زمانه نژاد بسال ششصد و هفتاد و دو روزی الحجه بر زمین بمقدم از کلا شاکر  
در کافهمیه متبرکه که در فوسنت و اما مولانا نجم الدین علی کاتب قرین حکیم  
در مکت شاکر دابو الدین ابهرت شرح مخفوض شرح کشف حکمت مین و رسالیه  
و جامع الدقایق از مصنفات اوست و وفاتش در سنه ۸۰۰ و سی و هفت سال  
در قریه مشهور است ابقا خان بن ابولا کو خان بعد از پدر بفرمان غسان  
که بجای منکو قان پادشاه بود سلطنت ایران بود و تعلق گرفت در رمضان

سنه

۱۵۲ ششصد و بیست و هفت سال و در بعضی آن احکام نوشته شده اما در زمان پیرش عنون  
احکام مناسبت نام منکو قان بود و میان او و برات خان از نسل جغتای که پادشاه مالک  
و در خراسان در ذی الحج سنه ثمان و سی و هفت و ستامیه جنگ شد ابقا خان مظفر شاکر برفق  
منذم با و راه القز رفت ابقا خان مدت هفده سال در ایران پادشاه بود و در سنه  
ثمانین و هفت و ستامیه در مدان وفات یافت و در تاریخ او کفنه اندر <sup>چوبست</sup> بود  
زمانه ذی الحج از دور جرج که بر کس نمیکنند ابقا چهارشنبه بنکام صبح در مدان بسال  
ششصد و شصت و دو گذشت ابقا خواجہ نصر الدین صاحب دیوان که وزیر اوست از صاحب  
سوی کوفان بعد از برادر در روز یکشنبه سنه دهم ربیع الاول سنه هجری ثمان و سی و هفت  
در اوقات پادشاهی ششصد و دو سال او را نام نکود از عمل بود و چون بنشیند اسلام  
مشرف گشت بسططان احمد موسوم شد وزارت برقرار بجوای شمس الدین  
صاحب دیوان و او چون دو سال دو ماه پادشاهی کرد از غون خان ابقا خان  
بن ابولا کو خان دو سنه شد و ستامیه بر خروج کرد و او را بگشتت الرغون خان  
بن ابقا خان بن ابولا کو خان بعد از احمد خان در ستم جمادی الاخر سنه  
ثمانین و ستامیه پادشاهی ششصد و خواجہ نصر الدین صاحب دیوان را که بگشتت  
وزارت پدر وجودش کرده بود و بانواع فضایل خصال مرصیه تصانیف داشت

۱۵۲ زبنت آنکه ابقا خان از زهر داده در وقت عمر روز و شنبه چهارم شعبان نهم  
 و شامین و ستمایه در اذربایجان بگشت خوابه عمل الدین محمد در وقت شهادت  
 طلبید غسل کرد با محو مجید تفاعل بود پس وصیت نامه بفرزندان دادند  
 این رقع با کابریه تیر نوشت چون تفاعل بقرآن کرد این آیه بر او آن الذین  
قالوا ربنا الله ثم استقاموا اتوا الله على انفسهم الملائكة الاتخافوا اولاد  
تخوفوا واولادهم واولادهم الجنة التي كنتم توعدون باری تعالی چون بنده  
 خوشتر درین جهان فانی بگشت و سبج مرادی از زمانه بگشت در عین حسب  
 سبغ غایتین و ستمایه او را نیز برادرش قطب الدین بقدر رسانید وزارت بخواجه شیراز  
 فضل الله محمدی و خواجہ سعد بن ساوچی تفرغی فرستاد غار از بسوی خلدن امید که  
 باران جهان از پیشین بگشت و نه ماه پادشاهی کرده بود و سه سال محمد  
 تابوت او را پتیر بر بردند و در کنبه که چه خود ساخته است و بشد غار مشهور  
 دق کرد در نیمه پادشاهان مغول پیش از پادشاه را کور او از شکار نبود  
 سلطان غار از در بحر روز جمعه نو زدیم ریح الاول و بقوی روزی حجت  
 سبب بعین ستمایه بود در سلطان دین الاسی سلطان خدا بنده محمد  
 بن ارفغان بعد از برادر خاص فی الحقیقه نهم و ستمایه در تیر بگشت  
 شدت

۱۵۴ نشت سو سال از پادشاهان مغول نهاد او پادشاهی بود در اول  
 داشت در وقت دین اسلام و این او را دیکر مسیح کرد و دیکر مسیح بگشت  
 بعین فرموده امر کرد تا در جمیع ممالک ایران خطبه نام شیراز و از ده امام علیه السلام  
 خواجہ نعمانی میر الامرای بسیر قتلغشاها دین مقرر ساخت و صاحب اعظم خواجہ  
 دستور را که خواجہ سعد الدین را در نیم سابق ممکن داشت و در نیم سبغ شیراز  
 بنکر و در ذی حجرت و سبغ کیلان رشت بگشت که در خارج برایشان مقرر شود  
 اما امیر قتلغشاها که یونین اعظم بود با چند امیر دیکر در راه گشت  
 در عاشور سال سنا احدی عشر و ستمایه ببرد وزیر خواجہ سعد الدین ساوچی غمت  
 او را بگشت خواجہ علیشاه بیر برادر در وزارت شیراز که در ایند ایالت سلطان  
 شوال سنا غمی عشر و ستمایه بشام وقت بعلج اجعت فرمود و چون دوازده سال  
 و نه ماه پادشاهی کرد در رشت سید رضان سزرت بشیراز و ستمایه وفات یافت خواجہ  
 مستوفی در تاریخ او گفته از سفر شانزده و چون ماه گذشت از گاه و گاه بگشت  
 شاه گذشت بگذشت جهان بیوفاد بگذشت اکاه ز حال خویش ناگاه گذشت  
 او را مقبور که جنبه باب کبرزی بجور شامین و ستمایه سلطان ابو سید  
 بهادر رخان بن اجایق سلطان بعد از برد پادشاهی سید و چون دوازده

تمام امور سلطنت و دولت امیر جویدان سلطنت و در این چنانچه سلطان را  
 از چنانچه از کارهای شایسته امیر چون ایالت خراسان به پسر متر خود امیر حسن  
 و از پادشاهان به پسر دیگر شاه محمد و در روزم به پسر دیگر امیر محمد بن خان تفویض کرد و امیر  
 بر در خانه نیابت فرمود و دولت شاه خاقان پسر امیر دمشق را با سلطان  
 کرد و خود پسرش را از وزارت عزل کرد و بعد از مدت در حدود ابراهیم  
 عثمان عشر و ستیامه نقل آورد چون دوازده سال از پادشاهی سلطان ابو سعید  
 با امیر جویدان تغییر گشت و پادشاه او بعد از خاقان که در جلالت امیر حسن  
 بیرون آورده به نجات خود در او داد امیر جویدان تمکین گرفتینه عظیم بدست  
 امیر جویدان با پسران در این فتنه رفتند و خاتمت کار جویدان بعد از  
 خواهر ادانت الله تعالی و عاقبت امیر شیخ حسن بغداد خاقان را قتل داد و پسر  
 سلطان در آمد و سلطان شیفته و فریفته بغداد خاقان شده و عنان سلطنت  
 در قبضه اختیار او نهاد و در المصوب بنحو آنکه کار بساخت و وزارت بعد از  
 قتل امیر جویدان در سنه ثمان و شصتین و سی و هجدهم بنوعی امیر شایسته و مؤید  
 فرمود سلطان حسن خط شاکر و خواهر عبدالله صیرفی است و از بنجاعت از سایر پادشاهان  
 مغول ممتاز بود اول پادشاهی که در ایران لقب پادشاهی اضافه اسم او کرد و پسر او  
 نابین

187  
 تابستان در سلطانیه شیبی در نستان در بغداد یا قباخ قشلاق کفرن و اورا پادشاه  
 قتل و در شجر میل تمام بود و صورت خوبی سیرت نیکو داشت و اولادش در حدیث  
 ذی و عدو سنه اربع عشر و سی و هجدهم اتفاق افتاد و در مایه شت طارم ذواتش  
 از ان بخش او را با سلطانیه نقل کردند و کنیدی که در وقت سلطانیه خسته  
 دیون شده و بعد از مدت که میرزا امیر ان شاه بنی امیر متغور بخیرین کنیز حکم کرد  
 او را از آنجا برون آورده بکنیز ابوالبر در پهلوی پسرش الجایت سلطان  
 دف کرد و اینجای این زمین در تاریخ وفات او کفنه تحت نظم چون گذشت از سال هجرت  
 هجده و سی و شش و در بیع اخروی هم سیرده بگوشته بود در قباخ از سلطان اعظم  
 دست تقدیر الهی آن پادشاهی بود مدت سلطنتش نوزده سال و در زمان خواب  
 عشا که مدت نوزده سال وزارت کرده بود در او اخر جمادی الاخره و سی و شش  
 در او جان وفات یافت در عهد مغول غیر از وزیر برک خود عمر و بخش او به پسر پسر  
 در مقبره که در جزیرت خود در حقه دفن کرد و بعد از سلطان ابو سعید طین  
 مغول در سلطنت استخلال نیافت و دولت ایشان بغایت ضعیف گشت و مغلوب  
 امرش انور در ایران از طرف پادشاهی بگومت شدت چنانچه در باب سی و چهار  
 آمد و بالجملة چون سلطنت ابو سعید در گذشت کسی دیگر از مغول که ایام سلطنت

۱۵۷ و پشتند از نو ایشان در دست امر ابو دوشخ حال هر یک گفته میشود داریان خان  
چون از نسل ابو سعید خان گشتند از داریان خان را که از نسل از یو یو کاین توی بود <sup>خواه</sup>  
غیاث الدین محمد بن رشید وزیر نجفی بر داشتند علی پاشا که عالی ابو سعید بود چون  
خبر فوات سلطان ابو سعید و جلوس داریان خان در عیادت بر پیشیند بغایت متعجب شد  
و با اقوام او ریاست موسی خان از نسل بازرخان بسطرت برداشت و مضاربت  
با خود موافق ساخت با عظمت هر چه تا متر متوجه داریان خان شد و چون از پاشا خان  
فتمت خجیر یافت با تمامی لشکر روی بدیشان نهاد و روز چهارشنبه مقدم شهر مرغان  
ست و نیش و سبعمایه در حدود حقیق بهم رسیدند پشتر امر از داریان خان از او که در نزد  
پیشیند که میل خاطر مردم بنمادند ابو لاکو خان پشتر که دیدن شکست برار پاشا خان افتاد  
بگریخت بعد از چند روز او را در ولایت سجاس که فتمت باوجان او رزده در دست  
بگشند و دست سلطنتش بجاه کثرتی بود و خواج غیاث الدین وزیر برادرش در جنگ  
افتادند و در پست یک ماه رمضان مذکوره تعقل رسیدند و خواج غیاث الدین محمد  
بن رشید وزیر بنی نظیر بزرگ عیوم المثل بود و سلطان آن زمان باسم او تصنیفات  
کردند از آن جمله موسی لانا قطب الدین رازلی شیخ مطالع بنام او نوشته خواج  
سلطان ساوچی قصیده مصنع در مدح او گفته قافی محمد الدین ابجد کلام

کتاب

۱۵۸ کتاب معارف در وقتی که در دست مبارک وزیرش را همه را بشیران فرستاده بود در پیش  
پادشاه لید العین منوط <sup>فوق القیظ</sup> فو و رحمت خلیل <sup>بابا لادلت</sup> و کانت <sup>عمر</sup>  
تغی فقیه او نغز لیلک <sup>مملکتک</sup> بر تعوی بطن <sup>بذل النوال</sup> در ظاهر و تقی <sup>اللا</sup>  
موسی خان بن پایدرو خان بعد از گشته شدن داریان خان در سوال <sup>سه</sup> تا نیش  
و سبعمایه در او جان بر تخت خانی نشسته در انحال امیر شیخ حسن بزرگ مشهور است  
در کجای بودم و کجای شکر کار کرده آورده محمد خان که از نسل ابو لاکو خان بود  
پادشاهی نیشرت <sup>موج</sup> بیز نشد و در موضع <sup>نوشتر</sup> ال <sup>داق</sup> با موسی خان و علی پاشا  
جنگ کرد و علی پاشا را بگشند و موسی خان بیز است رفت <sup>میرت</sup> زمان بن <sup>محو</sup>  
ابو حسن بن ابو لاکو خان بعد از گشته شدن علی پاشا در او آخر بن <sup>چو</sup> و نیش  
و سبعمایه در او جان بر تخت نشست امیر شیخ حسن دلشاد خاقان را که محبوب <sup>سلطان</sup>  
ابو سعید بود در کجای او را در دستیر حسن بفظ و نسق مملکت مشغول شد و وزارت  
بامیر شمس الدین ذکر یاد که خواهر زاده غیاث الدین وزیر بود بعد از این <sup>تم</sup> خان  
که در زمان او بود خروج کرد و امیر حسین جو بانی را و اقوام مغول را که در زمان  
بود خروج او در آنک بیز بزرگ <sup>دو</sup> چون <sup>جدد</sup> داد با بانی رسیدند و موسی خان را با اقوام  
بدیشان بپوست چون محمد خان و امیر شیخ حسن ازین معنی آگامی یافتند <sup>شکر</sup>



چنگ ایشین آوردند در عیال ای اگر مودد اتفاق جنگ نکرافادش محمد خان  
 نظریا فشد و موسی خان ابوت آوردند و سرش را شستند و روز عید اعیان سنج  
 نلشین سنج مایه طغتم خان بخراسان که عزت پس ازین امیر شیخ حسن کو چک بر عیال  
 بن جو بانگ در مود بود از آنجا که جمع کرد متوجه تبریز شد و چون حدود نخبه آن  
 با محمد خان و شیخ حسن بزرگ جنگ کرد و مغلوب شد و محمد خان بقتل امیر شیخ حسن بزرگ  
 و بطرف سلطانیه رفت و این واقعه در عیال ای در سنه ۱۰۸۰ و نلشین و سجایه بود مدت  
 سلطنت محمد خان یکسان سالی یک خاتمه دختر سلطان محمد خان ایلیتو بعد از  
 قتل محمد خان شیخ حسن کو چک در تبریز به سلطنت معین شده شیخ حسن کو چک تبعه  
 سلطانیه شد و شیخ حسن بزرگ نیز با نقیه و پیش امیر شیخ حسن بزرگ شیخ حسن کو چک  
 بقزاق فرستاد و آنجا قشلاق گرفتند و هیچ کرد و بیکدیگر را در کنار گرفتند و بعد ازین  
 سات یک شیخ بقزاق فرستاد شیخ حسن بزرگ سلطانیه آمد و درستان از آنجا بود و چون  
 طغتم خان بان دیگر نکر جمع آورد و در عراق آمد و شیخ حسن بزرگ در ساوه و جوی  
 و پیشکش کشید و نقیه و مود و از آنجا متوجه سلطانیه شدند و چون شیخ حسن کو چک  
 خبر از شد او نیز با ساتی یک روی چنگ آورد در محلی امداد هر دو شک در برابر یکدیگر  
 آمد و دین اثنا شیخ حسن کو چک طغتم خان را در خفیه فریب داد و او را بکاخ ساتی یک  
 خاتون

خاتون و دلشاد خاتون در قتلج کرد و بقتل امیر شیخ حسن تبریز است مود و طغتم خان  
 بقول کرد و بسعد و ای و خاتون درین باب خطی مود و ترو امیر شیخ حسن کو چک استاد  
 و امیر شیخ حسن کو چک خط را بوسیله مجری با امیر شیخ حسن بزرگ مود و میان طغتم خان  
 و شیخ حسن بزرگ فتنه شد طغتم خان جای اقامت نماز در شب از کبر برون رفته با برادر  
 فرار مود و بعد از چند سال سر برادران که پس از وفات سلطان ابو سعید در سینه و در خروج  
 کرده بود و نوازش از ادعوت انقیاد کرد و چند تن از آن بزرگواران فرصت یافتند به سلطان  
 تبریز بی بر کله آوردند و او را بکشتند و در تاریخ قتل او گفته اند نظام تاریخ مقتل شیخ عالم  
 طغتم از بجز بود و در فقه و پنجاه و چهار سال در روز شنبه ذی القعدة شانه کرده که کالیگشت  
 واقع از حکم ذی الجلال بعد از فرار طغتم خان شیخ حسن کو چک با امر ابلت که گاه چه بیان  
 پیش ساتی یک داد و دست شنا از او ساتی یک مود داد و عزت خواهی نمود و باتفاق روی  
 با و جان نهادند و بعضی از امرای مود به تبریز فرستادند امیر شیخ حسن بزرگ در زور سنگ او جان فرود  
 آمد درین اثنا شیخ حسن کو چک ساتی یک از پادشاهی معزول کرد و شیخ سلطان نام را  
 گفت که از نثر او هو لا که جانت بر پشت نشاند سلطانان بن محمد بن سنگ است  
 بن هو لا که خان به سلطنت نشسته و شنا از او ساتی یک را در نخب آورد و این  
 تابستان سنه ۱۰۸۰ و نلشین و سجایه مود و بعد از وقت جهان تور خان از پادشاهی  
 رداست

۱۹۱ جهان تیمور خان بن الاقرچک بن کنج تیمار بن ابقای خان با تمام شیخ حسن بن ترک  
 سلطنت می نمود شده در مملکتی که تصرف امیر شیخ حسن بن ترک به در خطبه بنام او از  
 در او از طرفی پنج ستم را یعنی بیست و پنج ایام سیما خان و امیر شیخ حسن بن ترک  
 جهان تورخان را بکشد در جنگ سستی کرده بود از سلطنت معزول کرده متنبه  
 شیخ حسن کو چاک بلند شده و بنیابت سلطنت در حکومت متعلق گشت و خاتمت کار  
 امیر شیخ حسن کو چاک امیر شیخ حسن بن ترک غفور را در خفا می یافت انشا الله تعالی <sup>در خفا</sup>  
 ملک اشرف چند روزی در زمان حکومت خود در بجای بنصب فرمود بعد از آن تازان  
 ظمیر پادشاه صاحب قرآن امیر تیمور کو روگان که سید غریش اعلی را بجای نهاد  
 بود در آخر به بلاد اتقاف حسن زین جلوه زین خیر خیرات جهان بر روی خود  
 خفتن شیخ حسن حکم گرفت و می داریت تا بعد در وقت زین خیر خیرات زین خایه  
 مردانکن ملک اشرف بن امیر تیمور زیناش بن امیر جوپان بعد از برادر  
 بر همان کانه با جان و موافق مجسم ایران حاکم گشت او نیز چند روز اندک شیروان خان را  
 به سلطنت نرسید که بعد از آن معزول ساخت مردن ظلم و ستم و غدار و ناسازگار  
 بود و چون زین و ظلم بسیار کرد و در مملکت خود هر کس از ترک و تازی که گمان جبر خوار  
 او را بچوس و ناجر ساخت تا آن محق و بی سید و در هر چند گاه امیر را از امری  
 از امر او

۱۹۲ امر او را تصرف کردی و اموال او را بر روی منقشید یکدیگر دادی و آن قدر اموال از  
 ظلم جمع کرد که چهار صد قطار است و هزار قطار شتر از بوازه زین و سفید و اجناس <sup>یاو</sup>  
 جمع شده بود و جمع مردم از ظلم او بیجان رسیدند جلا و طوف کردند و وقت شیخ <sup>الدین</sup>  
 صفی قداش ستره بگیلان رفت و خوابه شیخ کجی پنهان از افسار و قاضی محی الدین  
 بروی بدشت بچاق رفت و در شتر آلی سنسار گرفت و از آنجا جانی پک خان که  
 پادشاهی دشت بچاق بود و بو غط او حاضر شد و قاضی در اثر شیخ ظلم ملک  
 اشرف بن علی تیر کر که پادشاه و اهل مجلس در گریه افتادند جانی پک خان  
 در روز دو ماه ترتیب نکر کرده <sup>میتواند</sup> آذربایجان گشت چون ملک اشرف از توجه خیرات  
 خوابت و خرابی بقلمه الحقیق فرستاد و ایشان نیز بقلعه رسیدند و در آن  
 جان پک خان رسیدند و ملک اشرف و سیاه در مدد دعوی پرست او در تورخان خان  
 شمشیری بر پهلوی شش جهان فرودند که از آن طرف برون آمدند او را به تیر بر بردند  
 در مسجد مرانیان او خنجر زدند و انقطاعی زین سفید و جو <sup>یاو</sup> آفتاب که ظلم  
 انداخته بود بدست مردم جان پک انداز شعر گفته دیدی که چکر دانه <sup>خوسه</sup>  
 او منظر بر جانی پک زد و این صورت در او ایل سینه شیخ و خیمه بیست و پنج  
 بود بعد از آن جوپانیان که حکم گشت رسید جانی پک خان با ده صد <sup>یاو</sup> آینه

۱۶۴  
بیتیر اندود در ده لختانه ابجا نزول کرد و شکیان او را در میان دایه او در ده خانان نمود  
اندود بجای کسی مارای آن بنود که در خانه ریست نزول کند جان پکخان یک شب در تیر نزول  
و مباح در مسجد خواهر علی شاه نماز گذارد و از آنجا باوجان زوت و نوبت شکر او را  
سال بنود عات عبود کرد و در یک هفته غله شکستند جان پکخان بهر خود بیرون پکت  
با پنجاه هزار مرد در تیر سلطنت داد و خود با پنجانب درشت قهچاق مراجعت کرد بعد از  
چند وقت چشم مرفعیان پکخان از دست قهچاق بریدند استدلها و حقور شاه زاد و پسر  
کرده بود و در بنامین شاهزاده عازم درشت قهچاق شد و اخی جویت در تیر نریزایت  
داد اخی جویت در قریب این وقت شلاق گرفت و در ظلم و جور قدم بقدم ملک اشرف  
نمادند انما او در خلال احوال سلطان ویران ایلیکانی معلوم شد فصل  
دوم در ذکر ایلیکانین ایشان جهات سلطنت کرده اند و ایلیکانینه از  
ارمنج جنگیر خان همیشه شکر کش بود و از زمینان امیر اقباق بود و در این ایلیکان  
در زمان سلطنت کیناقو خان منصب الامیر القریب داشت و در فتنه بایر خوان  
بقتل پیشتر امیر حسین در زمان سلطان ابوسعید و خراسان امیر ابوسید و دو دست  
ارغون خان در نخج دهشت در محرم سنه اثنی عشرین و سبعایه در گذشت پیشتر امیر  
شیخ حسن نویان که شیخ حسن بزرگ ملقب است در آخر هر سلطان ابوسعید ایالت  
دیار دهن

۱۶۴  
دیار روی بود و اندود تا زمان انقراض ایام دولت سلطان ابوسعید بجای است  
مرد بود و پیشتر بعد از اربانان چون علی پاشاه استولی شده بود و از روم با اتفاق  
یوم جلایه بر عزم رزم او در حرکت آمد و در راج مشرفی الحی سهرت و نیشین سبعایه  
با علی پاشاه جنگ که دو غایت شد و دلش دخالقین دختر امیر و شیخ حسن جوان را  
که بختی به سلطان ابوسعید بود در نخج او در بغداد خالقون که سلطان ابوسعید  
از او گرفته بود بدو حال دلش دخالقون بدل کرد و چون امیر شیخ حسن جوان را  
خروج کرد میان ایشان محاربات بسیار واقع شد و در آخر امیر شیخ حسن ایلیکانی  
بعراق عربت رفت و قریب مفده سال حکومت کرد و در سنه سی و پنجمین و سبعایه  
در بغداد بجای از رحمة حق تعالی پیوست و در بخوف مبتد که در فتنه استیج حسن  
اول محمد خان را بخانی برده شده بود و بعد از بعضی اوقات طغیان را بخانی نامزد  
کرد و بعضی اوقات چمان تتر را نیز خپانچه گذشت در زمان حکومت او کوفه خراسان و مردم  
این متفرق گشتند و از آن وقت تا این زمان بچنان خراب است امیر شیخ حسن و شیخ  
سعادت برین در واق بلندی کنند و در مهاک اتفاق که سال مفده و پنجاه هفت  
باتفاق خلافت پبارک خلافت نشست خسرویی زمین سحاق نواز و در سلاطین عراق  
خراکان سلاطین امیر شیخ او پس بنام پشست ملوک چمان عبد اللطاف شنشین کرد

نثار بجایست بر از جواهر انجم سپهر الملباق سلطان اویس در جهاد گرفت تیغ  
 و خنجر بیخ سبجایه از بغداد فرستاد در باجان کرد و باخی چوق که از جانب بروی بکلیت از یک  
 حاکم شده بود جنگ کرد و منظور شد اخی چوق فرار کرد سلطان اویس بهتر رفت  
 و بر تخت نشست چهل و هفت امیر از امرای ملک شرف به پاساقت رسانید بغداد  
 مراجعت فرمود و در غیبت سلطان اخی چوق باز بهتر آمد بکویت نشست  
 در سرزمین سبجایه امیر یازدین محمد منظور از شیراز باذرباجان آمد باخی چوق  
 جنگ کرد او را بگشت و بهتر آمد سلطان اویس از بغداد متوجه تیز گشت  
 چون محمد منظور از توجه سلطان خیر یافت بشیراز مراجعت نمود و سلطان <sup>السلطنة</sup> بدر  
 تیز آمده اخی چوق را بر ست آورده او را بگشت و مدت هفتده سال با استقلال سلطنت  
 کرد در دوم جماد الاول سنه بیست و هفت سبجایه وفات یافت سلطان اویس  
 پادشاهی لطیف طبع کریم بود خواجہ سلمان و شرفرازی و خواجہ محمد عصار و سعید  
 از خواجگان او بود و در مرتبه او خواجہ سلمان گفته ای فلک است روی کار می آید  
 ملک ایران را بر شاه ویران کرده آسمان را فرو آورده از او چو پیش بر زمین نکلند باطل <sup>کشان</sup>  
 انبیا را کتف عالمش سایه بود زیر شمشیر کله خوار پیش نهاد کرده میت کاری  
 مختصر باقیوت میسوی مقدسین مان موفی مسلمان کرده زمین تیره می شود <sup>واقع</sup>  
 از دست تو

از دور آسمان را از آتشیان کاغذ دوران کرده سلطان احمد بن سلطان اویس  
 بکرم حریت بجای بدست گرفت و هشت سال پادشاهی کرد و برادرش سلطان احمد بود  
 یازدهم هفده سنه اربع و ثمانین و سی و پنج یه برو خروج کرد او را در تیز گشت در دست <sup>مستقیم</sup>  
 در قیوت سلطان محمود بن سلطان اویس بعد از برادر پادشاه شد شاگرد  
 و بباک بود دولت تشرف داشت او را در ابتدا سلطنت با امرای خود دیگر را  
 محابیات واقع شد در زمان او دشت قباچاق قریب صلوات کرد در نستان از راه  
 در بند باذرباجان آمد و هشت شبانه روز در تیز مردم را میکشید و فراری میکردند  
 آنچه درین واقعه با مردم تیز رفت زبان قلم انداد شرح عاجز است و این صورت  
 تسبیح و ثمانین و سی و پنج یه روی نمود و در ثمان و ثمانین و سی و پنج سال از <sup>سلطنت</sup>  
 او گذشت بود پادشاه صاحب قرآن که رکان باذرباجان آمد و سخن کرد سلطان احمد  
 با سلطنت عراق عروب قانع شده هفت سال دیگر پادشاهی کرد باری در سنه  
 هفت و تسعین و سی و پنج امیر تیمور بقصد او متوجه بغداد شد سلطان <sup>بغداد</sup>  
 گذشته بمصرفت و عراق عرب بمصرف امیر تیمور در حیات بود سلطان <sup>احمد</sup>  
 در مصر بود و کای در روم بغداد نیز آمده داشت و هر چند وقت می آید کینخت  
 و بعد از وفات امیر تیمور یازده او را سلطنت عراق میسوی و خلیفای

دیکو گوست کرد با روی بغداد که بفرمان تیمور ساخته بود و در آن تو عمارت کرد در آن باره  
 بغداد در دانت و در سه نهمت و شش و نمانمایه بعظمت هر چه تمامتره تیزتر اندوخت  
 با تو ای سفیر کمان جنگ کرد و منفرم شده و در میان بنی هندان گشت مردم تو ای سفیر  
 از آنجا برون آوردند در شب شنبه بیستم ربیع الآخر نند که ده کشته شد در درسیه  
 در پهلوی برادرش حسین مدفون شد و دولت ایلیکانیان باخر رسید سلطان احمد  
 فخر استعداد بود و شعر میگوید در فل و میسرت میدارست تو اجه حافظ شیرازی در  
 در شرح او کفیه مطلع یکی این است احمد الله علی محمد و السلطان احمد شیخ  
 او حسن ایلیکانی و مطلع نزل دیگر این که کلک مشکین تو روزی که زباید کند  
 ببرد اجرد و مدینه که از اد کند فصل سیوم ابو اسحق انجمنی و نطرون  
 دان بر دو مقاله است مقاله دوم در ذکر امیر شیخ ابو اسحق و او پس  
 امیر محمد شاه انجمنیست و اصل امیر محمد شاه از فارس است و او در آن  
 پادشاهان مغول و کیل خاص شیر نوریست و از جرات او را انجمنی گفتند که انچه خلافتان  
 سلاطین بود آنرا انجمنی میگفتند او را در شیراز ملاک و قنات بسیار پد اش  
 و اگر مردم شیراز بر او جفا تمام داشتند و حکام انجمنی مشورت و ملاح و کلای او در مقام  
 دخل میسرت داشتند که در کلایان شیراز و حکام انجا حکم ملازمان او داشتند و در زمان سلطان  
 ابو سعید

سعدخان مرتبه او بلند شد و امیر جوچیان او را تربیت کرد بعد از سلطان ابو سعید خان  
 چون او را بخان بسلطنت نشاند بخیا غلطی که او میخواست کرد که دیگر پسر از اولاد او  
 بسلطنت نشاند امیر محمد شاه را بقتل آورد از پسران او امیر مسعود شاه  
 بروم رفت امیر شیخ ابو اسحق با امیر علی پادشاه که حال با سعیدخان بود بگفت  
 و چون او را بخان بقتل آمد بغارس رفت بداری ملک شهنشاز قیام نمود  
 و در شهر رسد او بعین سعیدان که امیر شیخ حسن کوچک بگفت نشست ایالت  
 فارس با امیر حسن جوچیان تقوی نفس نمود و او بغارس آمد اول امیر محمد شاه را  
 صاحب اختیار یافت و وزارت نمود با امیر سلطان که یکی از پسران امیر محمد شاه بود  
 رجوع کرد بعد از چند وقت بلاخط آنکه خود اختیاری نمود در در وقت بمقام  
 در قضاقتدار وزیر است امیر سلطان را بقتل آورد و بدین سبب از میان نرفت  
 کرد و در دیکه که امیر حسین در میان کشته شود و بنار حیدر فرات و خود را با امیر شیخ  
 رسانید و شکو برادرش است و متوجه فارس شد که با امیر مبارزالدین محمد مظفر داد و  
 با امیر شیخ ابو اسحق شغفت کرد و بنا بر آنکه بخدمت او بگفت که ده بود بعد ازین ملک  
 که برادر کوچک امیر شیخ حسن جوچیان بود و بعراق آمد امیر شیخ ابو اسحق بواسطه خشکی  
 که از قبل برادرش امیر سلطان از امیر حسین در دست حکومت فارس را نظر

ملک شرف جلوه داد و با اتفاق متوجه شیراز شدند و امیر حسین بن ابی بکر جنگ واقع  
 شود و فرار نمود و امیر شیخ ابوالحسن و خدیجه باقیه قبل از آنکه اشرف بشیراز رسد  
 بشیراز آمد و شهر را می گم کرد و ملک شرف ظالم را بشیراز نکند و درین اتفاق  
 رسید که امیر شیخ حسن کوچک بر دست زوجه اش در تبریز بقتل آمد و ملک اشرف  
 با ذریع جان معادرت کرد و امیر شیخ ابوالحسن و شیراز حکومت نشست بعد ازین  
 برادرش مسعود شاه در قدرت امیران استیلا بر امیر جواریان که از جانب امیر شیخ حسن بود  
 حکومت فارس را به شیراز داد امیر شیخ ابوالحسن شیراز بود که ششم بشیرانگانه است  
 درین اشیا امیر شیخ ابوالحسن و شاه را بقتل آورد و امیر شیخ ابوالحسن بشیراز  
 امیر شیراز را با او متوقف شده امیر شیخ ابوالحسن با سلطنت نشست و سکه و خطبه بنام  
 خود و تعیین نمود و این صورت در سنه اربع و اربعین بسجایم بود و امیر شیخ ابوالحسن  
 چهار ده سال پادشاهی کرد و بعد از آن روز جمعه دوازدهم جمادی الاول ثانی درین  
 بسجایم در میدان سعادت شیراز بنام امیر مبارز الدین محمد منظر بقتل رسید این  
 واقعه بر سبیل اجمال در بیان احوال امیر مبارز الدین محمد منظر خواهد آمد و خواهد در تاریخ  
 این واقعه گفته بود که وفات از جمادی الاول بسال ذال و در حاد فتن علی الاطلاق  
 خدا یگان سلاطین مشرق و مغرب جلال دینی درین شاه شیخ ابوالحسن میان

میدان

میدان خود تیغ و نغاره بردل اجابت خویش و این فزات امیر شیخ ابوالحسن را برین میدان  
 سعادت که خود ساخته بود درین کردند و دست حکومت اینان قبل از سلطنت رسول  
 در ایام سلطنت جمعه ده سال خواجہ حافظ این غزل در واقعه شیخ ابوالحسن زنده بود  
 غزل یاد باد آنکه سر کوی تمام نسل بود و دیده مار و شمشیر از خاک درت حاصل بود  
 رست چون سوسن گل از انفرجرت پاک بر زبان بود مرا آنچه تراد دل بود  
 دل چه از به نغان نقل معاین میکرد عشق می کوفت شرح آنچه ز می شکل بود در دلم بود  
 که با دست بنا شرم بر کن چه تو از کرد که سعی من دل باطل بود در دلم بریا حریفان  
 بخیالات شد آن خمی دیدم خون در دل و با در کل بود چون بگفتم که بر سر بیت فزات  
 مغزی عقل دیدم سینه لایق بل بود آه ازین جور و ظلم که درین دام بطلست دال  
 ازین ناز و تنعم که در آن محفل بود راست تمام فیسوزاره ابوالحسن خود خرد شدی دولت  
 مستحل بود دیدی آن قهقهه که گمان حافظ که در بچه شایین قفا غافل بود در مقاله  
 سیم در ذکر نظریان و ایشان زلفت تن اندخت ملکشان مفتاد و در سال تیر  
 اعلی ایشان امیر غیاث الدین حاجب است و او از مجاوران خود خراسان بود در زمان  
 اسلام بواسطه تسخیر ولایت خراسان آمد به دند اجداد او از دیار عرب بران جا آمدند  
 و در آن وقت که شکر تاتار بطرف خراسان آمدند او بطرف فیروز آمد مردی قوی و سیکل

۱۷۱ بنیدبال بود درین روز چند مؤذنه چستند که بیای او راست آید نیافشد عاقبت  
 قابلی علی حده تراشیدند و شمشیرش بسنگ نیردند من زمین و او سه سپهر داشت ابو بکر  
 محمد منقو را ز ابوبکر و محمد نسائی نزد منقو را سه سپهر بود امیر محمد و امیر علی و منقو  
 و امیر علی فرزند او داشت و امیر محمد یک سپهر داشت امیر برالدین ابو بکر نام که پسر شاه  
 و احوال شاه سلطان گفته خفا بر شد امیر منقو الدین هر چند که از برادران بس  
 کمتر بود اما آثار دولت از جبین او لایح بود و در بغایت پاک دامن نیک گفتار و نایب  
 بود منقو بن ملک الدوله او را تربیت فرمود سپهر میابد داد او مدتی در حدود  
 خود قسطنطنیه اطریق را که در آن حوالی است ملا یافت بود و در بر انداخت بعد از آن بوزیرت  
 ارغون خان بوسرت شکر و ثنایل او پسندید و ارغون خان آمده او را ایسایه بل تعین  
 کرد و بعد از وفات ارغون خان کجایه خان در تربیت او پیروز و بعد از کجایه خان  
 امیر منقو در ربيع الاول شارب و تعین و بسجایه با اردوی خاندان او در امارت خنده مسلم  
 و وطن که در آن نژده بود تقوی در وقت و مرتبه و جاه او بلند و رفیع شد در او سبط جمادی الاخری  
 منقو تعین و بسجایه در شبانگاه وفات یافت - ماه مریض بود او را از شبانگاه پسر  
 فق که در روز در شب که خرد بنا کرده در وقت در امیر منقو الدین را یک سپهر بود امیر الدین  
 دیگر دختر که او را پسر از زاده خود امیر برالدین ابو بکر زاده بود و در وقت سلطان از دست  
 امیر سازد

۱۷۲ امیر مبارز الدین محمد بن منقو سیصد سال که در پیش وفات یافت مرد دین  
 دار و شجاع بود در تقویت دین و تعظیم شریعت و تربیت علماء و رعایت رعایا حدی  
 بلخ داشت در سوال ستم خان عشرت بسجایه سلطان ابو سعید بسجایه از غزات  
 وزیر او را تربیت فرمود و حکومت خطیر بود دادند او در مدت چهار سال هفت و یک جنگ  
 با کویکان کرد و ایشان را دست حل کرد و آید و شوکت و عظمت تمام یافت و در حسن  
 و عیشی بسجایه او را پسر شد شاه شرف الدین منقو نام که در در سنه تسع و شصت بسجایه  
 سلطان قطب الدین در شهر جهان سیصد و شصت سلطان در کجای او در وقت شاه جهان  
 محمود و سلطان احمد از وی متولد شد و بعد از سلطان ابو سعید چون دولت  
 ضعیف شد در ایران از هر طرف ملک طمع کردند امیر مبارز الدین محمد بنیاد اساسی  
 نداد و در روز دولت او در ترقی بود و در محرم سنه امدون و ربعین و بسجایه کرمان  
 مسخر کرد بعد از آن میان او امیر شیخ انجو که در فارس سلطنت بنشینده بود دیگر ایام  
 رفت شیخ ابو اسحق از او بگریخت و شیشه از بقرف امیر مبارز الدین محمد در آخر  
 شیخ ابو اسحق در اصفهان بر دست شاه سلطان خواهر زاده امیر مبارز الدین محمد  
 گرفتار شده او را بیشتر از بر دند و روز جمعه پسر یکم جماد الاول سنه شصت و هفتاد  
 در میدان سعادت شیشه از بگشت شد و ملک سوار را حافی مشهور در نشانی این کتاب است

شاه شرف الدین مظفر که بدست شجاعت و ذرات متفوق در چهارم الاخرت رسید  
 و سبب عیبه در شش ماه از دنیا پیافت سپهرت هشت سال و چهار ماه و نزدیک کرده بود و غرض او را  
 بمیب ز نقل کرده در مدرسه مظفریه مدفون گشت و او را چهار پسر مانوش و یحیی و شاه مظفر  
 احوال ایشان مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی شاه حسین شاه علی بعد از این پسران  
 درستانی نیز مسخر کرد و اسپهسال او غایب و حرمان نیز نمود و در فتح قلعه شهاب کاره بود و قلعه  
 سیر بند گرفت و اصفهان نیز مسخر کرد و در آورده دست باد و آن ده هزار مرد و صد تنه آذربایجان  
 کرد و با آنی جوق که در آن وقت در آذربایجان علم سلطنت را فرا داشت تهریه و با سپهسالار  
 از تهر نیز مقصد و فتح او شد و در موضع میان جنگ کرد و غالب بود و تهر نیز گرفت و در آنجا بود  
 خطبه خواند و امامت کرد و از آنجا بعد از دو ماه مظفر و منصور معاودت فرمود و چنانکه گشت  
 امیر سازد آلین محمد در امر معروف و نهی منکر و رفع رسوم ضعیف و محو ریشها به جد و اجتهاد  
 که فرزندان او نظری شیراز از وی بجهت تغییر میکردند و خواج حافظ شیرازی این نزل بان  
 وقت فرموده است اگر چه باه و فرخ بخش و باه کل نزار است بیانک خورشید که محمد است  
 عراقی حینی که بت بکن افتد بعقولش ایام فتنه انکیرت در استین و قباله  
 بنانکن که بچو چشم عراقی زمانه خونیرت باب دیده بشویم خرقه از وی که بشما  
 و جود و در کار بر نیز است بچو پیش از او در روزگن سپهر که هفتاد نیز خرم جلد در امیرت

سپهرشاه

سپهرشاه بر وزیرت خود بنام لالا که در شش ماه که کسری تاج پرویزت عراقی فارس گشت  
 حافظ بیا که نوبت بعد او و ملک تنیزت ایضا دانی که بکن کوه و در تهر می گشتند  
 بنام خود بر باد که تکفیر می گشتند ناموس شفق و ذوق شایسته نیز در جوانی در سر زشتی می گشتند  
 تشویش وقت بر بخان میدید باز آن ساکنان نگر که چه باید می گشتند گویند ز  
 عشق بکیویند مشغول بد مشکل حکایتست که تهر می گشتند می ده که شیخ و خطه محبت  
 چون یک کوی متزور می گشتند شاه شجاع این ربایع در آن وقت گفته است  
 در مجلسی سازستی بر است بی جنبه بجان و نه در دست رندان هم ترک است کرد  
 چرخ شب که بی می است اتحاد سیست مغلوب بود بدست خود خون بسیار کرد  
 قریب از کس را گشته بود و از هر کس از کس ریش می فرو داد و زندان و خوشی و بگانه نام  
 و بخش بسیار میداد و تمدد یکشتن نمیکرد این جبهه مردم از او متنفر و محترمی بودند  
 چون چهارم و سال حکومت کرد از آنجا که بیست دو سال در تهر و سیست ده سال در نیر و ده گران  
 در بحال در ممالک فارس و عراق بعد از آن تاریخ شسته و سینه سپه عیبه بر سرش شایه  
 و شاه سلطان که خواهزاده او بود در امدش ایت بر خونی از او داشتند اتفاق  
 کرده و در حبایحی که تعداد خانه شش پشته و قرآن می خواند و بر او و فرزند او را  
 گرفتند و کیندی جمعی کس کردند و در آنجا پسران را بر ششام میداد بعد از آن وقت



ملازمان شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان جبهه پیشه پادشاهی کشیده  
 تاپای قلعه طبر که پاستان و نو تار یکی شب امیر محمد باب قلعه بردند و در  
 نزد درمغان او را میل کشیدند و پادشاهان او شجاع شاه سلطان یکی از فضل  
 نارس و این معنی که یکدیگر کشیدند که شکر کشید یکدیگر پند تا میل کشید  
 بجانه دولتش چو شد مال مالک هم روشن چشم جو در شکر کشید خواجه حافظ <sup>نوموت</sup> این <sup>نوموت</sup> است  
 شاه غازی خسرو کیتی بستان انکار شمشیر او چون میبکد عاقبت  
 شیراز و تبریز و عراق چون مسخر کرد و وقتش در رسید انکه روشن  
 جهان منبش بود میل در چشم جهان بخش کشید بعد از آن او را بقلعه سفید  
 فرستادند و بعد از مدت بقلعه نیم نقل کردند و او را بنام در آخر بیع الاخر  
 خنوسین سپهسالار و فانی یافت مدت عمرش شصت پنج سال کمال جهان نقصان  
 زانکه جهان بزرگ افسرد و در چشم نابینا شاه شجاع چون پادشاه محمول  
 و مجوس گرفت او بر جای پادشاه شد برادر زاده خود شاه مجیب شاه منظور  
 در قلعه فرسند و جسور که دو بعد از مدتی او را تبریز نمود و نیز بود و او شاه مجوس  
 شاه مجیب با او مخالفت کردند اما شاه شجاع حاجب اقبال بود همیشه بر ایشان  
 غالب آمد چون شاه شجاع بعد از او با افغان آمد و از اطراف بلوچ حکام عراق  
 از دل

روی و سواره و قلم و کاشان و جریاد قاف و غیره که یکدست سینه شاه شجاع از افغان  
 باد او زده هزار مرد متوجه تبریز شده در مدفع جرم خواران سلطان حسین و یک  
 پادشاه از با بجان با سی هزار سوار و پادشاه شجاع رسید میان ایشان جنگ عظیم شد  
 و شاه شجاع منظر کشت و بر تبریز رفت بر پشت شمشیر و در آن درستان در تبریز  
 بعین مشرت اشتغال نمود و خواجگه سلمان شاد و در تبریز پادشاه رسید و در مدح  
 قصیده گفته و مطلعش اینست سخن بوضوح شرح چون ز خاطر کز در مطلع سخنم آفتاب  
 بر زده شاه شجاع بغایت معتقد او شده و فرمود سلمان از پادشاه کشیده بودیم یا که  
 شاه شجاع و در اثنای درستان بغار سی و هجرت کرد و مدت شش سال در باغش  
 بماند و در جنگ تبریز پادشاه و م شجریان سزاست و شایسته و سبحان بیچار رحمت انبوی  
 انتقال فرمود و حیوان شاه شجاع تاریخ وفات او مدت عمرش شصت و پنج سال  
 و دو ماه شاه شجاع بالطف و حسن خلق و وفور فضل و زینت ادب و حسنیه توابع و کمال  
 مکرمت و فرط وجود و در پشته شجاعت متوقف بود در نه سال که حفظ کلام الله کرده بود  
 و بعد از آن که سبک نصیای کمال است گوشیده و بر قاضی غفر که حاجت بی یافت  
 تمد کرده و در علم و دانش بر وجه رسیده که علماء بکار بچون میباشند شاه شجاع  
 از لطایف خاطر عاقلش مستفید بود و در توبت حافظش میباش بود که رفت مشرت

عرب را بیک نشیندن یاد میکردت اشعار عربی فارسی خود بسیار دارد و این رباعی  
 از آنجمله است جان در طلب من تو شیدی شد دل در غم کیست تو سود ای شد  
 از طلب بطلان تو که در جهان پیاده دلم بگردد و هر جای شد و این رباعی  
 مشهور نیز است از دست افعال بدم زلف بزمین کن دشوار جهان بر دم اسان من کن  
 امروز خوشم بار و فردا بمن هر چه از کم تو می آید آن می کن و لا و شاه شجاع  
 در صبح جهاد شب بیهوشی دوم جمادی سنه ثلث و سبعین و سبعایه بود قطب الدین شاه  
 محمود بن ایسم مبارک الدین محمد بعد از آنکه پدرش محمود سرتکرت حاکم اصفهان شد  
 و پادشاه شجاع مخالفت ورزیده سلطنت با اسم خود کرد و شاه شجاع بخوم رزم او  
 با اصفهان آمد و شاه محمود متحرف بشهرش دوزین فتنه شاه سلطان که جانب  
 شاه شجاع میکرد برت افتاد و محمود شاه محمود میل در چشمش کشید و نو و بدگانش  
 باطل ساختند شاه شجاع ببلخ بجانب شیراز مراجعت فرمود پس ازین شاه محمود  
 با سلطان و سیس ملت فرمود و در خت او را در کج او را در سلطان و یران ختر  
 با تمل ایلی تمام با اصفهان فرستاد و خواججه سلطان در اینست این قصیده گفت است  
 نظم آسمان سافرت در افاق یک سوره به سوره که از آن سوزند اطراف ممالک سرور  
 چند سوره آوردی که اگر زنگری خانه زهر بودی در بر جی از آن عالی سوره اجتماع است  
 منور

منور قریر ششم انفالیت متر ملک با حور مد بقیت ز ان در شسته از ز ای ۱۱۱  
 بمسیر انور در جم دولت تشریف حضور قطب الدین شاه فلا که مهر تبه محمود که اوست بیت  
 محمود می معد که ر سلطان محمد یک ت بمد د ن ش ر سلطان و س شیراز شیراز  
 خواججه سلمان در بعضی از قصاید خود که بعد از سلطنت او پس گفته اشارت این  
 فتح کرده و بس سلطان او یر سبت داده نظم مملکت جنت ای ان پادشاه او پس  
 بیط روی زمین ان بیر سایه کرفت حدود مملکت فار ت در هر روز با س خوش سوی  
 کزت گویند خواججه سلمان این در بیت در جواب گفته شاه محمود و و ت ی ن از س سال  
 ملک است که در نهم شوال سنه ت و سبعین و سبعین در اصفهان بجوار رحمت بیت  
 و شاه شجاع این رباعی گفته ر ب ایه محمود بر در م شش میر کین میکر و خفیه از ی  
 تاج و نیکین که دیم دو خوش تا بر آ ی خلف او ز ر زمین گرفت و ما رو ن من  
و لا د ت ق ط ب الدین شاه محمود در جمادی الاول سنه سبع و ثلثین و سبعین  
 بوده مدت عمرش سی و نه سال بنجامه سلطان زین العابدین بن شاه شجاع  
 بعد از بر جای او نشست میان او و پسرش سلطان ابو مزید مخالفت  
 ریت او چون در نور سنه ت و ثمانین و سبعین امیر تیمور که ر کان بوق  
 مجسم آمد در اصفهان قتل عام کرد از آنجا م و شیراز شیراز و را نظر مجلس

۱۷۹ بیست و یکم شاه منصور بن مظفر زنت سلطان زین العابدین یافت طلب کرد چون  
بجای حاضر شد **شاه منصور** او را با جمیع ارباب گرفت و معیت ساخت درین اثنا خبر  
بشاه منصور رسید که امیر تیمور شیراز را به ایلیان در شش ماه و دو جانب  
ماوراءالنهر اجعت کرد شاه منصور را متوجه فارس شد و چون شاه محراب  
مقامت نبود فرار کرده به یزد رفت شاه منصور در فارس در شش شربت  
بعد ازین طایفه از امیر کلان سلطان زین العابدین او را از مجلس داده  
با صفیان بردند و او در عراق در دستوار پدید آمده در اصفهان متکین شد و با اتفاق  
سلطان احمد حاکم کرمان جنگ شاه منصور را فرستاد و مغلوب شد در سلطان  
احمد بکرگان زنت سلطان زین العابدین بجز دیا در خراسان زری آمد او را  
در آنجا گرفته نزد شاه منصور فرستادند شاه منصور چشم او را میل کشید و بقلعه **عمیق**  
ساخت بعد از آن چون پادشاه صاحب قرآن با روم بخارسان آمد او را از قلعه بدون آورد  
و بعضی گفته اند باور الهمز فرستاد و در آنجا وفات یافت شاه منصور بن مظفر بمحمد  
بن خوش بخت سبعمایه بنی سیر از اندر چنانچه مذکور شد پادشاهی رسید شاه شجاع دل بود  
بخمال سلطنت فارس و بعضی از عواقب و خورنستان تعلق بود گرفت و چون او در حرس  
و تسبیح سبعمایه پادشاه شد در چنانکه امیر تیمور بمجدود شیراز رسید و در شاه منصور با  
بمذکر

۱۸۰ با پنجاه کس بدو سوار نامی سوار که هر یکی از اینها کزیده و جمع کرده بود در روز جمعه چهارم  
جمادی الاول سنه مذکور در پادشاه امیر تیمور رضای او چون شعله آتش بر وقت سپهر از آن  
پرخاش جوی حمل کرد و در مجموع خشم را بر سر زده از عقاب شکر گردیده با ستاد امیر تیمور  
تا عسکر یکبار جمله کشد شاه منصور را تا بند بلای ناکامان باز خود را قله نگاه زده چون  
بر روی نوبت شمشیر خود امیر تیمور رسانید عادل انجلی در آن حالی به سرباز  
تیمور بر داشت او را از اسب تیغ شاه منصور نگاه داشت شاه منصور را از تیمور را  
نشان ختم بطرف دیگر میشتافت و کارزار میکرد که اگر رسم هم سفیدار کرد زنده بود  
پرستان شادیار بوسه دادند و زخم شمشیری بر خسارش سید و شکایت  
در روی بشهر نهاد یک از ملکان شاه روح میسزاد در راه با او رسید و او را از فریب  
او در سرش زداشت و آتش دولت آن مظفر فرموده و مملکت ایشان در تحت تصرف  
امیر تیمور رسانید سلطان عادل الدین احمد بن مبارز الدین محمد بن شاه شجاع  
حاکم کرمان بود و بعد از شاه شجاع با استقلال سلطنت آنجا که در دولت  
که امیر تیمور بمفارس آمد هم دو نوبت بمذمتش بوسه و ایل نمود بار دوم در ششم  
در بر سر خمش و تسبیح سبعمایه در موضع قوشه اصفهان که فرزند امیر تیمور تقی الدین مظفر  
کشیده و کشته شد شاه شجاع بن مظفر بن امیر مبارز الدین محمد بن شاه شجاع حاکم کرمان

در اینجا سلطنت بسم خود کرد پادشاهی دیرست و مدینه و حاکم چاکسوار فرزند  
 بود اما پیوسته بینا و خوش پیش پر کرد و حیل و تدبیر نمانده و ایمافتنه فی انکیزت با اقا <sup>است</sup>  
 منازعت و مخالفت میکرد و در نهایت اول که امیر تیمور بفارس سلطنت شیراز <sup>دار</sup>  
 و آخر از نبرد قریق شمشاهان حکم امیر تیمور بقتل رسید دولت مظفریان برسد آنظرف  
 هر چند بغضات جمیده و شجاعت و دلاوری استقامت داشت اما بسبب ستمه با یکدیگر <sup>تغافل</sup>  
 مخالفت و منازعت بود و در محاکات ایشان وسیع تراشت و حکم ایشان بزفرای <sup>و بعضی</sup> کمان  
 از عراق و حوضستان پیش روان و میل در چشم کشیدن و غور دیده یکدیگر با طایفه <sup>سیان</sup>  
 شایع بود و شاه شجاع جان فهم در دانش چنانچه سابقان که رفته چشم بزرگوار کرد  
 و بعضی قصه خون بزرگ کرد و پسرش دشت سلطان شبلی نام او را نیز میل <sup>در کشید</sup>  
 نظم این جهان بر مثال مردانیت اگر گسان او ز در نه از نه از این مرز <sup>از</sup>  
 یعنی <sup>بسیار</sup> ز ملک و آن مرز امینند منقار اخرا الامر بر بر ندمه و زده بلایان <sup>مردان</sup>  
 فصل چهارم در بیان احوال ملوک که گشته است <sup>تق</sup> <sup>سخت</sup>  
 صد هشت سال اول ایشان ملک شمس الدین بن ابی بکر گزشت او دختر زاده  
 ملک کنالدین و او فرزندان امیر غزالدین محمد بن علی است و امیر غزالدین از بنی  
 اجمام سلطان غیاث الدین محمد غور گزشت و وزیر سلطان بود که کل  
 امیر

امیر و بجایت فاضل خیمه آه بود و دستا جده مدار و شیخ انت و در باطالت ساخته  
 و در باب نفع و دانش از و مرفه و محظوظ می بود و بعضی بر آنند که نسبت به ملوک  
 کرت سلطان سبزه نیکشاه میر رسید و معالانا فاضل صدر الشریعه بخاری که شاه  
 علمایست فاش در سنه سبع و از بعدین سبعمایه بود در وصف ملک الدین کرد که  
 نظم ابو الفتح سلطان السلاطین <sup>کلمه</sup> بنام خمال کرت این سبزه  
 دو بیع شاه سبزه قاضی فی سنج در مدح بعضی آن ایشان کفنه است قاعده و در جزئی  
 واسط ملک کنور توکی چون غزالدین محمد در زمان سلطان غیاث الدین <sup>نور</sup>  
 و ابی دار السلطنه سراسر حکومت قاعده اجتناب و بعضی از بلاد غور و ملک <sup>الان</sup>  
 که جدا در ملک کنور است تعریف کرده و ملک کنور بعضی در آنش و شجاع و محاف  
 و مکارم اخلاق و افتاب از ابناء خاندان ممتاز بود و ملک کنالدین با وجود کمال عظمت  
 و ذکا در تنظیم امور و مکارم مشورت میکرد و در زمان جنگیه خان بر ممالک خراسان استیلا یافت  
 ملک کنالدین ایندی غوره با ایلیان خان و شکری غورل معاشن شنیده که در اندیشه  
 جنگیه خان حکومت ولایت غور بر او نفعت کرد و در وی بدیخ بسم او نه شد بعد ازین  
 کار ملک کنالدین فوت کرد و در وقت او ملک کنالدین بر جان او نشست و بعد از  
 بدیخ با و وی منگوقاغان رفت و در بعضی حروب مریدان خود منتظر نظر منگوقاغان

۱۸۴  
 گرفتند و در آن روز در حصار غنچه خوار و فرات و سیستان با توابع و لواحق  
 ملک الدین تقوی که او با یاریغ و تشرف بخراسان آمد و بر کارهای عظیم قلم نمود  
 و ملک سیف الدین حاکم سیستان و ملک نصر الدین حاکم سیستان را با مخالفت کردند  
 بقتل آوردند و زمان مولد کوخان و اوایل سلطنت اباقا خان بچنان حکمت  
 هرا و توابع اشتغال نمود و در شهریور سنه سی و هفتین سبغایه شترزاده بر اوق خان از غنچه  
 بحر ایران شکر کشیده بخراسان آمد ملک الدین بخدمت او بپرست و بعد از یک هفته  
 رخصت آنرا و یافته بجانب قلعه خنسا غنچه رفت چون بقا خان با او تخاصم بود  
 غالب شد و بر اوق خان را از غنچه بخدمت و بعد از مدتی ملک الدین از جانب جوهرش <sup>الدین</sup> محمد  
 خارج و آن استمالت یافته باره و در اوق خان آمد چون ابقا خان از او خبیث بود و دیگر  
 رخصت آنرا یافته و در شهریور سنه سی و هفتین سبغایه در تبریز وفات یافت مولانا دجله الدین  
 سنه در تاریخ وفات او کفنه تسال شرفه و فقار شش شعبان قنار معرفه در این  
 چون بگرفت بقال بنام معز ایران بگرفت بر او آیه و الشمس کبریت در حال ملک الدین  
 ملک الدین در شهریور سنه سی و هفتین در شامه با شارت ابقا خان حکمت هرا و توابع  
 ابقا خان فرمود که با او بلقب پدشاه خطاب کنید تا برین اورا ملک الدین کوفتند  
 و او در عدول و احسان که شید ملک میرت پرورد داد کسب بود و در شهریور سنه سی و هفتین  
 بطرف غنچه

۱۸۴  
 غنچه رفتند و در قلعه خنسا چند گاه امانت اقامت کردند و در شهریور سنه سی و هفتین  
 فتح قندباد کردند چون خبر وفات ابقا خان درین بدو رسیدند پاره علی <sup>بک</sup> و <sup>بک</sup> الی  
 در راه بینایت بگذاشت و خود بقعه خنسا رفت و مقیم شد از دیوان از غنچه  
 مکر با بطلان فرستاد و اطاعت کرد و در قلعه مذکور مدت پرست و چهار سال باقی ماند  
 عاقبت و قناعت کشیده و دیگر در گاه سبج پادشاهی آورد و کرامات یافت مولانا  
 حکیم الدین تنوری در تاریخ وفات او کفنه تسال نظرم <sup>بک</sup> و <sup>بک</sup> شبیه از غنچه و در سال  
 بجزت رسید و همدو پنج <sup>بک</sup> الدین که ت خنسا و اوق خان شد بفرودس ازین <sup>بک</sup> ملک  
 فتح الدین بن ملک شمس الدین بغضت و شجاعت و بهلوان میدید و اوق خان و خنسا  
 نظرم شتران ابقا خان که کرامت از پدشاه ملک الدین با او عطف و محبت بسیار است  
 او بواسطه آنکه بی مدت رفت سال بکام پدشاه محمد حسن بود و تا در شهریور سنه سی و هفتین  
 و سبغایه بند خود بنگفت و بقعه بلا متحصین شد در چند برورش بغایت او را توابع  
 اعتماد کردند از بالا نیز نیامد تا امیر فرورد که از جانب خازان دین خراسان بود و <sup>بک</sup>  
 ملک الدین فرستاد و در بابک فتح الدین شفقت کرد ملک فتح الدین بجهت بچنان  
 از قلعه بیرون آمد چون ملک شمس الدین سبک خود داده بود که روی او نه بیند  
 بزرگترت بر دران و اقبال و اداح کرد و بخدمت امیرش و در شتافت و در <sup>بک</sup>

۱۸۵  
امیر روز بانجالیان دست بردارند و بعد از آن در عراق بجزت خانان  
مشرق بر سر امیر نو در حکومت هر اه و طبل علم و سایر اهره بدو تفویض کرده و بهر آن  
انعام فرمودند ملک فی الدین براه اند و بکومت مشغول شد شوکت حضرت او بر  
اصلی سپید در مقابله نیکی امیر نو روز بزی کرده و در وقتی که خانان بر امیر نو در  
بند امیر قتلگشا نیز با بقصد او بخراسان فرستاده و امیر نو روزان بم  
سطوت نازان پناه بملک فی الدین او دره ملک او با امیر قتلگشا سپرده تا  
امیر قتلگشا در ماه ذی حجه سمرت تعیین بستمایه ظاهره راه بقتل جانین  
از حکومت ملک فی الدین مدت ده سال بگذشت خبر موت پدرش در قلعه خنار  
بدو رسید ملک مسجد جامع راه تفرای پدرش و جومات کرد و بر رسم سلاطین  
داد و بعد از پدرش در سال دهم سنه ۷۰۰ سنه تعیین و تمامی دهات یافت ملک  
غیاث الدین بن ملک فی الدین کنن بعد از برادر بجمک الجایق سلطان در  
سنه ۷۰۰ تعیین و سجایه حکومت راه بود و تعلق گرفت و کاشگان خورشید استوار  
دوازده غور جستان تا حد اموی و بهر درخت او خطیه راه را جمع و آباد  
کرد ایند و در تزویج شیرعت ترا گوشتید به باغ خیر ساخت و بجهت علما و فضلاء را  
معین کرد و اوقات شریف مهرون عبادت و طاعات کرد ایند و چون  
چهارده سال  
از موت

۱۸۶  
از موت حکومت بگذشت در سنه احدی و شیز و سجایه پسند خود ملک فی الدین را  
درم آت بنیابت بگذراند و در وقت حج کرد و باد و برفت مرد سپای روی بپرست  
نهاد و زمین حرمین شیرین کرد و عمارت تشریف و تکریم گشت و در اجعت  
از سلطان ابو سعید خان و امیر جوپان نو اشک یافت و بر راه اند بعد از شش سال  
دیگر حکومت کرد چون امیر جوپان از سلطان ابو سعید خان کسبت کرد و حکم  
خان و شیرین سجایه پناه بدو و بر راه اند ملک غیاث الدین با امیر چون مانگر و کله  
ملک فی الدین با امیر نو روز کرد و دو امیر جوپان را با پیشش حلقه خان حکم  
ابو سعید بگذشت و دست او بریده نزد ابو سعید سلطان نشاند و فرستاد ملک فی الدین  
و در سنه ۷۰۰ و شیز و سجایه و فاست کرد و ملک شمس الدین بن ملک غیاث الدین قایم مقام  
پدرش شد خوش محاوره و مردانه و دلیر و فرمان بود اما روز کارش امتدادی یافت  
و بر شیز و شیز قیام داشت مدت حکومتش دو ماه بود و درین مدت ده روز  
دشمنان بود و لفظ خلد ملکه تاریخ جلوس او بود ملک حافظ بن ملک غیاث الدین  
بعد از برادر بر سر حکومت راه نشینت جوان بود و بنظر و خطی که مینویشت  
اما او را و امر و فایده اختیار می نمود و در آن هر و حکمت میکرد و در راه  
اشی و این و سجایه او را بقتل او رزید ملک غیاث الدین بن ملک غیاث الدین بعد از  
قتل برادر بکومت راه تعیین گشت بحسن تربی از جمیع ملوک گرت ممتاز بود  
غور باز

که از خط اطاعت برون رفته بودند مطیع ساخت و در تنزیح شریعت و مرتبت  
 قتلاد علما جدا تمام و سخی مال الکلام نمودند جناب سلطان الحقیقینی در برون المدین  
 مولانا سعد الدین تفتازانی علیه الرحمه کتاب مطول بنام او نوشته بود که بعد  
 سلطان ابوسعید در وقت ایران با دشمنی و شوق کت و استقلال نیز وقت ملک  
 قوت می گشت تمام حاصل خود را بجهت سلطنت دریا ساخته خطبه بنام خود می خواند  
 و در وقت از زیاده کشت و انرا و ایمان اطراف در دار الامام در راه در وقت  
 او در آن در در سینه دم فخر نیکو در بجهت بی سعادت ایام حبه الیقین مسجد و مدار  
 با اتفاق شیخ حسن حوری لشکر او را ستمه و بیسی هزار کس از سینه او بقتل رسانید  
 بزاده اند ملک حسین در پنج باریش از جنگ در مظهر شد و بسیاری از آن لشکر از  
 پای در آورد و غنیمت بسیار گرفت و شیخ حسن حوری درین جنگ کشته شد و یک از  
 قتلاد آن واقعه گوید که خسرو کت بر دلیران نزدی در تیغ ملی کردن شیران در  
 از بیم سنان سربازان تا شکر یک تکه که در خیمه بایران نزدی بعد از این امر  
 ارادت و ببردی از جازند خود و شیرقان بان که بسیار جنگ ملک حسین با و غنیمت  
 و در روی با ملک مکتوب بگشتند ملک فرمود تا از سرهای کشتگان دو مناد  
 خیابان از دو طرف که چو باغ ساختند جوئی ساختند این جناب امیر فرزند  
 دایمی جمع ما و او را از نزدیک در رسید باسی هزار سوار بجانب راه که در ملک  
 شد



شد و امیر فرزند او را مدتی در حصار گرفت و میان ایشان محاربات واقع شد  
 با صلاح اکابر انرا و شهر فتنه به صبح مبدل گشت و امیر فرزند بجز راه انرا و  
 فرمود این وقایع در شهر مور سنه اشین پنجم و سبعین که صورت حرفی آن در پیش  
 اتفاق افتاد بعد از این کار ملک حسین رو به مراجع نهاد و غنیمت برادرش ملک حسین  
 بجای او فکری در داد و قلع و سکه که اجراء او در غنیمت همراه ساخته بود و در آن معبود  
 تحمین نمود و در سنه ثلثه شومین و سیمای بی زمار انرا و از امیر فرزند او را انوشیروان  
 اعزاز و اگر کم بسیار فرمود و گفت دشمنی تو مردانه بود دوستی تو هم مردانه است اما  
 امر الی الله و سچمتای با ملک حسین در بر عقد قتل و اتفاق کردند و امیر فرزند  
 ملک از ان نیز او خوب داده او را در شب بطرف خراسان کسید که در ملک بعد از قطع  
 منازل به وقت بهرات آمد و ملک با او را گرفته مجوس کرد و با سر حکومت و  
 سلطنت رفت و سینه ده سال دیگر پادشاهی کرد و در سیم و ماه ذی قعدة  
 احدی و سبعین و سیمای در گذشت در تیغ وفات او گفته اند با یکی تاریخ  
 وفات شاه اسلام پناه سلطان جهان مغزین ظالمه چون بزخانی  
 زناش ذی قعدة معلوم شود در طریق راه مدت حکومت ملک حسین و سینه سال  
 ملک غیاث الدین بن ملک مغز الدین بعد از فوت پدر بر سر حکومت نشست

میان او و خواججه پسر پسر در نماز مات و واقع شد نیشا به را از دست سربداران  
 برون آورد بعد ازین با دشت شاه حاج قلیان امیر تیمور که رکان که بعد از  
 فوت امیر قرغین بود ده سال و الی ما و راه الله شده بود در ملک علی الدین  
 بما و راه نیشا بطلب کرد و ملک غیاث الدین اطاعت نکرد و امیر تیمور را با و راه  
 بقصد تسخیر خراسان بمرد و راه منزل فرسود و در محرم سنه ثلث و ثمانین <sup>سبع</sup> هجری  
 شهر راه را بعد از قتال و جدال گرفت و ملک غیاث الدین را با برش بر محمد معتقدان  
 بسمرقند فرستاد و در آخر سنه اربع و ثمانین <sup>سبع</sup> هجری ملک غیاث الدین را بفرمان امیر تیمور  
 با برش برادرش ملک محمد بقتل رساند و دولت ملوک گرت پایان رسید و ملک <sup>مستان</sup>  
 با امیر تیمور اشتغال یافت **فصل پنجم** در ذکر سربداران <sup>زده</sup>  
 مدت حکومتشان سی و پنج سال <sup>اول</sup> ایشان خواججه عبدالرزاق است  
 و او پسر خواججه فضل الله پاشتنی است و پاشتنی دیهی است از دیه های خواججه فضل الله  
 مرد محترم و خواججه بزرگ بود و او املاک بسیار داشت پسرش خواججه عبدالرزاق  
 جوانی مردانه و شجاع و تمام قرد و نیکو صورت بود و در زمان سلطنت <sup>سید</sup>  
 ملازم درگاه پادشاه بود و او را بجهت تحصیل اموال بکرمان فرستاد و چون <sup>جور</sup>  
 اختلاس و حواله رفت خواججه عبدالرزاق بعینش فاسق شغل شد و بالذکر فرست

دعوه

وجوده و اختلاس یافت که در بعد از آن مفسط بر وی بوطن نهاد تا املاک پیری از دست رفتن  
 خواججه مال دینان نماید در راه خرفه فوات سلطان ابو سعید باور سید خرام و شادان  
 پاشتنی در آمد و اقربا را در یافت اقربا او کله کردند که خواججه <sup>خواججه</sup> عبدالرزاق  
 خراسان دینت دید چه رو به داد می کند و از ما شتر با شتر می طلبند <sup>خواججه</sup>  
 گفت دینا ۴۴ بر آمده در چنین وقتی حکایت روستای بچه بچه رفتی باید کرد و شب  
 پسر خواججه هزار ده خواججه علاء الدین محمد رفتند و او را بقتل آوردند و در <sup>زاد</sup>  
 دیگر علی الصبح در بیرون دید پاشتنی داری زود دستار باران او خستند  
 و خود را سینه بداران نام کردند و بفرستند که با خواججه عبدالرزاق عهد و پیمان کردند  
 چنانچه خواججه علاء الدین محمد رسید جمع بدفع ایشان فرستاد خواججه عبدالرزاق  
 در ظاهر قویه میشد با ایشان حرب کردند غالب آمد و باتفاق برادرش خواججه  
 جیه الدین مسعود از عقبش کشید که بر سر خواججه علاء الدین محمد رفتند خواججه  
 علاء الدین آگاه شد پس همه در میان استل با او رفت سربداران در عقب او روانه  
 شدند و در قریه و الا باد از دو کسار و کوی و جاه خواججه را بگرفتند و بشهرت  
 رسانیدند و این واقعه در سنه سبع و ثمانین <sup>سبع</sup> هجری بود و بعد از آن اموال <sup>اسباب</sup>  
 خواججه علاء الدین را غارت کردند و در نوزیمه تسخیر بسندوار کردند و شهر را فتح نمودند



خواجه عبدالرزاق خطبه بنام خواجه نوری که پسر خود زود چون مدت یک سال  
 دو ماه حکومت کرد در ماه ذی الحجه سنه شان و پنجاه و سی و چهارم بر دست برداشتن  
 جبهه الدین مسعود گشته شد خواجه وجیه الدین مسعود بن فضل الله پادشاه تین بعد از این  
 بکویت نشست مردنیکو اخلاق و شجاع و صاحب دولت بود مرتبه او در روزه  
 اصلی تان و سعادت ملک از جام تا دامغان و از جعفر نشان تا حشرین بود در صاحب  
 سرداران اوست بفرمود علامت ترک دامنش دوازده هزار سپاهی علفه دادند  
 و هزار مرد دیگر و نه هفتاد هزار از لشکر جوین و قزاقان را بسند دفعه بکشت و در آب آترک  
 با طعام خان که در استرآباد سلطنت نشسته بود مصاف داد و بر مغالبت او  
 مریدین خود را که او در پیشینج نیلغه مان زدن است که در سبزه دار مدفون شده و خواجه  
 وجیه الدین مسعود در کیزر دم مغرب نشست و از بعین و بسجایه با تفاق شیخ جوین را  
 ملک الدین برون رفت و شکست خورد و در شرف آن لشکر سربازان کشیدی بر بهای  
 جوینی و ستاد که از آن طرف برون رفت مردم بیدت قتل او بخواه و جیل الدین مسعود  
 بگردن بعد از این ولایت فیروزه رستم دار مسخر ساخت و بوقت مراجعت از انجادر  
 او اواخر سراج الاول سنه پنجاه و بعین بسجایه ملک ستمدار و کشید پادشاه او را بسیار  
 از لشکرش بکشتند مدت حکومت او شش سال و چهار ماه و جماعتی دیگر است برهان  
 بعد از

از حکومت کرده اند اکثر نوکران او بوده اند اما محمد استیع بعد از خواجه وجیه الدین  
 مسعود در سال و دوماه حکومت کرد و در سنه سی و چهارم بعین و بسجایه بر دست خواجه الدین  
 سربازان گشته شد که مسعود پادشاه بعد از اقامت استیع بکویت نشست مردی ذوالدلی  
 بود چون یکسال یکماه حکم کرد لشکر سربازان با تفاق خواجه علی شمس الدین بر و خروج کرد و در  
 چهارم جمادی الاخر سنه سی و چهارم بعین و بسجایه او را بقتل دادند خواجه الدین  
 فضل الله بود در خواجه وجیه الدین مسعود دست بعد از کتف اسفندیار مردم سربازان  
 خواستند که خواجه لطف الدین خواجه مسعود که او را میسر زای گفت و بکویت نشست  
 خواجه علی شمس الدین معلومت نمید که او طفل است و راه و رسم سلطنت ندانند خواجه الدین که هم  
 او بود بیایست او بکار حکومت نخب کرد و او هفت ماه حکومت بهاریت کرد بعد از آن  
 خود را طلع کرد و گفت من بدین کار شایسته نیستم و چهار خردار ابرشیم از خزان بر گرفتار  
 عوامی سلطنت جان سلامت برده ملک را بخواه علی شمس الدین شمس الدین که بکویت  
 خواجه علی شمس الدین حشم نامردان بود که کار سربازان را فرود داشت و با طعام خان  
 کرد بران جمله که ولایت خواجه مسعود بوده بتفراف باشد بحد هزار مرد را بر سوم  
 داد و در عیادت را مرفه الحال ساخت بکفایت زنگکان پیکر با محبت فرستاد و لشکر  
 بود در سوم ربارت مردم ربارت نوشتی و در مجلس خود شرب و در شربت آنها ملک

۱۹۴ سیدنا و نظیرنا است ابوالفساد را در سبزهوار مسود و سخت در زمان او کسکی  
یار سلطان بنو د که نام بنک و شراب بردن گذرانید فاخته را زنده در جابه  
سکت او بر تبه بود که هر کس که از ارباب و لشکر را طلب کردی وصیت نامه  
بیشتری آنجا نبرد او رفتندی و گناه کار را در میان هزار کس شناختی و مردش کس  
بدریان بود آگاه از او نفور شد نه حیدر و قهار بود در قلم سبزهوار در شهر سبزهوار  
چنین سبعا به نقل سبزهوار است که در شش ماه سال بود در شش ماه سال  
بن حیدر کربانی کرات از دبهای بهق است و خواجه یحیی از مقربان خواجه مسعود است  
مردی نهر کربان است نماز گذار و اهل تلاوت کلام الله بود اما تمام با پاک بود  
و گاه خشک باغ و جنت او را عارض شدی بعد از علی بن محمد بن سبزهوار است  
قرایات و سبزهوار بن حیدر و قهار بود در ولایت سبزهوار بنو و در طوس از تصرف  
چون قربان برون آورد در اول سلطنت با طغتمر خان ملج کرد و در زمان تمام  
در سلطان دیوبند است با طغتمر خان کرد و در روز طوی بزرگ طغتمر خان را  
شاید در شهر سبزهوار و سبزهوار بر درت مقربان خود بسی برسان  
اولاً الدوله قبل سبزهوار است که در شش ماه سال بزرگ خواجه طغتمر  
کربانی برادر خواجه یحیی است بعد از خواجه یحیی پهلوان حیدر و قهار است  
سبزهوار را

۱۹۵ اورا بر سبزهوار حکومت نشانند مردم فقیر شرب کم از آن بود در ربع سبزهوار  
مبلغ در زمان او سبزهوار را تنزل یافت شد مدت یکسال حکومت بعد از آن  
خود را از حکومت عزل کرد و اموال و اسباب خود را از قلم سبزهوار  
بقیه کرات نقل نمود و این صورت در سبزهوار در سبزهوار سبزهوار بود  
حیدر و قهار از دید چشم است در روز کار خواجه علی بن محمد بن سبزهوار است  
مردی پهلوان اهل حرمت بود و در سبزهوار در شش ماه بعد از خواجه طغتمر بن حیدر  
نشست مدت یکسال دیگر حکومت کرد و فراموشی را سفر این پهلوان  
ش حیدر بخوار مردم در قلم سبزهوار است او در دیگره چهار و در بند انگر دند  
سبزهواران قصد او کردند در طهارت جا او را زخم ده شمشیر خشد و نفا شد  
ای سبزهوار خواجه لطف الله بن خواجه مسعود که در چهار سفر این بود در زند  
در حیدر و قهار سبزهوار است در این صورت در ربع الثانی است احدی  
دستین سبزهوار بود خواجه اطف الله بن خواجه مسعود پاشتنی بعد از قتل  
حیدر و قهار یحیی پهلوان حسن دامغانی و خواجه فراموشی پاشتنی که از امرای  
سبزهواران بود در شهر سخت و در بابک ایلی سبزهوار بین کار شاید که در شش ماه  
بخشد چون مدت حکومت او یکسال و سه ماه رسید میان او و پهلوان دامغانی

بسر کشید کیران بسزوار التعمیرت داده امیرزاده لطف الله پهلوان حسن را  
 و شنام داد پهلوان حسن کین او را در دل گرفت در شب بسر او رفت و او را کشته  
 کرده نفاذ بنام خود زد و امیرزاده لطف الله را بند کرده بقلعه دستخوان بستاد  
 و در آخر چینه انی کوتین و سیعایه او را بقتل رسانید پهلوان حسن در انجالی  
 بعد از خواب لطف الله بن خوابه مسعود بیکه برت نشبست و در اوایل دولت او در پیش  
 عزیزنای از دو پستان شینج حسن جو ری در مشهد مقدس خروج کرد و قلعی  
 طبعی گرفت پهلوان حسن متوجه طبع شد و چون در خواران رسید بداده او را از  
 خراسان خواسته بجانب عراق فرستاد و در آخر عهدش از سواره جنگ امیر خانی که  
 بعد از طغیان مرغان در سترباد تنگ درشت رفت و منزهت رعیت او خوابه علی بود  
 او بر خاست و با هزار سوار بسزوار آمد و حسن همراه بود در راه و عیال  
 ایشان منزهت خوارت بجانب عراق فرستاد و از خوابه علی میوه ملا خطاهل و عیال را  
 پهلوان حسن بر برده نزد خوابه علی میزد و ستاد نزدت حکومت پهلوان حسن چهار سال چنان  
 بود خوابه علی میوه بعد از قتل پهلوان حسن حکومت برو قرار گرفت و در پیش عزیزان  
 و اوق طلب که در نزد خود داده بود و کار با منتهی رت او میگردد و در آخر از دستم شده  
 تغیر اعتقاد و ارادت کرد و در پیش عزیزان او پیشی بود و متوجه عراق شد خوابه علی و هزار کس  
 از عقب

از عقب فرستاد و در پیش عزیزان با برقتاد کسر از مریدان بر جای که منزل ساخته بود  
 بقتل رسانید خوابه علی از شینج اسلیمت بود و از مکررات احداث میکرو در عظیم  
 سادات علمای فقهی الغایه میکوشید که هر او نزاریت نبود و پیوسته در زیر قباچه  
 میکشید و چون <sup>باز نظر ظهیر نامراد شام</sup> میان او و چون محاربات رت چون پادشاه صاحب قرآن امیر تیمور که کان  
 در سنا اشین نشانین سیعایه بخراسان آمد خوابه علی میوه بدو بخشید و ملازمت  
 امیر تیمور که در کان منگلی که بصره بود و در شفقت فرمود خوابه علی میوه بدو  
 سفره ملازم او بود تا وفات یافت و افتاب دولت سمر بران غارت گشت

**باب چهارم** در ذکر امیر تیموریان اول ایشان پادشاه صاحب  
 قرآن امیر تیمور قطب الدین کورکان داد پادشاه عظیم الشان صاحب اقبال  
 رفیع مکان بود و اکابر و مورخان او را در کشور کشای و جهانگیری و دولت و شجاعت  
 و دلیری نظیر علی سکندر ذوالقرنین گرفته اند و در بیان حالات و وقایع او مجلدات  
 پر خنده اند و تصویف و تعریف شرح و تفصیلات و ما شرا که کتابها حسته کتاب نظریه کاتب  
 تیموری مشهور است از منصفات افصح المتقرین حسین مولانا شرف الدین علی  
 از انجمله است امیر تیمور امیر امیر طغانی بن بکر بنسل که بهادرین الملک بونان  
 بن سو و چون بن ایریجی لاس بن قباچه بیهادر بن یومینه خان التبرخان

۱۹۷ بن عابد خان بن دویومین خان بن یوقان بن یوزقان است و است خان  
 در یومینه خان که بر چهارم جنگیز خان است بر نهم اوست بهم میرسد با اجداد است  
 زمانان جنگیزی همیشه صاحب شجرت حکیمت بوده اند و امیر و اجاتی زمان که بر  
 در زمان سلطنت جغتای خان بن جنگیز خان منوب امیر الامرای و ضبط و نسق  
 شکر و غیره بمغولان ده وفات او در سنه اثنی و خمینی و سبعمایه وقوع یافته است و در  
 عوذاشت امیر تیمور در شب ششمین پرتو پنجم شعبان سنه ثانی و سبعمایه در  
 خط کتیبه بلاد ماورالنهر بود و آمد دوران وقت و سلطان خان از نسل جغتای خان  
 پادشاه ماورالنهر بود و بسبب طلب استی که داشت امیر مغول که یکی از امرای مغولان  
 اخلاق بود در خروج کرده در سبعمایه و با بعضی سبعمایه او را از میان برداشت و دولت  
 خانان جنگیزی مغولان و مغولان را که کشید و بغولان ایشان مغولان بنوایست  
 شده و امیر فرق داشت و اغلان را بخانی نصب کرده و بعد از دو سال او را  
 عزل کرده میان قلی اغلا را از نسل جغتای خان بخانی نصب کرده و ممالک ماورالنهر  
 معدلت امیر فرق آبادان گشت و چون دوازده سال و گری حکومت کرده  
 سع خیز سبعمایه در شکارگاه بقصد یکی از نزدیکان مغولان سید بعد از  
 پسرش امیر بعد از یک سال حاکم بود میان قلی اغلا را بسبب فساد که گرام او داشت  
 بقتل

۱۹۸ بقتل او در دو و سه شاه اغلان پادشاهی تعیین کرد و امرای ماورالنهر را و ساختند  
 بعد از این در حکومت ماورالنهر و مرج شد و هر امیری بر خود حکم میکرد  
 و یکدیگر را در حساب میکردند و با هم در محاربه و مقاتله بودند و در مدتی که شکر  
 ترخان از نسل جغتای خان که با استقلال پادشاه جغتای شکر ارادت و در بیخ  
 انسانی نزد تین و سبعمایه با غطت و شوکت هر چه تمام تر روی ماورالنهر  
 و اگر امرای آنجا بدش بگویند بر امیر تیمور درین سال وفات کرده بود  
 او در امیر سلطنت امیر فرق را درین سال بکلی خود در آورد و درین  
 او بیست سال رسیده بود درین وقت بخیرت و تعامد خان رفت چون تا آنکه  
 و دولت در جبین او ظاهر بود او را در دیوان تعامد خان اعزاز و احترام میکرد  
 کردند ایالت و ولایت کش و توابع که تعلق با قوام او میداشتند و تقوی  
 کردند ایالتی نشو و نمای امیر تیمور ازین وقتت بعد از این چون  
 لشکر تعامد خان بخت مراجعت کردند و امیر حسین بن امیر سلطه که برادران  
 که برادران امیر تیمور بودند نیز امیر فرق بخیرت او در ماورالنهر رسید  
 حکم خویش در زمان او تعلق کرد و امیر حسین در دولت و یکسخت  
 در تمام ممالک بود و آنکه میان او و امیر حسین مخالفت شد امرای ماورالنهر جانب امیر تیمور



که فدا آید حسین را در شهر بلخ بقتل آوردند و در روز چهارشنبه در او در ستم و هتاک  
 او را کشتند و سب و عیب او را میگویند و بر سر او میزنند و حاکم جمیع ماوراءالنهر پادشاه نشان  
 و میوه و تنش غنا از تسبیحهای خان بجای نوبت بود بعد ازین بسوی ستم دولت <sup>تعالی</sup>  
 او در تنه او بود و در دیار که توجه فرموده بختر کرده بود در هتاک که با دشمنان بدست غنا آمد که  
 با او مخالفت نمود و بر افتاد و در سب و کشتن خود در تاد و در شش سال که زمان  
 او بود تمام مملکت ماوراءالنهر و ترکستان و خوارزم و خراسان و سیستان و هندوستان  
 و عراق و فارس و اندالوس و از ریایان دیدار کرد و خود نشان تسبیح فرمود و بسیار از قلاع  
 و حصار و حصون بکشور بادشاهان این مملکت را برانداخت و حکومت و سلطنت  
 این کشور را به پسران نامدار و بزرگواران عالیقدر و امرای ذوالاقتدار توفیق  
 فرمود و در روز دوشنبه ششم ذی قعدة سنه تسبیح و شمانین و سب و عیب در اصفهان سب  
 خلافت که کردند و بعضی از آن گویان او را بکشند قتل عام چنانچه هفتاد هزار <sup>کشتند</sup>  
 پشماره در آمدند چون بوقت فتح خان پادشاهی رسیدت بقیات که یکی از تربت یافتگان  
 او بود و بتبعیت و اعانت او بسطرت آن دیار رسیده کفران نعت نموده با  
 مخالفت در نبرد امیر تیمور در و در تربت کوه تربت بقیات که طول آن نزار و سنگ  
 عرض آن شصت و نرسنگ بود و در روز نوبت با تمام نشان جنگ در نبرد  
 چند

بنت نوبت یکجاستان و ولایت بخارفت با کفار با بنام اگر در جزیره برایشان تعیین  
 فرموده و اسیر بسیار بسته آورده و در نوبت آخر در سنه شانی عثمان شمایه که با ایران اندک  
 در قریب کوفت و در سنه ثلاث و ثمانیا نیه سفر شام کرده و در حدود حلب به ایشام با او مقابل  
 کرد و در مغلوب بشه قهور شد از نو سرداران ایشان مقتدر گشت و مشرط مفتح شد  
 امیر تیمور را از این لشکر برود مشق کشید و با نیا امرای شام را مقتدر کرده بود و در قتل  
 رسانید و با سلطان فرخ پادشاه مصر هتاک ادب و غالب آمد سلطان فرخ بجانب  
 امر که نیت امیر تیمور بر مشق در آمد اکثر ولایت شام بقارت رفت آن شهرت  
 برت شکر افتاد که از بن سلطان عاجز آمدند و در همین سال که فتح کرده بود و بعد از  
 بسبب خلافتی که از مردمان آنجا بنظیر آمده بود و قتل عام فرمود و قتل آن در قریب  
 کرد و در سال دیگر فرمود که در روز جمعه نو در ماه ذی الحجه سنه اربع و ثمانیا نیه  
 انگور بیاید در مایزید پادشاه روم جنگ کرد و غالب آمد و ایلدرم بایزید گرفتار  
 و شکستهای بر تمام بلاد روم مستولی شد و در امیر تیمور و یکسال در روم تفت  
 فرمود و در آن سال ایلدرم بایزید در اردوی امیر تیمور وفات کرد و بعد از آن در شهر  
 شش خانمایه با ذریایان معاودت کرد و در مدت یکسال و نیم در از ریایان و عراق تفت  
 فرمود و سلاطین اطراف آن کیلان در شش توش او اند و بعضی نیکبخت فرستادند و

و اطاعت کرد و پادشاه هم در بسیار بنا او که که در بخندش فرستاد و در حرمین  
 شرفین زاد عالمه شریف و تکریم خطبه بنام او خواندند بعد از این بفرود  
 که روزی از نیرون که به بطلب کند شیخی که در ولایت یاخی شده بود و بنا  
 بولایت رسید در آمده در حدود قلعه حسن از ولایت مستجاب فرود آمد  
 برانراخت از انجا بخانسان مراجعت فرمود در غره محرم سنج و ثمانمایه از نیشابور  
 متوجه ما و رانند شد در روزگار کن ارحمه و سمرقند طوطی بزرگ که مثل آن نشان  
 نداده اند فرمود پنهان را با یکدیگر ترفیح کرد از انجا بغرم تخرم مالک خطای بایرا قانات رفت  
 در رستان انجا بود در آن رستان در شب چهارشنبه بغداد سم شعبان و شمس و ثمانمایه  
 وفات یافت یکی از فضلا در تاریخ او گفته به بایم سلطان عمرانک بچو او شاه بود  
 در بغداد بود در آمد بچو در بغداد و بغداد یکی که خروج در ششده شش که در عالم بود  
 نعل او را بسوزند نقل کرد و در کنبه که جبهه تدفین خود خسته بود و دفن کرد از امیر تیمور  
 چهار ساله داشت اول نیات الدی جهانگیر در او این سلطنت بود در ششده شعبان  
 در سمرقند وفات یافت و از دو پسر ماند اول محمد سلطان و بی سخته بود  
 و بعد از فتح روم در بغداد شعبان ششم ثمانمایه در سوری حصار دوم وفات  
 یافت دوم بهر محبت بعد از فوت برادرش ولایت عهد محفوظ شد و امیر  
 تیمور

تیمور در مرض ایلوت امر ایلی که در خندش بیج دند با طاعت سلطنت او وصیت  
 کرد و او حاکم نون و حدود نبر بود تا چهارم رمضان سنت و ثمانمایه بر دست برین ایلی  
 که یکی از امرای او بود گذشته شد سیم شیخ که حکومت نون داشت سه روز زمان پر  
 در بیج الاول سنت و تعیین و سجایه در پای قلعه حراتون تیر کا بدو رسید و ان  
 در گذشت بعد از امیر تیمور جای او به پسرش به محمد محمد شیخ در ان سیم جلالتین  
 امیر شاه سلطنت تحت و ملا که که عبارت از عراقین و از در بیان و در یک است  
 تا سر حد روم و شام بوده ادخو بود بعد از پدرش در سنه ششم و ثمانمایه در بغداد بسیار  
 می نمود از در بیان کشته شد چنانچه بعد از این ایراد خواهد یافت چهارم  
 معین الدین شاه نج سلطان و سلطان شیخ او گفته میشود دینار  
 شایخ بن امیر تیمور پادشاه شیخ بهر بود و معدک که کشته مروت  
 شکار بود برادر او ایلی و سرفی نوافل مو اطاعت و مدارت می نمود در تعیست  
 دین ترویج شرح حقیقت المرسلین تعظیم سادات و تعیین مدینه و کلبه علم  
 و تکریم علماء و مشایخ شیخ بلخ میفرمود دو امیر تیمور در سنت و تعیین  
 حکومت خراسان به تدفین فرموده بود در اکثر شهرها پادشاه وقت  
 و مرافقت کرده بود و چون چند وفات پدرش در رمضان سنه بیج ثمانمایه در

بودید در سلطنت مستعمل شده و در آن راه که در اطراف ایران و توران زاریت  
 سلطنت به افزاشته بود و در مخالفت در آمده مگر با محاربات که در ایشان در  
 اندک نصی بعضی نیت شدند و بعضی با طاعت انقیاد داده آمدند و او بر تمامت  
 ممالک ایران و توران که در تصرف کاشمیر بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 بقصد فتح قح و رایوسف ترکان و بهران او که بعد از موت امیر تیمور با پادشاهان  
 مستولی شده بود در آن بکران دیده کشیدند در نوبت اول و ثانی بعد از فوت  
 یوسف که در آن اثنان واقع شده بود و با اسکندر و میرزا جهانشاه بهران قرایوسف  
 جنگ کرد و غالب آمد و در نوبت سیم میرزا جهانشاه در مقام اطاعت و انقیاد  
 در آمده بخدش رسید و امیر اسکندر چون از توجه او خیر نیت بگریخت  
 جهانشاه حکیمت از در بجان میرزا جهانشاه تقوی نفس که در از آنجا برود  
 و بالجملة سلاطین عالم با او در مقام تسخیر و فرمان برداری بودند و او مدت  
 چهل و سه سال بعد از بر به استقلال پادشاهی جهانگردی و در مساجد و قلاع  
 الخیر و خوانق و بسیار ساخته و قلعه احصا را این را و در هر راه بتیمی در عمارت کرد  
 در ماورالنهر بلده شاه خیه که بر منسوب معبود کرد این در در صباح یکشنبه نوزده  
 سلطان برت و پنجم دی چه سنه خیر و ثمانمایه در نشانی تیری و فی تیافت  
 ولادت

ولادت او در نوبت پنجم چهاردهم ربیع الآخر سنه تسع و سبعین و سبعمایه بود که در  
 تاریخ او گفته اند که با بی سلطان شایخ آن مظهر بود در بغداد و مفتاد و فوت  
 بشای مشهور در شده و پنجاه از داده بود میرزا شایخ پنج پسر داشت  
 الخ یک بعد از این احوال او مذکور خواهد شد دوم میرزا ابوالفتح سلطان  
 حاکم فارس بود در زمان پدر در چهاردهم شوال سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه و فی تیافت  
 او را در شیراز آن را بسیار است و در دارالشفاه از منشات او است و خطوط  
 او بر جردان مساجد و مدارس شیراز هنوز با بصیرت و جناب فصح الموحین مع لانا  
 شرف الدین علی نیری در تاریخ سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه که کتاب طفر نامه که تاریخ  
 تیموری مشهور است او بنام او نوشته سیم میرزا یاسوق و او نیز در ایام  
 حیات پدر در صبح شنبه و غده جمادی الاول سنه تسع و ثلثین و ثمانمایه در هر  
 در گذشت در تاریخ او گفته اند که سلطان سعید یاسوق حرم گفت که سیه  
 اهل عالم خیرم من رسم و تاریخ و فی تم هیزت باد اجمان در از عمر پدرم  
 و از میرزا یاسوق سیه پسر ما و میر علك الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا باهر  
 احوال هر یک خواهد آمد چهارم میرزا اسیر عثمانی است ملک مغز و در هر  
 بروم و فی تیافت او نیز در زمان پدر سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه و فی تیافت  
 میرزا اسیر عثمانی

و او نیز در زمان پادشاهی سمرقند و غنایم در گذشت میسر خلیل سلطان بن  
 بن امیر تیمور با جد بزرگوار خود در یورش خطای همراه بود و از چون امیر  
 یافت بعضی از اماران او را بسلطنت برداشتند و او روز چهارشنبه شانزدهم  
 سبع و غمانه در سمرقند بر تخت نشست و تمام ماورالنهر و ترکستان در ضبط او  
 و پسر زانشان نیز سلطنت آن دیار بدو مسلم دست چون چهار سال در پادشاهی  
 بماند امیر خدی داد حسین که یکی از امرای کبار او بود با او بی شکر او را گرفته  
 بمجد رسید و سبقت سمع جهان پادشاه معوقستان را بسلطنت ماورالنهر طلب کرد  
 چون سمع جهان بمجد و ماورالنهر آمد امیر خدی داد حسین بمجد رسید و وقت  
 ملاقات بحکم سمع جهان سه او را بر دستش و فرزند امیر زانشان فرستاد و  
 گویان نعت گرفتار شد و امیر زاخلیل سلطان از حبس خلاص یافت و بعضی از خصم  
 کشت و درین اثنا امیر زانشان بخاورد و ماورالنهر آمد و امیر زاخلیل الله از عهد پیمان  
 امیر زانشان روای احترام یافت و امیر زانشان او را بطرف اوق و از پایگان  
 که در زمان امیر تیمور نامزد پدرش برادرش امیر زاعمر بود در پستاد و ماورالنهر  
 به پسر خود امیر زاخلیل برگزید و این صورت در کتب کهنه اش منضم نمائیم و چون  
 خلیل سلطان بعراق آمد در شب چهارشنبه شانزدهم و بیست و پنج غنایم  
 در دی

در لغات یافت و ولادتش در شب پنجشنبه رابع عشرین ربيع الاول سنه ۸۰۲  
 ثمانین و سیصد و بیست و دو در شهر اهواز امیر زاخلیل بن امیر زانشان پادشاه  
 عالیقدر بود و در اواسط ماه خرداد سنه ۸۰۲ در سمرقند در سبب و بیخ جدید  
 که درین زمان ماورالنهر تهاج و تقاضای برارنت از مضافات او است جناب افصح  
 المتخریت مع لانا علی قوشچی که شاه بخیر است در خدمت او می بود و تبریت  
 از یافته و امیر زاخلیل یک او را فرزند خوانده یکی از فضل در باب امیر زاخلیل  
 چون زاخلیل بعلم هندسیاوت بنی و در هزاران مدرسه امیر زانشان در  
 اش عشره و غنایم سلطنت ماورالنهر و ترکستان بدو از این دست و او را انقراض  
 انام حقیقه پدرش حاکم بخاورد چون در محرم سنه احدی و ثمانین و ثمانین  
 پدرش بود و رسید بغرم استیخراسان بیخ آمد و در اینها شنید که برادر زاده اش  
 امیر زاخلیل الله بنیایست و در اهواز بخت سلطنت بنیست و در پسر زاخلیل  
 عبداللطیف را گرفته بمجموعه بساخته بنا برین با امیر زاخلیل الله از راه صلح  
 آمد و اینجی راه راه از پستاده امیر زاخلیل الله طلبید امیر زاخلیل الله  
 امیر زاخلیل الله از پسر پدرش پستاد و میان ایشان صلح شد و امیر زاخلیل  
 بسمرقند مراجعت نمود بعد از یکسال در شهر سمرقند سنه اثنی عشرین و ثمانین  
 امیر زاخلیل



با پسران امیرزاده عبداللطیف پسر امیرزاده العزیز بن خراسان آمد و در حدود غراب  
 با امیرزاده علاء الدوله جنگ کرد او را شکست امیرزاده علاء الدوله که خیمه باستر آباد  
 نزدیک دوشنبه با بر رفت امیرزاده الخ یک به راه امیرزاده ای بدو بخش سلطنت و  
 چون شنید که امیرزاده ای با امیرزاده علاء الدوله با هم متفق شده اند و قصد او دارند  
 از شهر راه تاجیکان کشیم بیاید و پیشتر امیرزاده عبداللطیف تا بسطام تاخت کردین  
 حالت امیرزاده علاء الدوله و امیرزاده ای بدو درین اندیش بود که از مستجابا و عراق تود  
 برادرشان امیرزاده اسدخان آمدند که امیرزاده الخ یک بجای تاجیکان کشیم  
 معاونت کرد و در راه رفت و چون در غنیمت او در راه افتد شده بود مردم  
 حصار شهر بدان متهم گشته بودند که با یار علی ترکان ولد امیرزاده اسکندر بن  
 قزاقی در فتنه انگیزی مد کرده اند محلات بیرون شهر را بر امر اقامت  
 کرده تا غارت کردند و این بیخ سستی در ماه رمضان سنه اثنی و بیست و یک  
 در قدس پستان که مردم از شایسته ها و صولت برودت هو اسر ز خان  
 بیرون نمی توان شد که در واقع شد بعد ازین امیرزاده الخ یک از به راه  
 میان با و در نذر رفت در غنیمت امیرزاده ای با امیرزاده علاء الدوله در بخش  
 امیرزاده عبداللطیف بسطام آمد باید بیاید شد و در حدود دوشنبه با بر جنگ که در راه  
 گرفت

گرفت و بدست امیرزاده ای داد تا بقصاصت بگشت و در تاریخ وفات او کفنه  
 نظم شاه مغفور الخ یک علیه الرحمه آنکه خود را بسوق کعبه مقصود رساند راست  
 در عاشورا در همان گشت شهید خلق را تمام او به بر آتش نشانند اگر آن ل  
 ز تو تاریخ وفاتش پرسند که ای پسر آن دور الخ یک خان و ولادت او  
 روز یکشنبه نوزدهم جماد الاول سنه ست و سی و نهم بمطابق در قلع سلطانی بود و در  
 سلطنت او در سنه چند و یک سال امیرزاده علاء الدوله بن امیرزاده اسدخان  
 در نوبه آخر که امیرزاده اسدخان عراق آمد او را قیام مقام خود رساند و در شهر بگذشت  
 چون خبر وفات امیرزاده اسدخان بدو رسید بدو در سلطنت گشت بر خراسان خود  
 که در قلع خراسان بود دست یافتن شهر بسیار بود و چون در آن وقت امیرزاده عبداللطیف  
 امیرزاده الخ یک بعد از فوت امیرزاده اسدخان در اردوی پادشاه حاکم شده بود  
 که هر شاد بیکم حرم محترم امیرزاده اسدخان را که بده امیرزاده علاء الدوله بود گرفته  
 و با بخش امیرزاده اسدخان با اهل اردو بسمرقند می برد چون بدو پیش او رسید جمعی  
 از اهل امیرزاده علاء الدوله در صبح شنبه سیزدهم صفر سنه احدى و بیست و یک او را در آنجا  
 کشتند و نزد امیرزاده علاء الدوله بردند و گوهر شاد بیکم را خلاص او از امیرزاده علاء  
 امیرزاده عبداللطیف را نزد پسرش امیرزاده الخ یک فرستاده با او صلح کرد و در حد  
 گرفت

بمیرزا ابغ یک ستم داشت میزرا ابغ یک ستم جلالین معالجه بجای آوردن مراجعت فرمود و چنانچه  
گذشت در افتاد این وقایع برادر میزرا علاء الدوله میزرا بابر از استرآباد بروخرج کرد  
و در حدود مشهد مقوم شد علی بن ابی طالب رسید و بعد از تسویه صفح و امر او در میان مصلح شد  
و میزرا علاء الدوله طرف مزخرا ساز از جوسان تا دامغان بر میزرا بابر ستم داشت  
و مصلح از یکدیگر گذشتند بعد ازین در سنه اثنی عشرین و ثمانمائه بمیش میزرا ابغ یک ستم  
مادر المیزرا بابر آمد با او جنگ که در او را شکست میزرا علاء الدوله از او کتبه نبرد و در  
میزرا بابر رفت و دیگر درین دولت نزدیک و سیزده سال دیگر که در حیات بود ازین طرف آن  
طرف می رفت و بابر مخالفت می نمود و هر چند وقت فتنه می انگیزت بعد از فوت بابر  
چون میزرا سلطان ابو سعید در خراسان بسطانت رسید میزرا علاء الدوله بم  
افتاد و بر کنار دیار قلندرم در خانه ملک بستون در شهر سنه ثمانمائه و ثمانمائه و ثمانمائه  
نخست او را برادر آورد و در مدرسه که هم مشاویکم دفن کردند میزرا سلطان محمد  
بایسنقر بن میزرا شاخ در زمان حیات میزرا شاخ سیزده بار بعین ثمانمائه یک ستم  
مراوق آمد و بعد از مدتی با جد بن برکوار عصیان نمود و در عراق فارس سوی میزرا شاخ  
جده تدارک داد و از خراسان بیرون آمد و چون فارس شد و تا کندهار بر میزرا  
سلطان محمد از کوهستان گریخت و میزرا شاخ بازگشته درین قشلاق گرفت  
و ابرار

و ابرار با بطل میزرا سلطان محمد و ستاده درین اثنا میزرا شاخ وفات یافت  
میزرا سلطان محمد بری آمد و عراق و فارس بر پشت سلطنت پس ازین  
میزرا خراسان که در سنه یوبت بامیزرا بابر محاربات فرمود در اول خلف او را بود و  
در آخر دولت میزرا بابر در موضع چنان از حدود سخراین در زمان سبوح و جیحون  
بقبل رسیدت سلطنتش در عراق و فارس سلطنتش سال میزرا بابر  
بنیایسنقر بن میزرا شاخ چون جدش در وفات یافت از دیار اراک  
که در با استرآباد رفت در سنه اثنی عشرین ثمانمائه که میزرا ابغ یک ستم از کتبه  
بماورالنهر مراجعت فرمود و میزرا بابر در راه در ماه ذی الحجه سنه مذکور بر پشت  
سلطنت پشت برادرش میزرا سلطان محمد در کوار خراسان باوندت  
نمود در حدود جام بامیزرا بابر جنگ که در منطقه شد و خراسان بگرفت میزرا بابر  
بعد از شوقت بسیار بسفوت نفر قلع عماد که بحیثیت با سوره آمد از انجا با  
رفت و مردم میزرا سلطان محمد را از انجا بیرون کرد و در خراسان  
میزرا بابر که در نود سپاه بسیار بروج شد از استرآباد بیرون آمد میزرا سلطان  
شک جنگ او فرستاده شده از در قوی النکب او جنگ که در میزرا بابر غلبت  
بعد از انکشاف صوب میسر سلطان محمد رسیدم در موضع رسید میزرا

۲۱۱ از بکیرت و مردم میسر از ایچ دستفوق شده بود و میسر از امیر شردین انشا خیر  
رسید که میسر از علاء الدوله در هراته پادشاهی شربت میسر از ایچ زبا چاشو  
خراسان بگذشت بعراق آمد میسر از بابو باز بهر پادشاهی آمد بهر حرکت نشست  
بعد از مدتی میسر از سلطان محمد یکبار دیگر در حدود اسفراین با میسر از بابو جنگ کرد  
کشته شد بعد از میسر از بابو در پادشاهی متعلق گشت و از نیزد بعراق آمد و نیزه  
رفت در آنجا شنید که میسر از علاء الدوله در خراسان رایت سلطنت برافراشته  
میسر از بابو از شیراز بتجلیل خراسان آمد میسر از علاء الدوله از خراسان بعراق  
گنجیت بعد از این در غیبت میسر از بابو او قیاس کرد که آن از تصرف میسر از بابو  
برون رفته میسر از احمد شاه بن قریب سفتر کمان که در آن وقت پادشاه در آنجا  
بود در آمد میسر از بابو بواسطه مخالفت سلطان ابوسعید که در مازندران سلطنت  
رسیده بود و مطلع در خراسان در پشت از تمدک کار عراق فرود آمد میسر از بابو  
با استقلال پادشاه خراسان که در مدینه داد که شید و سخاوت با او اطاعت گشت  
در پست ششم ریح النسانی ستمه احدی و تین و نمانای در شید مقدس معانی عالم آخرت انتقال  
کرد در تاریخ وفات او مولانا شرف الدین عبید القهار فرس باید شعر آفتابیک بکلیه  
خان نمانای کی چنان خود شید بهر آن در دعوت در ریح نمانای و فصل ریح لاله را

سیر

۲۱۲ راست خون دل بهر است چرخ گفتیم جگر باک نشد دید در آن آنک از این بر سر است این چه حالت است این چه بیخ  
گفت میسر از سلطان میسر از ابواللطیف بن میسر از الخ بک بن میسر از الخ بن میسر از الخ بن میسر از الخ بن  
بعد از آنکه بهر خود در بکشت بادن و شد بلطف طبع و وقت ذنب میسر از الخ بن میسر از الخ بن میسر از الخ بن  
ایشان پادشاهی تا در وجود این حالات بغایت تندخوی گویا است با او از او شربت در بنط ملک و وقت  
اعداج نمانای میسر از الخ بن میسر از الخ بن میسر از الخ بن میسر از الخ بن میسر از الخ بن میسر از الخ بن  
ولایت مازندران بهر دولت و سلطنت او نیامد میسر از ابواللطیف بعد از بر خود میسر از الخ بک  
پرو یک سال بهر بود بیکه این آیات از اشعار شیخ نظامی میسر از الخ بن میسر از الخ بن میسر از الخ بن  
در کشاید خورشید نیاید نو که آن میسر از الخ بک بن میسر از عبدالغفور در قدر او متفق شد و در نظر  
وقت بود در مازندران و وقتی که میسر از عبداللطیف از باغ بشد میسر از ابوالحسن بن میسر از الخ بن  
تیرم و انداخت و آن تیرم بقل میسر از عبداللطیف آمد بر دست در مازندران و بر او در که او وقت نکندی  
یعنی رسید معدودی چند که او بود در متفق شد و این است که تقوا کرده بود و در رسید و فی الحال سر او را  
از برن جدا کرد بشد او در مازندران از بنی نسطور در مازندران الخ بک با او پیش در تاریخ آن واقعه گفتند  
نظم با حسین گشت در جمیع این تیرم قیاس گشت که با حسین گشت میسر از عبداللطیف بن میسر از الخ بن  
بن میسر از الخ بن میسر از الخ بن میسر از الخ بن میسر از الخ بن میسر از الخ بن میسر از الخ بن میسر از الخ بن  
میسر از میرانشاه بن میسر از الخ بن میسر از الخ بن میسر از الخ بن میسر از الخ بن میسر از الخ بن میسر از الخ بن

عبدالله یکس که گذشت یکبار در سلطان ابو سعید با اتفاق ابو الحیرخان که از جمله پادشاهان  
 الورج و قحان بود و جاه و شمت ممتاز بود و در جنگ اول سنده خشن و غنائی  
 بامیرزا عبدالله در جوار فرخی سمرقند جنگ کرد و میرزا عبدالله کشته شد و میرزا سلطان ابو سعید  
 رسید میرزا شاه محمود بن میرزا بابر بن ابی سقر بن میرزا شاه رخ بعد از آنکه بدوش  
 میرزا ابراهیم در سده مقدس وفات یافت بجای پدر سلطنت نشست و پیش از آن میرزا ابراهیم  
 بن میرزا علاء الدوله در راه باو یاری شد و در حد و در باطامیر شاه ملک بامیرزا شاه محمود  
 باستر با در کجیت و دیگران در سلطنت تمکین نیافت و در سنه ثانیستین و غنائی به عالم آخرت  
 اشغال کرد میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله بن میرزا ابی سقر بن میرزا شاه رخ بعد  
 از آنکه میرزا علاء محمود باستر با در کجیت و دیگران در سلطنت تمکین نیافت و در سنه  
 سیزدهم و غنائی به عالم آخرت اشغال کرد میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله بن ابی سقر بن میرزا شاه رخ  
 بعد از آنکه میرزا شاه محمود در غایت از عقب او متوجه باستر با در کجیت اتفاق امیرزاجمان شاه  
 قزاق و صفی ترکان باش فرزان بطبع ملک خراسان محدود استر با در آمد بود میرزا ابراهیم  
 ازین حال غافل گاه دیدن راه بشکر ترکان سپاه میرزا ابراهیم را دید و بر کرد و در قریب لشکر از کجیت  
 بقتای درین جنگ کشته شد و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود که باستر با در کجیت بود از دولت دست  
 این واقعه بر یک طرف فساد و دیگر سلسله دولت ایشان منتظم شد و میرزا ابراهیم بعد ازین حرکت  
 المذرجی

المذرجی میگردد تا در سنه ثانیستین و غنائی وفات یافت در ولادت او گفته اند از نظم تاریخ شود و شب سیم  
 از شجاع میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا امیر شاه بن امیر تیمور بعد از آنکه  
 در راه از نظر بخت سلطنت نشست پادشاه عادل علاء علی بن ابی بود با مشایخ و کشته نشینان  
 تمام شد تمام طالبان علم را روزی میداشتند و آداب سلطنت در خدمت میرزا ابی سعید که کرده بود  
 میان او و میرزا بابر منازعت برت آمد و میرزا بابر بشکر ترکان را بسیرتند او را و در سلطان ابو سعید را در  
 حد گرفت و در آخر صلح بخراسان مراجعت نمود سلطان ابو سعید در راه و راه و در کجیت  
 تمام یافت و چون بعد از این میرزا بابر در خراسان حجاج شد و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود با هم در  
 و میرزا جمان شاه بخراسان آمده این از استغراق ساخته بود و با لشکر سپاه متوجه راه شد و میرزا سلطان  
 ابو سعید نیز بغیرم تحیر خراسان از آداب ابراهیم و محمود بود و در وقت از وصول لشکر ترکان  
 بد راه آمد و گوهر شاد یکم در نهم ماه رمضان سنه اصدی و سیمین و غنائی به نقل آورده و صلح  
 مراجعت نمود و چون میرزا جمان شاه در راه متزول نمود و سپاه ابنوه از هر طرف سلطان  
 ابو سعید حجاج گشتند میرزا سلطان ابو سعید با لشکر سپاه و سپاه پشیمان از آن جنگ  
 میرزا جمان شاه که در مردم در میان سخت از صلح گفتند و بین صلح راهی گشته میرزا جمان شاه  
 بواقع معادلت فرمود و خراسان بر سلطان ابو سعید قرار گرفت بعد ازین در راه سلطان  
 اول سنه ثانیستین و غنائی میرزا سنج بن میرزا احمد بن میرزا ابی سعید را با اتفاق  
 با اتفاق

میرزا علی الدوله و بر سر میرزا ابراهیم در حدود خراسان سلطان بنک سلیم کرد و در مندرم خراسان  
 بخودین جنگ گشته شد سلطان ابوسعید قوت تمام گرفت و بدخشان و حصار شد مان  
 و غنه و کامل و پستان و خوارزم نیز با تصرف گرفت در سنه ۷۵۳ هجری و غنائم که  
 جمانشاه در بابلک بر فتح حسن پیک بن علی بن قراشمان حاکم آن و آنی بمقتل آمد و مملکت  
 بر پیشان شد از عراق و فارس و کرمان و از بایجان بطلب سلطان ابوسعید رسانند  
 و آن سال قتلش در مرو گرفته بود چون خبر رسید امر او ارکان دولت را از پیش  
 باریابیم این مملکت فرستاد و بر سر خود سلطان احمد در ماورالنهر گذار گشته بانشکر  
 عراق و از بایجان شد قبل از وصول امر او از پیش رفته بود در استخر عراق کرده بود  
 سلطان ابوسعید از عراق بیرون رفته و بجای آن رسیدن علی سعید میرزا جمانشاه بخیرت  
 او پیوسته از جانب حسن پیک ایلیجان باردوی او می آمدند و التماس صلح میکردند سلطان  
 از شایسته فرود بیون میکرد سلطان ابوسعید از راه اربیل بقراباغ رفت حسن پیک در تبریز بود  
 چون از منگ نامید شریک سلطان ابوسعید مخالفت نمود او را راه مسدود ساخت تا در  
 سلطان ابوسعید قوی طریقه آمد بعد از آن حسن پیک با امر سلطان ابوسعید در حدود اردو جنگ  
 کرد و طغوش سلطان ابوسعید ثورات که محاورت نماید حسن پیک بمبران در رسید و بر آن جنگ  
 در حق که او از اردو بیرون رفته بود دیگر فرستاد و حسن پیک او را در نزد حسن پیک بعد از سه روز او را  
 برست

برست یا در کار محمد که نیره که هر شاه بیکم بود و او تا بقاص که هر شاه بیکم گشت این شور  
 در سنه ۷۵۳ هجری بنام نمایه روی نمود در تاریخ این واقعه گفته اند قضاچه شرک  
 سلطان ابوسعید شکر ز کربلای که ز سیر ستاره و ما است گذشته بود  
 ز ماه در هجده و شش روز قدر نوشت که دستش ز ملک کوتاه است لطیف است بجای که  
 نگا و او در حسن زود تاریخ شیروان شام است دست سلطنت او بجهده سال  
 میرزا سلطان احمد بن سلطان ابوسعید بعد از پدر بر سر شمس سال  
 در ماورالنهر پادشاه بود در غره ذی قعدة و سنه ۷۵۳ هجری و عثمانی بجزی دریافت  
 برادرش سلطان محمد بجای او پادشاه شد بعد از دو ماه در محرم سنه ۷۵۳ هجری و عثمانی نمایه  
 در گذشت بعد از میرزا سلطان محمد و بر سرش میرزا ابانقر و میرزا سلطان علی  
 سه سال بجای پدر پادشاه بود و با یکدیگر که نماز عت و منی حمت می نمودند در آن  
 اثنای شب کفان از یک قهقهه شیر ماورالنهر که سمرقند می آمد نمود و او را سلطان علی  
 میرزا را بنیج خود نویسد او سلطان علی بنیجیک تر عزیزش درش بخدمت شیبک خان  
 او را با مادرش بگشت و سمرقند را گرفت و خواجه عبداللّه را که ندب سلاطین بنامش بود  
 ایشان می بود بقتل آورد و بعد از مدتی اهل سمرقند میرزا با برین عمیش را بقتل  
 آورد و با بنی شدند دیگر پادشاه شیبک خان سمرقند را حصار داد و میرزا با بر بگشت سمرقند

۲۱۷ مستخر و بعضی اکابر بقتل آمدند و ماورالنهر شکیب خان و صافی شدر میسرز با برین  
عمر شیخ بن سلطان ابو سعید چون بپادشاهی ماورالنهر رسیدم در پنج و سی و پنج  
شبهک خان پادشاه از بک بمادرالنهر آمد و سلطنت از دست میسرز با برین گرفت  
بعد ازین از نسل امیر تیمور تا غایت که سنه ثمانه و اربعین و سی و پنج است که در بک  
در ماورالنهر سلطنت نکرده و حالا پادشاهی ماورالنهر در دست خانان از بک است  
که احوال ایشان در باب ششم مذکور خواهد میسرز با بر بعد ازین به سلطنت  
و حدود هندوستان قنایت کرد و سی و چهار سال در سلطنت پادشاهی بماند  
و در سی و پنجم و نهمین و نهمین و نهمین و نهمین و نهمین و نهمین و نهمین و نهمین  
سلطان ابو سعید در شعبان سنه تسع و تسعین و ثمانه به ده مایونف است  
کامران میسرز با برین میسرز با برین میسرز با برین میسرز با برین میسرز با برین  
پدر بجای او پادشاه شد و در معظم ممالک هند به تصرف میسرز با برین  
و پادشاه شد و حال مدت یازده سال است که پادشاهی قندار و غزنه و کابل  
بسیاری از مملکت هند در دست ایشانست و درین دو سال از شیخ جان  
او غایب شکتی پیشتر رسیده بعضی از ممالک هند از دست ایشان بر رفته  
یادگار محمد بن میسرز سلطان محمد بن میسرز با برین میسرز با برین میسرز با برین  
از

۲۱۸ از سلطان ابو سعید بتوقیرت امیر کبیر ابو النضر حسن بک به سلطنت خراسان  
بعضی امرای جمعائی و لشکر که بعد از تنق سلطان ابو سعید در قباخ میسرز با برین  
بیه زدند و پیوستند و حسن بک بسیاری از لشکر قاتلین و عمارت کرده امیر  
و ستاد او در استرآباد منزل کرد و قبل از وصول او بخراسان میسرز با برین  
از نسل عمر شیخ بن امیر تیمور در سلطنت خراسان تمکین یافته بود چون  
خبر نزول یادگار محمد با تبر باد در سراه بدو رسید لشکر را جمع کرده بکنایک  
کار محمد مجد و استرآباد آمد و در نیواچی بند شحال میانگه در شهر سنه تسع و نهمین  
چنگش دیادگار محمد منظم گشت حسن بک یک باره او را بکشید و در بخارا  
فرستاد درین وقت بعضی از امرای سلطان حسین میسرز با برین از او درک دیدند  
بیا دگار محمد بخت شدند سلطان حسین میسرز با برین را که در کشته بجان میسرز با برین  
ارباب رفت یادگار محمد بعظمت هر چه تمیز در محرم سنه تسع و نهمین و نهمین  
در سراه نزول نمود و بعیش و عشره مشغول گشت و از کید و قتل و کشتن  
غافل ماند میسرز سلطان حسین میسرز با برین را مردیقان نموده بر سر او بخت آورد  
در نصف شب چهارشنبه بخت و هفتم صفر سنه مذکور او را در باغ زلفان  
بگرفت بعد از حال الدین عبدالواسع در تاریخ واقعه یادگار محمد که در نظم

۲۱۹ - شد شرف شریف و هم شرف از سال شهادت تشدید با زخیر میرزا سلطان  
بن میرزا منصور بن بایقواین میرزا عمیر شیخ بن امیر تیمور بادشاه  
در حرک دولت و اقبال بهت از سلطنت و عمر در آن بسر دهند بود در  
اعانت علماء و تقویت فضلا جدا نمایند و در طلبه علوم و مدرسه  
از ابتدا و سلطنت تا انقراض عمر او از وظایف او متعمها باشد  
و از جهه ایشان در هر راه مدرسه ساخت و عمارت برداخته که نظیر آن  
در ایران و توران نیست در زمان او ده هزار ملاقه طالب علم در راه  
جمع آمده بود در معاش ایشان انعام بادشاه و امر میگذشت و در آن  
بشوی آبادان و معمور شده بود که مرکز مثل آن بنوده و در شهر راه  
باغ جهنم آن که آنرا باغ مراد گویند از معنی ثبات اوست و در آنجا خانه  
بر کار و قصرهای زیاده بنا کرده و شعرا و عوام را در توفیق و تعریف آن  
عمارات اشعار زیبا و قصاید غزلی بنظم او داده اند و چون عمارت  
بود امر او به میل عمارت کردن و بهر یک سرانمای خوبه منسب الهامی  
ساخته و بنای امیر نظام الدین علیشیر که مقدم امر او مطاع بادشاه بود  
بامیرزا سلطان حسین بهت قدمت خدمت موهوب بود و در بنا و افعال  
حمیده

حمیده و اضافت خضایل بسندیده معروفه و آنقدر مساجد و مدارس و کتابت  
و عیال و بقاع الخیر در بلاد مجاری و راری خراسان ساخت که زیاده  
از شرح و بیان آن عاجز است و بسیاری از علماء و فضلا تصنیفات از نظم  
و نثر بنام او کرده اند و از نوای احسان او محفوظ و بهره مند گشته و ولادت  
امیر علیشیر در سنه اربع و در بعین و ثمانیایه بود و فاش در صبح یکشنبه از آن  
جمادی الاخر سنه ستیجیه چون بیان بزرگی و حشمت او دلالت بر عقوبت  
و سمو مکان میرزا سلطان حسین داشت تا بهرین احوال او را در خلال  
احوال میرزا سلطان حسین ذکر کردیم و ولادت میرزا سلطان حسین  
در محرم اشرف اربعین و ثمانیایه بود و در راه چوین هفت ساله شد میرزا  
منصور پدرش در سنه تسع و اربعین و ثمانیایه وفات یافت و نسبت  
جانب مادر نیز بامیر تیمور میرسد مادر او فیروزه بیگم سلطان حسین بود  
بن امیر موسی و سلطان حسین که پدر مادری اوست دختر زاده امیر واجیقون  
امیر تیمور که در کازرت و میرزا سلطان حسین با هم جدا مادی میبود  
وفات فیروزه بیگم در چهاردهم محرم الحرام سنه اربع و ثمانیایه بود  
میرزا از ابتدای جوانی در شهر سنه خان و خمین و ثمانیایه بعضی اوقات

و در ماورالنهر خدمت میسرز سلطان ابو سعید می بود و بعضی دیگر از زبان  
 در ملازمه میسرز با بر بن میسرز با این قدر در خراسان بسم برده در سنا حدی  
 و سینه و ثمانی که میسرز با بر وفات یافت و خراسان ۷۴۴ بر آمد چنانچه گویند  
 او در مرد آغاز سر کشی کرد و با حسین بک سعد لو که در آن سال میسرز پادشاه  
 او را حکومت استرآباد داده بود جنگ کرد و او را بگشت و استرآباد را  
 بگرفت چون سلطنت خراسان به سلطان ابو سعید میسرز افتاد گرفت  
 میسرز احسین ده سال با او یا غلب بود و هر وقت فرصتی یافت میان  
 الحاد می آمد هر گاه لشکر ابنه بدفع او میفرستاد و به بیابانها میرفت  
 و قزاق شده بود چون خبر فوت میسرز سلطان ابو سعید در حدود  
 بغداد بدو رسیدند و بعضی همراه او بطرف نیشابور و مشهد به راه فرستادند  
 برود رفت و از آنجا به راه آمد و در روز جمعه عاشوراء رمضان سنه ثلاثین  
 و ثمانیای بر تخت سلطنت نشست در ابتدا سلطنتش یادگار محمد  
 بقویت حسن بک با او در سلطنت خراسان نماند که در وقتل رسید چنانچه که  
 گذشت میسرز احسین در سلطنت مشتعل شد بعد از این که در خراسان  
 مخالفت نمود و مغلوب گشت در او افراسیاب پادشاهان از بک سلطان  
 اردت

اردت اولاد میسرز سلطان ابو سعید بیرون بردند و طبع در خراسان  
 میسرز سلطان حسین در سنه اصدی عشر و شصتیم بقصد دفع ایشان از به راه  
 بیرون رفت چون چند مرحله قطع کرد اجتناب در رسید در پست و بیختم  
 سناخی مشرف و سنجایه و فاتی یافت و غش او را به راه آوردند و در کیندن  
 مقبره خود ساخته بود در نین کرد و سوس و هشت سال چهار ماه در تمام خراسان  
 پادشاهی کرد و هفتاد سال عمر داشت در زمان سلطنت خود در نین سال  
 مغلوب بود قدرت بر تبار و سوارانی داشت همیشه چهار کس او را بر تخت  
 بصر که مردم بفرج می بردند از بسبب آن او چند کس نام یافته ایم بدیع الزمان  
 میسرز انظر حسین میسرز احوال این هر دو مذکور خواهد شد میسرز ابو الحسن  
 میسرز احمد ششم میسرز در جنگ از بک گذشتند و شاه غریب میسرز و حیدر میسرز  
 و ابراهیم حسین میسرز احمد حسین میسرز ابو تراب میسرز ابن حسین میسرز  
 اکثر در زمان پدر و بعضی بعد از زمان پدر وفات یافتند بدیع الزمان میسرز او  
 مظفر حسین میسرز پسران سلطان حسین میسرز بعد از پدر بشهر راه آمدند و بک  
 سلطنت نشستند چون یکسال از دولت ایشان بگذشت شایب کبکان  
 از بک نام و النور خراسان آمد و با ایشان جنگ کرد و ایشان را در محرم سنه ثلاثین



شده و تسخیریه منظم ساخت بدیع الزمان فرزند خود به عراق آمد و بیشتر از آن  
 نیاک میا حضرت علی پادشاه جهان و ارشد ملک سلیمان ابوالمظفر شاه اسماعیل خان  
 انار آمد بمهرمانه و نعلین امارت میرزا امش زکشت و بمیوه جگم بمایون در شب  
 غارتن تیریز منسل دادند هر روز یکبار دینار علفه او تعیین کردند و مدت  
 هفت سال در تیریز بود در سنه عشرين و تسخیریه که سلطان سلیم پادشاه در سنه  
 امداد اول مملو خود بروم برد و او در روم وفات یافت و مظلومین میرزا ابوال  
 کریمت در آنجا در سنه ثلث عشر و تسخیریه بعالم آخرت رحلت فرمود و میرزا  
 بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور در نوبت آخر که امیر تیمور بایران آمد در سنه ثانی  
 و عثمانایه میرزا عمر در ماوراء النهر حکومت داد و او مدت سه سال بحکومت آن  
 مشغول بود چون امیر تیمور از سفر شام و روم باور بجان مراجعت فرمود در آنجا  
 گرفت میرزا عمر را از سمرقند بقایع طلب کرد و او حکومت او بجهان ناسخ  
 روم و شام بدو تفویض فرمود و احکام فارس و عراق را تابع گردانید و بجای  
 حاضر نشوند و حکومت عراق عرب بمراد رش میرزا ابابکر داد و میرزا جهانشاه با او  
 بیخاد و در شام بعد ازین بدو سال و نیم چون قوت امیر تیمور در تیریز میرزا  
 رسا سلطنت آن دیار باسم خود کرد و میرزا ابابکر را از عراق عرب فرستاد و طلب  
 فرمود

فرمود و چون میرزا ابابکر در راه دوی میسر از عمر نرسد که او را گرفت و در قلعه  
 سلطانیه بند کرد و بعد از چند روز که تعیین کرده بسطانیه رفت و در آنجا  
 ابقول از بد چون آنشرفین آن خانه که میرزا ابابکر بمیوه بود در آمد میرزا ابابکر  
 پیش روی کرد و او را باد و کس دیگر بقتل رسانید و از بند پر و ن آمده قلعه و شهر را  
 فرو گرفت و این صورت در محرم سنه ثمان و ثمانیایه واقع شد درین وقت میرزا امیر  
 بر اصفهان رفته در کالیوش بود و میرزا ابابکر از سلطانیه بخراسان نزد پدر رفت  
 و میرزا بسطانیه آمد بعد ازین میرزا ابابکر پدر را برده شسته روی بجراق نیاخت  
 بشیر اندام و کفر فوج بدو محقق شدند و میرزا عمر درین وقت در آذربایجان بود  
 میرزا ابابکر از شیراز بسطانیه رفت جمعی که آنجا بودند قطعه تقیم کرد و در کاسه  
 برو جمع شدند آنکچک میرزا عمر کرد و مستوجه آذربایجان و اکثر امیران او  
 کردن شده نزد میرزا ابابکر آمدند میرزا عمر را قوت مقابله فاند بطرف عراق و فارس  
 نزد میرزا پر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر و بسران شمشیر امیر تیمور  
 که از جانب میرزا شاهرخ حکومت آن ممالک تعلق بدیشان داشت و از ایشان  
 استمداد نمود و میرزا ابابکر در آخر جمادی الاخر سنه ثمان که در تیریز زود برخواست  
 بر این میرزا عمر با عراق اولاد میرزا عمر شمشیر و نگرانی عراق و فارس را بکشد

بدو در جزیره آمدند میزرا ابابکر با نکر ناک ادب با بجان برابر رفت و در مدینه حیر  
 با هم چند سخت کردند چنانچه جهان نهر از سوار و پیاده درین جنگ کشته شدند و میزرا  
 ابابکر غالب آمد میزرا لوم مندر مشهور بخلسان رفت میزرا شایخ او را اعزاز و احترام  
 نموده است بر او و ما از زمان بدو شفقت فرمود چون در این قیامت گرفت میزرا  
 شایخ یابنی شد روز دوشنبه تا سه ذی قعدة سنه تسع و ثمانیا در مدینه حرام  
 با او جنگ دو شکرت یافت و بطرف غاب که عزت میخواست بسیم قندز در در  
 خود میزرا خلیل سلطان رود زخم تیری داشت دار و سنگان آخذ و در گرفته  
 نزد میزرا شایخ و ستاند میزرا شایخ طیب و جراح تعیین کرده حکم فرمود که او را  
 براه بردند و علاج کنند چون میزرا عیوب بقدر باط او در زدنات یافت در  
 پست و پنجم ذی قعدة سنه مذکور او را در پهلوی فخر زاری رفت کرد  
 میزرا ابابکر بن میزرا امیرانشاه بعد از نبرست برادرش میزرا عیوب را بجان  
 بر تخت سلطنت نشترت قرایه سفین قرا محمد ترخان که در آن ایام از مکر کویلیار  
 ابرقوات که یورت اصلی ایشانست آمده بود میزرا ابابکر دو بار با او جنگ کرد  
 هر دو بار مغلوب بگشت و در نوبت سوم پسرش میزرا امیرانشاه بر تخت غلام گشته  
 و این صورت در پست و چهارم ذی قعدة سنه عشر و ثمانیا در مدینه و بعد ازین  
 از طرف

میزرا ابابکر بیرون رفت و قرایه سفین بر آن مستولی گشت و میزرا ابابکر بجان  
 رفت سلطان عیوب بر آمده که حاکم کرمان با او مخالفت کرد بیستان افتاده و از  
 بیستان باز معاودت بکرمان نمود در حدود خیرت با سلطان و پس جنگ کرد  
 کشته شد و این واقعه در اواخر رجس نه احدی عیوب و ثمانیا در دست داد با چشم  
 در ذکر پادشاهان ترک قرا قونیلو و آق قونیلو و آن بر دو فصل است  
**فصل اول** در ذکر قرا قونیلو مدت سلطنتشان شصت سال اول ایشان  
**قرا یوسف** بن قرا محمد ترخان است قرا محمد از امراء سلطان و یس ایلیکانی بود  
 و سردار آن ایلیس قرا قونیلو بدو تعاضد هشته قرایه سفین در زمان امیر تیمور همیشه با او  
 کاری میکرد و در وقت که امیر تیمور در روم بود در عراق عرب مستولی شد سلطان  
 ایلیکانی را از این برون کرد چون امیر تیمور از روم با بد بجان آمد عراق عرب  
 برزاده نمود میزرا ابابکر او را بدفع قرا یوسف بختاد و مرستان و حکم فرمود که  
 فرزند دیگرش میسر زارستم بن عیوب نیز از عدنان بمد میسر زرا ابابکر عراق و  
 در زیر حلقه قرا یوسف رسیدند و با او جنگ کردند برادرش را علی را بکشتند قرا یوسف  
 از ایشان منفرم شد بجهت با دوشاه مهر او را با سلطان احمد ایلیکانی حکم  
 امیر تیمور بگرفت و بند کرد قرا یوسف را در این پسر متول شد بر بود اقامت

و سلطان آن بسرا بغر ز نری قبول فرمود بعد از آن چون جنود فاطمه  
بمهر رسیدند و ای سوخته از بند چون آوردند و تربت بیکر دند نه از سوار مکرمان  
کبا او بمهر خسته بود و جمع شدند و در باجان از بهرین که خسته تا کنار آفتاب  
صد و شصت و چنک مستعظان طرفه و او سر حد کرد و در سه معادگی غالب آمد  
و در آن راه اسباب از نیکو کارانش بود بخارت بر دند چون بر ریا بگر سید خیشان  
دینی امام بود و پیوستند و او قلعه او نیکو رفو آورد و غره جمادی الاول  
تبع و ثمانیای در جوانی بخوان با میسر را با یک بن میسر امیر انشا و مصافحه او را  
بشکت و بتریز آمد و در سنه عشر و ثمانیای میسر را با یک بار دیگر مدد و تیریز با قوا  
به سو مبارک کرد و معتقد بود بر شمشیر امیر انشا و همین چنگ بقتل آمد و قرا یوسف  
استیلا تمام یافت و بسر خود بر بود او را حکم آنکه سلطان احمد او را بجزوانه  
بود و سلطنت نعلک و تمام در باجان در ضبط آورد و بعد از آن متوجه دیار بکشد  
و قرا عثمان بایندری که حکم ابی بود و منزه ساخت و در سنه نهم و ثمانیای  
با سلطان احمد این مکان در تیریز چنگ کرد و او را گرفت و بکشت و عواقب و نیز با تصرف  
گرفت و یکبار دیگر قرا عثمان رفت و قلعه او منقلب شد در حصار گرفت  
عاقبت قرا عثمان با او در مقام تنزل شده الهی صلح کرد و قرا یوسف بکشت  
در سنه

۲۲۸  
در سنه عشر و ثمانیای با امیر شمشیر ابراهیم شیروان و کشیدین ملک حبیبانی  
مصافحه کرد و شمشیر ابراهیم را بار آورد و آمد بکشت کشیدین و با جمیع اقسام  
بکشت و شمشیر ابراهیم را ببهترین او داده خون بها شد و آنرا در دو بشیر و آن  
آب بهر بادشاهی و شمشیر ابراهیم بعد از این پنج سال دیگر در شیران پاد  
بود قتل رسد شمشیر ثمانیای بجوار رحمت حق سبحانه و تعالی بکشت  
پیش میسر را خیل بجای او پادشاه شیران شد و ایوسف در سنه  
عشرین و ثمانیای متوجه عوات شد و بی عارضه باز گرفت و سلطانینم  
و قرین و طارم و سواد نیز گرفت و در سنه اثنی عشرین و ثمانیای بمشرب  
رفت و در سنه نهم و ثمانیای میسر را شاه فرخ از خراسان متوجه او شد  
قرا یوسف نیز استقبال نمود و در او جان روز پنجشنبه فتم ذی قعدة سنه  
مذکور ره بر مرکب طبعی غاند و بکس بچند بگفت او بنده خست  
و فرزند آن او بکلام  
در آن حال حاضر بود و در شکرش متوقف شد و خزانه اش با غارت کرد و بکس  
و رفت شد که او را دفن کند او را در همان خراگاه که خفته بود در بالای کت  
بگذاشتند احادیثی ترا که خراگاه او را غارت کردند و جامه از تن او پاره  
کشیدند و بطرح شده طلا که در کوه شمشیر است که شمشیر میرید او را از کت

۲۲۹  
 بر زمین بگذرید و در میان حال بر سر بر روی زمین افتاده  
 بود بعد از آن اجتماع او را بطرف ارجش بردند و در مقبره اجداد دفن کردند  
 مدت سلطنت او چهارده سال و کسری قریب ششستادست بر بود افس  
 خان  
 او را سلطنت عقب کرده بود در زمان حیات پدر در گذشت بعد از او  
 سلطنت پسر خود کرد امیر اسکندر و میرزا جهاننشا احوال ایشان مذکور خواهد  
 امیر شاه محمد متوکل حاکم عرب بود امیر اسنان برک خود وفات کرد امیر  
 به دست برادرش امیر اسکندر بقتل رسید امیر اسکندر بن قریب سیف بیعت  
 مشهور بود و شجاع بود در طایفه قراقرم و نیکو سخن بشمارت او نبود بعضی  
 که قریب بود جمع شدند و او در روز و شب بنام بیعت و منقح بر سر سینه او و  
 و خانایم در حدود آن گردیدند که آنرا بخت خوانند با امیرزاد شایخ مصافحه  
 داد و در روز آتش قتال و جدال میان ایشان آتش قتال و شمشیر با طرفین  
 با هم میباشند و در روز با سر کوشش او نیز شمشیر میزدند و روز سی و اسکندر  
 منزه گشت و بعد وفات کریمت چون امیرزاد شایخ بعد از آن فتح بخراسان  
 مراجعت فرمود امیرزاد اسکندر به تبریز آمد و بهر سخت شدت و براد با جان  
 مستولی شد و در سب و عیشین و خانایم غزالدین شیر ملک درستان اور  
 راه

۲۳۰  
 راه اردبیل بگشت و در سنه شانزدهم و ثمانیامیه میرزا شمس الدین ملک اخلاص  
 بقتل رسانید و در سنه نهمین و ثمانیامیه سلطان احمد کرد را بقتل آورد و در سنه ششم  
 و نهمین و ثمانیامیه سلطانیه از تصرف مردم میرزا شایخ برون آورد و در سنه  
 میرزا شایخ دو نوبت بقصد قتل و قتل او با در بجان آمد در روز شنبه مقدم  
 سنه مذکور در خانه بیست و هفت با امیر اسکندر و میرزا جهاننشا جنگ کرد و در پی  
 و در روز آتش قتال و جدال بود امیر اسکندر دین نبرد و دستوری نمود که دیگر  
 مثل آن در آینه خیالی مقصور نخواهد شد و در آن چون طاقش فانی میاید  
 فرار کرد و در راه قراقرم نایبند در گذشت باز چون میرزا شایخ بخراسان  
 رفت در سنه اربع و نهمین و ثمانیامیه اسکندر ادرا بجان را در ضبط آورد و یکی  
 از مردم خراسان گفت نظم کنیزان را بر او جزرت شاه مملکت بگرفت و بگذاشت  
 در سنه سبع و نهمین و ثمانیامیه و میرزا شایخ باز بجهت و فتح او از خراسان  
 متوجه ادرا بجان شد چون بر رسید میرزا جهاننشا برادر امیرزاد اسکندر  
 متفق فی وجه بجزرت میرزا شایخ به برت و بغایت خنجر کشید و بچینی  
 امیرزاد شاه محمد علی لد امیر شاه محمد بسم و ایوسف و امیر بایزید انیلو که  
 از نظر او ادر کلان بود امیرزاد شایخ شد امیر اسکندر این نوبت بمقاربه

۲۴۱  
زادش فراغ خود و از از جهان بگذشت میسر ز شاهرخ با در با بجان آمد و سلطنت  
ان مملکت تا سر مدروم و شام بمیسر از جهان شاه تغلقین فرسود و نشان نمایان  
بمسر آن تغانان فرسود چون میسر ز شاهرخ در اوایل سر نه از بعین و ثمانایه  
باز بخراسان معاودت فرمود امیر اسکندر از روم مراجعت نموده در هو قیان  
بتریز با میسر از جهان شاه چنگ کرد شکست یافته بقلعه النجف گریخت و محصور شد  
و در آنجا روز یکشنبه پست بد بختم شوال سنه احدى و اربعین و ثمانایه بر دست پسر  
خود شاه قباد که با یکی از مملوگان پدر نظر بند داشت بقتل آمدند مدت سلطنتش شانزده  
سال بود میسر از جهان شاه بن قرایه سفین قرا اسکندر در رشتور سنه تسع و ثمانین  
و ثمانایه بحکم میسر ز شاهرخ حکومت او را با بجان یا فوت و در روز دوازدهم  
تزیاید پیروفت برادرش امیر اسکندر با او چنگ کرد و منزوم شده بقلعه النجف پست  
پسرش گشته شد چنانچه گذشت میسر از جهان شاه و پسرش بقصاص بد بگشت  
و مملکت میسر از جهان شاه را عاقد و او در سنه اربع و اربعین و ثمانایه  
بغزالی که بستانا رفت و فتح کرد و بعد از فتح میسر از سلطان محمد بن میسر  
با سق و در سنه تسع و ثمانین و ثمانایه بر عراق مستولی گشت و مردم افغانان  
در سنه تسع و ثمانین و ثمانایه بقتل آورد و بجمع قلاع و حصون بلاد عراق را

خراب کرد

۲۴۲  
خراب کرد  
کرد و در سنه احدى و ثمانین و ثمانایه که میسر را با پسر و فوات یافت میوه خراسان شد در افغان  
و ستین و ثمانایه با میسر را بر اسم بسم میسر از علا دوله چنگ کرد و منظر فرسود  
بر او نزول فرمود و در دین حال سلطان ابو سعید از بلخ متوجه شد و ضمیر  
جهان شاه رسید که پسرش حسن بود که در قلاع او را با بجان بگوش بود و بیرون آمده  
و بگریز را گرفته و یا غنی شده بنابرین میسر از جهان شاه سلطان ابو سعید مخرج کرده  
بعراق مراجعت نموده و حسن مملو را گرفته بمجلس ساخت و پسر دیگرش بر بود اوق  
که مملو فارس بد داده بود او بسندیده معاشش نیک کرد و در سنه اربع و ثمانین و ثمانایه او را  
از آنجا اخراج کرد و بغداد درستاد و چون بچنان عقوت میفود و حقوق رعایات  
مینکرد میسر از جهان شاه در سنه ثمان و ستین و ثمانایه متوجه بغداد و بر بود اوق  
مما حرو کرده و یکسال و نیم در بغداد نشست مردم در میان سخت از حال گذشتند  
و بر بود اوق در بغداد بگشود برادرش محمدی میسر از بشورت جهان شاه و صباح  
یکشنبه دوام ذی قعدة سنه سبعین و ثمانایه بر سر او رفت و او غافل  
و بصلح این گشته او را بگشت و میسر از جهان شاه بوتهیز آمد و در سنه اثنی و بعین  
و ثمانایه بقتل دفع حسن بیک که حاکم دیار بکر بود و به آنجا رفت و کاری از پیش نبرد

وزمست نزد رسیدن خود است که معاودت نماید و کوچ دادن احتیاط مری نداشت  
ارده و لشکر را در اول روز از پیشروان میگرد و خود تا آخر روز در بستر استراحت  
میخفت و بعد از آن از عقب لشکر گرفت حسن یک فرصت غنیمت داشت و در وقت  
که او و لشکر میرزا جهانشاه از پیشرو فته بود او خفته باهوت هزار سوار ممکن  
او زود آمدن میرزا جهانشاه در وقت که از کشته شروپانش محمد میرزا و یوسف  
میرزا گرفتار شدند محمد میرزا بقتل او زد و یوسف میرزا میگریزند و این واقعه  
در دو و اندر دو مریج الثانی سنه اثنی عشر و سی و شش اتفاق شد مدت سلطنت  
میرزا جهانشاه سی و دو سال مدت عمرش چنانچه در بعضی کتب مذکور شد <sup>سیال</sup>  
با او به بهتر نقل کردند و در نظریه مدفون ساختند میرزا جهانشاه مرزها اعتماد و  
بدخوی بود و در آن زمان با نازک بهانه میگرفت و شرح خود میداد و بر خیر و نیک  
اقدام مینمود و حسن علی بن جهانشاه بن قریب ایوبی سفید در قلعه باکو به مجوس و  
پروان آمد و نخواست با گرفت و قلاع و خرابی پست او بود و مواری یکصد و پنجاه هزار تومان  
بخش کرد و قریب پست هزار سوار بر وجه شدند و چون قریب پست پنج سال قلعه  
مجوس بود و دفاع او عمل یافته بود و تدبیر نداشت که وی چند سید جو در آن پست کرد  
و جوئی نام نهاد و امر او بر آنکه هر خود را بخوار و ذلیل گردانند و در اثنای این

حسن یک

حسن یک توجه آرد با جان حسن علی استخالفت در حوالی مرزها او از و خفت  
میوزند و منزه شد و سلطان ابو سعید از خراسان بسطانیه رسیده بود و نزد او رفت  
و جوئی بعد از قتل سلطان ابو سعید در عراق از اهل سواد حشام برو جمع شدند و در <sup>مدان</sup>  
با سپاه نظر که مقدم ایشان از غزو محمد بن حسن یک بود و مصاف داد و گرفتار  
در راه شوال سنه ثلاث و سبعین و ثانیه خود را گرفتار دولت قراقرق و یلیک با هر رسید  
**فصل دوم** در ذکر احوال قونیلو و ایشان از ابایندریه ششم گویند مدت سلطنت  
ایشان چهل و دو سال اول ایشان امیر کبیر ابو الزهر حسن یک بن علی یک  
بن عثمان یک بن قلیخ یک بن حاجی یک است پادشاه دانا و قاهره و صاحب کت  
و رعیت پرور بود و عدل و رفعت تمام و بهت و سیاست مالا کلام داشت تا غایت  
عمل او در استیفای مال و حقوق دیوانی قانون است خود بغیر قضایا و بهت  
میرسد و حکم بر پنج سوالت میگرد و شرح شد فیروز زمان عظیم کردن وقفه اسلام  
اعتبار تمام یافت با علماء و فضلاء شمرت و از تغیر و حدیث در مجلس عالی او  
میگردد و سادات و مشایخ را تعظیم و تکریم مینمود و هر را سید و زوال داد و ساجد  
و مدارس و رباغات ساخت پدران او در دیار بکر حاکم بودند و همیشه با دو در دانا  
امیر تیمور بطریق موفوت سلوک میداشت جدا و قراغمان در سفرها امیر تیمور را

۴۴

مختلف قزلباش و سپهسالار امیر اسکندر و میرزا جهان شاه که پیش از ایشان مخالف ظاهر  
 می شود بعد از میرزا جهان شاه و حسن بیگ با در با بجان آرد و حسن علی سپهسالار جهان شاه از فرار کرد  
 و بدست سلطان ابو سعید رفته احترام یافت و حسن بیگ نیز از دست گرفت و در با بجان  
 در بند آورد سلطان ابو سعید از عراق مدینه آمد و بجان شد چون بمیان نزل فرمودند  
 به تیر زدن حسن بیگ در تیر نشسته بود معالده بود اگر در کسب ایشان نبود  
 حسن بیگ را ایلیان با دردی سلطان ابو سعید فرستاد و معوق قدرت تیرم را با اجداد  
 باز نمود و عیال قزلباش و اولاد و اخقا را و شرح داد و الی غیر صلح کرد  
 برین نفع که در با بجان بجلدوی آنکه دشمنان ایشان را نداخته بدو گذارند  
 سلطان ابو سعید قبول نکرد بقرابان رفت حسن بیگ چون دید که سلطان  
 ابو سعید در مقام غرور و نخوت و بجزرت و از صلح نا امید شد در مقام مخالفت  
 درآمد و راه مسدود ساخت و مردم شهر و آن نیز با حسن بیگ موافقت کردند و وقت  
 باز گرفتند که حقیقی مضطرب شدند و قحط عظیم در اردو این بدیدگشت  
 چنانچه چشما بادشاهی دو انزده روز جو نخوردند سلطان ابو سعید امیر زیور سفیر  
 که امیرالامرای با سرداران لشکر بمقابل حسن بیگ فرستاد و حسن بیگ ایشان غالب آمد  
 و امیر زیور گرفتار شد و حسن بیگ بمردود او و حقیقی نزل نمود سلطان ابو سعید  
 منزلی

منزل گشت و کس نزد حسن بیگ فرستاد انتماس صلح کرد حسن بیگ چون  
 میداشت اردوی او پهرین از شده و کارش از دست رفته صلح قبول نفرمود  
 سلطان ابو سعید بعزم فرار از اردوی خود بیرون رفت حسن بیگ  
 اردوی حقیقی نزل کرد پهرین نزل بیگ سلطان ابو سعید رسید و او را گرفتند  
 حسن بیگ در بعد از سه موقوف گشت بعد از آن حسن بیگ امر او را که حقیقی بیروت  
 عمل کرد و ایشان را در خدمت یار کار محمد بخارسان فرستاد چنانچه در احوال او  
 نذکره شد و عراق و فارس را که آن بهر طرف حسن بیگ آمد و این واقعه در ماه رجب سنه  
 نصد و سی و هفت و ثمانیة بود قح انجام میداد چون استقلال تمام یافت در او آخر سنه  
 سنه و سی و هفت و ثمانیة و قدر و کم کرد در حدود دوازده بخان در روز دوشنبه تاج  
 رجب الاخر سنه سی و هفت و ثمانیة با سلطان محمد پادشاه روم چنانکه در وقت  
 یافت به پهرین نزل بیگ را چنانکه گفته شد حسن بیگ به تیر زدن لشکر روم از معوقین مدینه  
 سلطان محمد بزم معاودت کرد حسن بیگ را اولین ستم اعدای و ثمانیة بکر حستان  
 رفت و سادات و اعیان و مشایخ قلم در راه کس که در سوادغانی داشت بکر حستان برد  
 و بسیار از ولایت کر حستان فرسخ کرد برده بسیار گرفت هر یک از سادات  
 و اعیان را از آن بصره داد و به تیر معاودت فرمود چون یازده سال و کمرنگی در

بسربردن و شعیب فطرس انش و ثمانیة و ثمانین در تبریز وفات یافت در باغ مدرسه نصیریه که  
 ارشاد آن رفیق نشد حسن بیگ مفت پسر دوازده ساله محمد در سنه اثنی و ثمانین و ثمانیة  
 غاندر سلطان خلیل یعقوب میرزا امیر احوال این زمانه که در خوارزمیه سفی بیگ  
 زنی بیگ مقصود بیگ در جنگ روم کشته شد سلطان خلیل بن حسن بیگ  
 پدر سلطنت نشست و دیار بکر برادر خود یعقوب بیگ که در عراق مراد این جهانگیر که  
 عو پسرش بود در سنه ثلث و ثمانین و ثمانیة یا غنی ثه سلطانیة آمد و با مقصود بیگ  
 بزنا که از امرای سلطان خلیل بود جنگ کرد و غالب آمد سلطان خلیل از تبریز اینک او  
 کرد مراد بیگ از فرار کرده بقلعه فیروزه که در وقت حسین کیان جلاد اول که حاکم  
 آن قلعه بود او را بقلعه برد چون مردم سلطان خلیل ببار قلعه رسیدند از او بگریز  
 باغ امیر که مراد بود و در پیشان داد در روز دوشنبه چهارم ربیع الاول سنه  
 مذکور که بکشند و با ایشان از خرقان نزد سلطان خلیل او در نزد دیون انشا جنده  
 رسید که یعقوب بیگ در دیار بکر یاری شده و با دو با بجان آمد سلطان خلیل از خرقان  
 بخزم رزم او متوجه او را بجان شد و روز چهارشنبه چهارم ربیع الاخر سنه مذکور  
 در روز خانه خلیل با یعقوب بیگ جنگ کرد بعد از که شش ساله کشته شد مدت  
 سلطنتش شش ماه و نیم یعقوب بیگ بن حسن بیگ بعد از قتل برادرش سلطان  
 برقرار

برقرار گرفت سیور غلام مناصب که پدرش پسر دوم داده بود و انصاف بود و شعور  
 شاعران و نبوت تمام دهشت شعرا در دولت او روزگاری از اطراف و حوض  
 و قایم و بدیع بیگ او گفتند به بنیز فرستادند در زمان او در پش بیگ که امیر الامرای است  
 بطبع ملک یار بگر آمد و بدرت شکر یعقوب بیگ که در رمضان سنه که در بقتل آمد  
 در او امر شویور سنه سه و ثمانین و ثمانیة یا غنی بیگ که امیر الامرای بود با پادشاه یاری  
 شد یعقوب بیگ که در سنه مذکور بقتل آمد و در او امر شویور سنه سه و ثمانیة یا  
 پسر بیگ که امیر الامرای بود با پادشاه یاری یعقوب بیگ که در سنه مذکور با بیگ کرد و او را  
 بکشت چون ده سال از سلطنت او بگذشت در سنه ثلث و ثمانین و ثمانیة  
 قوت ربیع الاربعات حضرت سلطان اعظم خاقان اسول اکرم و متران الطمین  
 طواعیه فی الارض الدایمی الخیر فی السلطنة الی الایة والهدایة شاه الخیر  
 سلطان حیدر الحینی الصفی تی تعبدت به بغوانه و امکنه علی فرادیس خانیة شکر  
 بشیران کشید فرج بیاب پادشاه آن دیار از یعقوب بیگ تمنا نمود یعقوب بیگ راه  
 علاج میداد کم کرد و با آنکه پسر خانی علی حضرت شاه حیدر بود قطع ملامت کرده  
 سلطان بیگ بخیر با آنکه بسیار بعد از فرج بیاب و مستان تا حدود تبریز بظفر  
 الطاف الهی جنگ کرد و در آن حضرت بفرستادت فایز گشت پس از آن یعقوب بیگ



یعقوب بیگ شازادگان آنحضرت را که بر یک نامستان بادشاهی بودند و قهرمانان  
 بجای آن که در قهرمانان بنوعی و عدوت و دودمان من تقوی که خلاصه  
 اهل عالم و زبده بنی آدم اند و بچشمی که کینت لاجرم یعقوب بیگ از عمر بستم  
 نیافت و لاجرم عنقریب شمشیر افرات در اوان جوانی سال عمرش بسوی نایب  
 در عادی عشرت سعید غانایه در یورت سلطان بود و قایل که در این  
 گرفته بود و فایزت مدت سلطنتش و از ده سال دو ماه بود و قبل  
 از وفات او بدو بیستم برادرش یوسف بیگ مادرش نلیه قشاق تون از عالم حلت  
 کرد و شاموی را در وقت گفت نظم از یوسف نشان دیدم از یعقوب بیگ  
 نیز آنرا که شاد شد یعقوب بیگ یاری و جانی این را با من را بنظم آورده  
 من ملن نشوق یعقوب بیگ یعقوب بیگ وقت و روز یعقوب بیگ  
 برنج که ملن از غم یعقوب بیگ سید هر که یعقوب بیگ از غم یوسف نکشید او ابواب  
 اخراجات سد بود و در بغیر از مال است از غیرت مطالبتی بنوید بایستغیر  
 بن یعقوب بیگ بن حسن بیگ بعد از فوت پسر بر سعوف خلیل و صلح سلطنت بر قهرمان  
 چون که در یک روز ماه او را پادشاهی قبضه اقتدار موی خلیل در آمد جماعت  
 بایند رویه دیگر ابا که در وقت موی خلیل ساختند درین چند روز سیح بن حسن بیگ  
 پادشاهی

شاهی بر داشتند و با موی خلیل امر او صلح در یورت سلطان بود چنگ کردند و  
 مغلوب گشتند و مسیح میزدار با بسیاری از بایند رویه و چمن که با ایشان تنفق بودند  
 بگشتند که رسم بیگ بن مقوقه و بیگ بن حسن بیگ او را بقلعه الخفق بند کرده بودند  
 و احمد بیگ بن اغلو محمد بن حسن بیگ بود که در خیمه و بعد از چند سال صلح کرد  
 مذکور و خواهرش در برادرش محمد بیگ بن اغلو محمد بعراق آمد و شکر بر وجه شاد  
 و با تمام شاه علی بیگ بر ناک سلطنت نشست بایستغیر مزاد و خون خلیل شکر  
 این چنگ بجهت بیگ کرد و در باطل آتا بیگ از حدود در جزین بهم رسید در حریف نظم  
 واقع شد بایستغیر مزاد غایب شد محمد بیگ و شاه علی بیگ بقتل او نوبت بعد از این میان  
 در دیار بیک با موی خلیل مخالفت نمود و موی خلیل بغیر دفع او متوجه دیار بیک گشتند  
 میان و یقین قطع و آن عمار بر وقت بعضی امر از جانب موی خلیل ذکر و آن شد و  
 بایستغیر مزاد باطراف سیمان بیگ بر موی خلیل درین چنگ گشته و سیمان بیگ حاج  
 اختیار گشت و به بریز آمد و این وقایع در آخر شهریور سنه رستم و ثمان ماه  
 پیوسته بعد ازین ابیه سلطان بایند و با اتفاق شکر قاجار بایستغیر مزاد  
 شد و با اتفاق بیگ رسید سلطنت موی خلیل بایستغیر مزاد بیگ بن مقوقه و بیگ بن حسن بیگ  
 از بند برون آوردند و پادشاه ساختند و باقی سیمان بیگ متوجه بریز گشتند

۲۴۱ اکثر امداد که میل ایشان کردند سلیمان بیک را قوتیست مقابله نماید بیک  
 که بخت و در باخا هم دست یورش با یدر بقتل آمد و بسراش آنچه با خاندان  
 عظیم ایشان حیدری کرده بود در سیه مشغول اگر بیکشتر در بدو کار  
 بگردون کردن رسد زهره دار زمانه نکرده و فرود آمدش بنعلند خویش  
 نکرادش باینستقر میرزا نردجدن علی داد خود و فرخ باینستقر و آن زوت تتمه  
 احوال او در خلال احوال رستم بیک آید رستم بیک بمقصود بیک  
 بن حسن بیک بعد از انهم باینستقر میرزا سلیمان بیک در شهنشود سید و سیدین فغانی  
 به تیر آمد و تخت شست بادشاه بخشند بود و سید و خانی بسیار بمرم و چون  
 یک از سلطنتش بگذشت که سه حاجی بایند در شهنشود سید و سیدین فغانی  
 در اصفهان با او یاری خند رستم بیک عراق آمد بعضی امرار بدفع که حمله بر آمد  
 فرمود ایشان کار او در حدود قسم کفایت کردند و او نبرد رستم بیک فرستاد چون  
 در آن اوقات از کار کیا میرزا علی پادشاه کیلان مخالفت ظاهر گشته بود و بعد الملک  
 سیدی که مقدم امرای کیلان بود بعضی از بایندریه در قزوین و روی بقتل او در قزوین  
 غارت کرده بود و بعد از او سلطانی را با شکر قاجار بستم کیلان فرستاد و براسیه سلطان  
 از حواله قزوین گذر گشته در کوه لاد در بستم نزل فرمود و سید الملک از قزوین فرار کرد  
 شکر قاجار

قاجار تمام الحاکم بود بار که بقلع آباد شاه کیلان داشت غارت کرد و بسیار  
 از شکر کیلان را در ماه رمضان سنه ۸۰۰ که در بقتل او در قزوین فرستاد ایشان شکر قاجار  
 رستم بیک بعد از این جمله واقعه فتنه باینستقر میرزا که از ششبر و آن خروج کرده بود و با بد  
 معنوت فرستاد و نوایکامیکار شاه زاده عالیقدر ماه آسمان سلطنت انقباه  
 سلطان علی پادشاه بن سلطان حمید را از قلعه اصفحان بفرار در آن فریج گمان  
 پروان آورد و باینستقر میرزا سلطان علی پادشاه و غازیان نظر بیاورد و فوت  
 میان امرای رستم بیک باینستقر میرزا مقابله و مقاتله واقع شد و فوت دوم در  
 حدود کبک و بروج باینستقر میرزا در جنگ گرفتار شده بقتل آمد و در بروج  
 بن یعقوب کشته شد و مقتول شد بعد از این رستم بیک از نوایکامیکار سلطان علی پادشاه  
 و موطنه فرستاد سکا و متواتر گشت و اندیش عذری داشت سلطان علی پادشاه از آن  
 واقف گشته بجانب اورد بقتل توجه فرمودند و قتل رستم بیک یاد شد باینستقر  
 با حینی بیک علی خانی که هم خانه رستم بیک بود و در آن بسیار بقصد سلطان علی پادشاه  
 بار دجل فرستاد ایشان در حواله اورد بقتل با سلطان علی پادشاه و غازیان خطاب  
 چنگ کرد و سلطان علی پادشاه بدرجه شهادت رسید و غنای سلطان علی پادشاه  
 و حسین علی خانی هر که در محل کشته شد نو بسمت عمل بفرستاد کشته شد و در فتنه

نو ابی کاتب حضرت اعلی بادشاه دین پناه شاه <sup>بادرخان</sup> <sup>محمید</sup>  
 بکیلان تشیر نفوس بود نزد کار کیا میسر را علی بادشاه کیلان ایشان را  
 بقدم تجمل و تعظیم استقبال فرمود در خدمت و اغراضه ابی حضرت اعلی  
 از روی عفا و اخلاص اجتهاد معذور استم بیک را ایلی نزد کار کیا میسر را  
 بطلب نیو ابی نامراد بادشاه کشور گشایر ستاد کار کیا میسر را علی در حفظ  
 نو ابی کار شای افرو دایلیجیان رستم بیک جواب داده گسیدی بعد  
 ازین چون از سلطنت رستم بیک بنجال بگذشت در ششم در شهر  
 اشغی و ستغایه احمد بیک بن از نو محمد از روم برو خروج کرد چون ایچینه  
 بعراق رسید بن بیک علیخانی عبدالکیرم بیک لدر را که از خاصان رستم بیک بود  
 دو مدد و سلطانین بقتل او در دروغه رمضان سنه نکرده خطبه سکه بنا آید  
 که برادریش بود کرده دو نوبت میان رستم بیک احمد بیک مقابله و محاد به  
 در نوبت اول ابید سلطان از رستم بیک و کردان شد بطرف احمد بیک  
 رفت و منزم گشت و از آب آریس عبور نموده بطرف کرچی رفت احمد بیک  
 بدین طرف آمده در تبریز نزول فرمود در نوبت دوم در ماه ذی قعدة سنه  
 نکرده رستم بیک دست افتاد و بقتل رسید قریب شش ماه <sup>سالی</sup> <sup>بادشاهی</sup> کرده  
 احمد بیک

احمد بیک بن از نو بیک بن حسین بیک بعد از قتل رستم بیک سلطنت <sup>متمکن</sup>  
 گشت بادشاه رعیت پرور بود در اندک زمان که او بادشاه ابو دیوباب  
 اخراجات بنویسند و دستگیر هیچ فریده را یاری آن نبود که برک گای  
 تو انداز رعیت گرفت از ملای و منای و شهر خراجتیب می نمود در تفریح <sup>شیر</sup>  
 شیر نفوس قوت دین میو میگرشید و عطا و فضل را تو عظیم و کرم میفرمود در می <sup>گرفت</sup>  
 کوی علی بار و اتعق شد و خود به ان دانی رسید شیخی داشت که او را تفریحی <sup>اعمال</sup> <sup>فشد</sup>  
 احمد بیک را او بطریق ارادت و ادب سلوک میگرد و از سخن او تجاوز نمی فرمود اما <sup>امساک</sup>  
 بر طبیعت شیخ بادشاه غالب بود در اجرای عبور سالات و اورالت که با او <sup>امداد</sup>  
 و انعام او و سلاطین ماضی که بمردم انعام فرموده بود و در مضایقه می نمود <sup>و این</sup>  
 بریشان مباد که نیامد لاجرم دولت بر رویا بنده ایام سلطنت او دود <sup>چر</sup> <sup>سید</sup>  
 احمد بیک از عناد ام ایمن بنو حسین بیک علیخانی را که دامادش بود در ماه <sup>دول</sup>  
 اشغی و ستغایه با چند کس دیگر از ام بقتل آورد درین اثنا ابید سلطان <sup>الی</sup>  
 کرمان داد و فرصت غنیمت دانسته خود را بعزم کرمان از تبریز بدین <sup>اخذت</sup>  
 دین رسرفت در راه با اتفاق حاکم آن دیاب بنزاک یاغی شد بادشاه <sup>این</sup>  
 سخن گاه شد بعزم دمع ایشان در مرتان انگ عراف کرد ایشان نیز <sup>شیر</sup> <sup>از</sup> <sup>اندک</sup>

۲۴۵  
مایه سپاه قتل کردند در عهد و خواجه حسن باغ فروردین چهارشنبه بمقدم  
برج اقلان سنه ثلاث و تسعایه بنم رسیدند و در جنگ کس کردند احمد بیک  
کشته شد و شیخ مشهور بنقطعی اسدی بسیاری از خاقان و زین جنگ  
کشته شدند بعد از قتل احمد بیک دولت آق قویلی روی در آن خطاطی  
و اتفاق ایشان بنفعا تبدیل یافت در آن وقت از نسل حسن بیک <sup>بنام</sup> بیک  
در طایفه مانده بود و در سلطان احمد بیک <sup>بنام</sup> بیک پیشروان بود و الوند بیک  
یوسف بیک در آذربایجان و برادرش محمد یوسف بیک در بام اوراق  
و طبقه بایندریه ساوقه شدند و هم یکی ازین پادشاهان در ابدان سلطنت  
نبرد شد و شرح حال بیک گفته میشود الوند بیک بن یوسف بیک بن بیک  
چون ابی سلطان احمد بیک را بگشت در آن وقت از پادشاهان ابدان کشته  
او بنیو ابی سلطان سکه و خطبه بنام سلطان احمد بنام بیک در طوعه ال حکام  
بنام او فرستاد و با او در باجان رفت قبل از رسیدن او بدانجا او  
تاسم که حاکم دیار بکر بود رسیدی بیک بایند با طایفه الوند بیک  
سلطنت فرستاد و دو جمعی دیگر سلطان مراد از شیردان بدون  
کردند با ابی سلطان در مقام مخالفت بودند ابی سلطان با ایشان  
چنگ

چنگ کرد و غالب او سلطان مراد را گرفته در قلعه رو سین در محبوس ساخت و  
مادر او را در نواح او و بالوند بیک ابتیاح او صلح کرد الوند بیک را در  
بهر بر آورده در لو آخر شیوه رسانند و تسخایه بر پشت نشانند دعا بکارت  
الوند بیک و مال او در حلال احوال سلطان مراد خواهد آمد محمد بیک  
بن یوسف بیک بن حسین بیک جمعی از اماره او را در عراق پادشاه کرد و ابی  
بالوند بیک بقصد دفع ایشان از آذربایجان بعراق آمد چون بمردود  
رسید محمدی میسر زار کرد و بقلعه استنزد حسین کیا چلاوی رفت  
ابی سلطان الوند بیک در قسم قتل کرد فرستاد و بعضی اماره او را در  
دفع محمدی میسر زار گذاشته در آذربایجان محمدی میسر زار با اتفاق  
هملاوی شیخون بر سر امان که در و رامین بودند در ایشان از امیر فرستاد  
ابی سلطان الوند بیک از قسم پاد بجان رفت محمدی میسر زار در عراق تو کرفت  
و شکر سپار از ترک و کیک و جمع شدند و با ابی سلطان و الوند بیک  
در ماه شوال سنه اربع و تسع مایه چنگ کردند غالب شد ابی سلطان  
درین چنگ کشته شد الوند بیک بمردود دیار بکر رفت و محمدی بیک در تبریز  
نزدول فرستاد درین اوقات برادران ابی سلطان مراد را از قلعه رو سین

۲۴۷ برون آورده بی نهایت بر سر نهاده یک برنگ بردند و در آنجا او را پادشاهی  
 برداشته محمدی میسر از اندام ریای جان جد دفع فرستند ایشان بعراق آمد و سلطان  
 مراد نیز از فارس آمد که در آنکه از هر دو اصفهان شدند و سپس  
 و تسبیح جرب عظیم واقع شد و محمدی سزا یافت که سید سلطان مراد بن  
 سلطان یعقوب بعد از این از عراق و فارس متولی شود و الو نزدیک را در آن  
 با سیر سلطنت خود رفت درین اثنا شخصی سلطان حسین نام با بجای آنکه سزای  
 چنانکه بن قریه سفارت در ادربایجان خروج کرد و شکستبار بر وجه  
 و الو نزدیک در شهر رسیده تسبیح با او و مجامع نمود و غایت سلطنت  
 بدست افتاد بقتل رسید پس ازین در اوایل شهر رسیده و تسبیح الو نزدیک  
 و سلطان مراد آنک یکی که در تند در حدود قزوین و ابر بر یکدیگر کشید  
 مردم در میان ایشان از صلاح سخن گفتند بدین نفع عراق و فارس سلطان مراد  
 بشود ادربایجان و دیار بکر الو نزدیک را طریقی بدین راهی شده هر یک حکمت خود و معاود  
 کرد و سلطان مراد در جمادی الاخره نیکو ره بقزوین آمد الو نزدیک که سزای  
 بعد ازین نیز بیچاره شد و ظلم و ستم و مطالبات عنفی در اطراف ممالک شیعه صورت  
 در آنها مسدود گشت و پس ازین قحط و وبا بگردید و خلق بسیار ازین  
 مملکت

و مدت طاعون نهلاک شدند و رحمت پریشان متوقف گشتند مردم جلای وطن کردند  
 و احوال عالم دیگر که تشنه آنکه نسیم غایت الهی از رحمت رحمت الهی متناهی  
 بر فضای عالم وزین گرفت و ششمنه انوار آفتابها کتاب نواب کامیاب  
 اسلی حضرت شاه دینی بنام ابو المظفر شاه اسمعیل بهادر خان  
 از مطلع سلطنت و اقبال طلوع یاقوت و عایف زیت نفرت شایع  
 محبت عنایت بر مغارت اول عالم از اخوت و امر از اول اقتدار از غایت  
 عالی مقدار در اوایل شهر رسیده و تسبیح در حدود پنجون  
 با الو نزدیک و طایفه آفتاب چنگ کردند و الو نزدیک پریشان و مغلوب شد  
 فراد کرد و مملکت ادربایجان بتصرف غازیان طغوزشان در آمد و امالی  
 آن دیار از جوهر و ستم بر کلان به سامان مخلص شدند و انوار عدالت  
 نواب کامیاب الطال فانج البیالی گشتند الو نزدیک تدلیس کرد آن  
 میکشت تا آنکه بغداد رفت و از بغداد بدیاری بگریه افتاد و دیار با با جام  
 دل چنانکه بیک که مدت و ای انجام داد و سلطنت باسم خود کرده بود  
 چنگ که در حدود دمار دین غائب شده و بسطنت نشسته بعد از چند  
 وقت در شهر رسیده عشر و تسبیح در آنجا فایز تسبیح از آن

رایت جلال نشای بعین غایت الهی بجزایق حرکت کرده  
روز دوشنبه پرت چهارم ذی الحجه سنه ثمان و تسعمایه در حدود دیران با  
مراد بخار به قسر نمودند و قسرت یافتند سلطان اربط و شیراز گرفتند و باقی  
ببغداد نزد بار یک یک برنگ که مدت حاکم آن دیار بود در وقت و بخیال آن  
و برای بستر دو و چون نواب کامیاب حضرت علی در شهر سنه السبع  
عشر و تسعمایه بیجانیت او عیبی چه قسر نمودند سلطان اربط و دیگر دولت  
نیز در سنه عشرين دستهایه بیدار بگرفتند و در آنجا بگرفتند لشکر طغیان بقتل رسید  
و دولت طغیان او قویله سپهری شد باب ششم در ذکر سلاطین از بگفته نسل  
نیز خان بن جنکیر خان که بعد از سنه عشرين و تسعمایه بماورالنهر خراسان آمدند  
اول ایشان نشای بک خان بن بود او بک ابو الحیثم خان است در  
ایرج و تسعمایه سلطنت ماورالنهر از دست اولاد امیر تیمور بیرون بردند  
نه سال در آن دیار حکم کرد سلطان حسین میرزا که پادشاه خراسان بود و قسرت  
یافت و پسرانش در خراسان با هم اتفاق نداشتند و هر یکی در مملکت حاکم  
بودند و اطاعت بکدر نمی نمودند و شاهای بک در مروج سنه ثمان و تسعمایه  
نکر خراسان کشید و با مروج الزمان میرزا و مظهر حسین میرزا که بسططنت

دستین

دستین کشید و دزد جنگ کرد و قسرت یافت که مقدم اولاد سلطان حسین  
بود و بخواه که عزت و دیگران بعضی از دست نشانی بگفته شد و در بعضی  
وفات یافتند و نشای بک خان در سلطنت خراسان تمکین گشت چون سال  
ازین تاریخ بگذشت نواب کامیاب حضرت اعلی شاه دین پناه از مظهر شاه  
بهادر خان حسینی صفوی نکر خراسان کشیدند و او را در روز جمع ماه عشرين  
شعبان سنه ثمان و تسعمایه در حدود مروج بگشتند و بر تمام خراسان  
مستی شدند که جو بختی خان بعد از قتل نشای بک خان چون آنست  
دور تو را ایشان چنین است که هر کسی از نژاد است پسر خان شود در مروج  
بهادر شاه سید و قریب پرت سال سلطنت کرد در زمان او میرزا محمد  
اصفهان که بیخیم نانی معقب بود و با بعضی از امیرانی نامدار در سنه ثمان و تسعمایه  
تسعمایه بعزم تسخیر مروج و مازندران و طاق بلخار جمیع مروج و مازندران را  
که پادشاه حدود دزدید و در ایشان ملحق شد و با اتفاق از آب امویه عبور کردند  
در بلده و شش مروز غارت و قتل عام نمودند و بعد از آن در حواری بحدوان بانکر  
از بکر عبید سلطان که یکی از اعظم آن طایفه بود در روز شنبه نهم رمضان  
چنگ کرد و در شکر یافتند میرزا احمد که بر شکر بود و با چند میر معتمد و جنگ

کشته شد پس ازین در شهریور سنه ۸۰۰ خورشیدی و تسبیحی به بیس سلطان تحریک نمود  
تا که جوینجی تمام خانان از یک بخراسان آمدند و در روز آباد جامه ای با یک سیاه  
ایلی حضرت پادشاه زمان خاقان سیمان مکان سلطان ابن سلطان  
ایلی المظفر شاه طهماسب خان خلدانه ملکه سلطانیکه در وقت یافتند  
بماورالنهر که پیشد چون بدان دیار رسیدند که جوینجی در سنه مذکور و در وقت  
عبیدخان بن محمد خان که برادر زاده شاهی بکفران بود و بعد از  
ایلی سعید خان در ماورالنهر پادشاه شد و او بکرات و مرآت در زمان  
سلطنت که جوینجی را به سعید در زمان سلطنت خود بخراسان و میان  
او و امیران حضرت ایلی محاربات رفت به واسطه فتنه و اکثر بخراسان  
و ولادت روی بجزایب نهاد مردم بسیار تلک شدند و هر وقت که  
توایک میایستند نفس متوجه او می شد و ماورالنهر میرفت تا در راه  
شوال سنه ۸۰۰ و تسبیحی به در بخارا و قات یافت عبیدالله  
خان که جوینجی خان بعد از عبیدخان بیاد شاهی ماورالنهر رسید  
و پادشاه پادشاه بود و تسبیحی به در گذشت عبداللطیف خان  
بعوازه عبیدالله خان بسطرت رسید و او نیز بهیم که جوینجی خان است و  
حالا که

حالا که سنه ۸۰۰ و آذربایجان و تسبیحی به پرت در ماورالنهر پادشاه است  
و تسبیحی به پرت در ماورالنهر پادشاه است و در زمان پادشاه  
رضیحه علیهم صغیر به خفام الله بالانیه ارجلیه القدسیه و الذوره الترمذیه که  
مقصود و اصل ازین تالیف نهمه آذین و بتیم و ماثره عبیدالله بن  
الکمان سلطین عظیم الشان صغیر به و خه اقایان زویج المکان سعید  
پادشاهانه بزرگوار و نشانان کامکار عالیقدرند و بفرموده و مندرت  
ولایت سلطنت صغیر و معقول بود و در وقت صفات کمال اوله و  
جلال ان جمیع پادشاهان عالم و مسوان بن آدم استی و ممتاز نرا و نیت  
عظیم صلیوات من ربهم و اولیای مالمردون و بسبب سیادت  
این طبقه علیه جناب بجز فیصل ایراد خواهر یافت بحضرت امام زین العابدین  
کاملیم صلوات الرحمن و سلام علیه میر و سبب هدایت دولایت ایشان بحضرت  
سلطان طریقت و برهان حقیقت و طباق سلطان شیخ الحقی  
والدین ایلی اسحق قدس سوره ستر الخیر که بعد از این طبقه علیه است  
می بیند و محفرت در طریقت ارادت بحضرت شیخ حاج الدین ارباب  
کیلانی دارنده رحمة الله علیه و وقت شیخ زاهد در دستار و کیلان

ششمین و قیام یافته و هجرت فرزندت و سلسله حضرت شیخ زاهد است  
 مشیخ کریمی حضرت امیر المؤمنین امام المتقین و یعقوب الدینی علی  
 ابن ابیطالب علیه السلام علیهم اجمعین که سرشته امامت است  
 آنحضرت در زمانه پادشاهان مغول چنانکه در طایفه مغول  
 بر آنحضرت اودت و اعتقاد تمام یافته اند و بسیار از آن قوم را چنانچه در تاریخ  
 کزیده مذکور است از این مردم با نام میرا شش در تاریخ مقامات قدسیه  
 و کرامات علیه و ولایت رفیعیه و ریاضات و بی بدایت آنحضرت بجلدات برد  
 و کتاب موفقه المعنی از موفعات این ابرار از آنحضرت است آنحضرت بعد از آن  
 صبح در روز شنبه دوازدهم محرم سنه خمس و ثلاثین در سجده در درمان  
 پادشاه سلطان ابوسعید خان پسران جایتو سلطان محمد در دارالارشاد  
 که از منشاء خلف صدقه ایشان حضرت مرشد الکاملین و سلطان محققین  
 قطب الاولیا شیخ صدرالدین موصی است و طایفه اهل ایمان و متقدم علیان است  
 مدعی شده اند و اول پادشاهی که ازین دو دمان عالیشان بود جایتو که  
 به الذی جعلکم خلایفی فی الارض و رفع بعضکم فوق بعض فربما جات  
 به تمام ملک ایران حکم فرمود و بر تخت سلطنت و میر خدایان  
 و صعد

و صعد یافت و بر اعدا غالب آمده و دشمنان را قدحی کسوداران زمانه و  
 کردگشتن دوران بخار نعل مرکبش تو تیا ساد و جسم کشیدند و ملوک اعتراف  
 به درگاه غوثی استیجابش بجای غلامان که بستند و او کلمه اب حضرت اعظم  
 صاحب قرآن سلاطین جهان خسرو پادشاه نشان رفیع ریاضات عدل است  
 حاجی انارچو در وطنیان شهر شاه گشته رستان ماسط بساط امن و ایمان  
 الموفق من الله العزیز العلی مغیر السلطنه و الدینار و الدین ابی الخضر شاه <sup>الشیخ</sup> <sup>الکامل</sup>  
 الحین معول ان الله برهانه و نعل و نعل بالمرثه مینه است و آن حضرت پادشاهان  
 در نهایت عظمت و جلال و شایسته ابدت و کمال و در شجاعت و در داناگی و مصلحت  
 بر تیره بود که باند که سپاه بر آمدند از سواد تاضی در شکارگاه تنهن بگشتن مشیره  
 بلندگشت تاضی و کلام در نظام حکیم و در ویس مناسبت این حالت <sup>شعب</sup>  
 بنحو خیر ان شکار ویند دودام در زمین و ریش ز او از گوش <sup>چنگ</sup> <sup>من زور</sup>  
 برود دل شیر چنگ بلندگ در علابت و مهابت چنان بود که ارکان دولت  
 و ایمان حضرت را در بارگاه رفیع غنی و رفعت بار نمود و اعظم سلاطین  
 در مجلس غنی زهره گفتار نه همان در نشان عالیشان گفته اند نظم  
 مهابت تو اگر مانگه بر زمانه زنده نظام نهفته ایام بگش کند مناره و در کم و چید



بنام بر بود که چون بار خاندان و خزان از اطراف که رسیدم در باد کاه بچسبید  
 برت برت خیره شش نگردد که شید در هیچ زبان پراکنده بود حرفه از یکدیگر  
 منفرد مانده حضرت علی مجدد شهادت و اگر کسی مقتدی بان تفضل آن شود کتاب  
 مفرد علی محمد در آن با تالیف یابد که در مختصر شرح حالات و بیان فضیلت حضرت  
 دیکت و وصول این خاندان ولایت نشان سلطنت و موبد و دولت کجنگد  
 اجمال خواهد یافت و بعد ازین هر جا حضرت علی گفته مراد آنحضرت از ولایتی  
 بیان مندرجین آنحضرت نموده میشود اساسی شریف حضرت و ابا و خطا  
 و اجداد کرام عالیقا آنحضرت هر یک بدین ترتیب در سنگ سبب استقامت یافته  
 اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان چندین شیخ صدرالدین ابراهیم بن  
 شیخ خواجه علی بن شیخ صدرالدین موسی بن شیخ صوفی الدین ابو اسحاق  
 بن شیخ امین الدین جیسریل بن شیخ صالح بن سید قطب الدین  
 بن سید صلاح الدین رشید بن سید محمد بن سید غور الخواجه بن سید  
 فیروز شاه آق قلی بن سید محمد بن سید اسمعیل بن سید محمد بن سید  
 اعجاز بن ابو محمد قاسم بن سید ابوالقاسم حمزه بن امام الهام موسی القاسم  
 صلوات الله علیه و آله و آباء و آیات کرام حضرت ایاه فریح

درجات حضرت علی به همت لایق و هدایت و کرامت بوده اند و  
 عالمیان از نور او شاد و تبرت ایشان فرخنده و مهدی نبی بوده اند و میران  
 و مستقدان ایشان از تکر و تاذیک روزگار و ماه بماه سال بسال زیاده  
 میگشته اما ابتدا سلطنت این طایفه قدسیه در زمان حضرت سلطان  
 جنید که بر دوام عالی حضرت علی است و شرح این حال بر سبیل ابجاز آنکه چون  
 یوزب از شاد بحضرت سلطان جنید رسید آنحضرت دانید سلطنت سید  
 زید و زرد در تقویت دین مصطفی و ترویج مذهب حق مرقوی امامی گویند  
 و بعد ستمه تحریص از باب ارادت بغزو کفایت نمودند و زبردت سبب سلطنت  
 آنحضرت از جمیع اصحاب ارادت و لشکر زیادت میگرفت و چون بادشاه  
 آن زمان میسر ز جراتش از طبعه سلاطین فرافیه نیاید ابرو اعیم ایشان  
 یافت سبب توتم زوال ملک آنحضرت را از قلم خود و خود خواست  
 آنحضرت با جمعی از اصحاب ارادت بجانب حدین فرستاد بعد از مدتی با یکدیگر  
 نزد دوانی ابجا امیر کبیر ابوالقاسم بن یک که میسر از امیرانشاه مخالفت  
 و مخالفتی نمود تشریف بردند حسن یک مقدم اعزاز و احترام و عظمت  
 ایشان فرمودند و بمظاہرت آنحضرت معاونت جبهه خواهر ایمان خود میدیدند

۲۵۷ خدیجه بیکم را بساج آنحضرت در آوردند و حضرت شاه ابو الغازی سلطان خیدر  
ازین خاقان متولد شد و حضرت سلطان جنید بعد از چند وقت با مرد بسیار  
از ویار یکدیگر غمناک و غمناک بر طرف از رون رشتند و با کفار باخا غمناک کردند و از این امر اجتناب  
کرد و بملکت شیروان درآمدند این خلیل الله و ای شیروان بود و از راه سیلان  
استعلا و ایشان ترسیده که بسیار مقابل و نرسا ته و میان فریب خنک عظیم  
درست داد و حضرت سلطان جنید درین جنگ بفرستادت فایز گشته و بمقتضا  
ایه و لایق و لوین یقتل فی سبیل الله اموات یا اعیان و لکن لا تیغرب  
بجیات جاودا و اصل شد در بعد ازینان حضرت سلطان خیدر بر سر آمد  
و ارشاد بجای که بر سر نرگوان بر آمدند و زمره میران و معتقدان سر نیان  
بر بیت آنحضرت نهادند و امیر کبیر حسن بیک که بعد از میرزا جهان شاه سلطنت  
ایران بود و معتقد که نعتی بود از و قوی و اخلاص کبریا و خاندان ملک نشانی است  
مجدد المصطفی با آنحضرت که مشبه زاده او بود میل فرمود و دو دست خود  
بلیقش بان علم شاه خواتون را با آنحضرت بجهت شرف ترویج فرمود  
مشاهه برایت بنام ازین خاقان بوجود آمد و ولادت بمایه آنحضرت  
در اول صبح روز شنبه بوقت پنجم ربیع الثانی و تسبیح غمناک باینست  
پادشاه

پادشاهی و اقبال و مرین جهانگشای سلطنت و کمال شرف و توفیق یافته  
شاه صفدر ابو الغازی سلطان خیدر در زمان سلطنت یعقوب بیک حسن بیک  
در سنه ششم و شصت و نهم غمناک با غازیان نظر آناه جناب سابق در احوال یعقوب  
مذکور شد بملکت شیروان هفت فرمودند و شیروان شاه فرخ بسیار این امر  
خیدر مغلوب و شکست از یعقوب بیک اسم داد نمود و یعقوب بیک با آنکه نظریت  
مهاجرت با حضرت سلطان خیدر در پیشبرد راه هوای کم کرد و سیستان  
محرور را با لشکر بسیار بمدد شیروان شاه فرستاد تا با آنحضرت در مدور  
آن جنگ عظیم که در خلعت بسیار از طرفین گشته شد درین جنگ معجب  
از اجاب آجلهم لا یتناخرون ساعت و یستقدعون انکما فی ضار  
قد یرتی بحضرت سلطان خیدر رسید آن حضرت چه شد در دست پادشاه را با آن  
از جامه ما منالاک سنزل و ز گشوده بداد جهان و در دست خوان فرامیدی معتقد  
عند ملک معتقد و این نایب و دایم بر خالبه در شجبان سندان گویا و قوی حریانه  
کار دنیا خود چنین است زمره اینها و ایام هدی علیه افضل التحیه و التثنا  
و طبقه اصفیاد اولی از وجف دیده و استمها گشوده از شعر حبیب دنیا  
سدری اوت شش خان محنت و مکان فرزند و فایز یار دیده بود نام بسیار

بعد از آنکه یحیی بن علی بن ابی طالب را از کوفه به مدینه آوردند و او را در آنجا بستند و در آنجا  
 در آن دیار گذشت و شخصی از پیغمبر و مقدسان میسر را قاتل و زهر ملامت را لاجرا  
 یحیی بن علی بن ابی طالب را در پیوستنش بعد از او کشته شدند و منشن را فاقه طبقات  
 قویله عنقریب مقدر شمع سوزید و نیاب کا میاب حضرت علی را گرفتار کرده اگر آن ملامت  
 بنشیند بر او غازیان نظر آنکه بدار البوار رفتند و بعد چون توبت سلطنت  
 آتیه یحیی بن علی بن ابی طالب رسید حضرت شاهزاده کان را از اسطخر بنا در بیان طلبید  
 حضرت شاهزاده و لایت پناه علی بن شاه چنانچه سابق در احوال استم یک  
 گذشت از عذر استم یک بفرشهادت فایز گشت دین فتنه حضرت اصلی  
 در آن اثناء رسنه نمان و تعیین و ثمانی بطرف کیلان تشریف بردند شاه  
 کیلان حضرت سیادت و منقبت سلطنت منزلت کار کیا میسر را علی  
 با آنحضرت در مقام خدمتکار و جان سپاری درآمد که از آن اعزاز و تعظیم  
 و اگر ام بقدم رسانید حضرت علی مدتش سال در کیلان توفیق  
 چون دولت آق قویله چنانچه سابق ایراد یافته ضعیف گشت  
 در میان ایران هرج و مرج شد مردم با میان ظلم و عدوان گشتند و بی

و غارت

و غارت شیوع یافت کار عالم از شوق نظام بجفا و در ایات نرفت آیات  
 شفاهی بعین عنایت الهی در واسط محرم نه خورشید تمام بیوم شمس الملک  
 ایران و اطفا و نایره ظلم و طغیان در بر کباید و در اردوی سامان از حدید و  
 کار که میسر را علی و داح کرده از کیلان بدون فرسودند و بعد از شاه  
 بطرف از بخان تشریف بردند و در آنجا از طایفه ایف میران و معتقدان و صوفیه  
 قدیم قریب هفت هزار کس استقامت و شکر و سقا و سقا و سقا و سقا و سقا و سقا  
 واقف و وقار و صوفیه قراجه دای و غیر هم بر درگاه سلطنت پناه آنحضرت  
 جمع شدند حضرت علی در اوایل شنبه رسنه است و در آنجا غازیان ظهور  
 بدولت و اقبال ظهور رسنه و در آنجا شنبه رسنه است و در آنجا غازیان ظهور  
 گشتند و در آن دیار با شیره و انشا و رخ بسیار محاربه نمودند و طرف حضرت  
 یافتند درین جنگ خلق بسیار از منی لغان میزت گشتند و انشا  
 بقتل آمد و بعد از قتل حسین الفغان قضا جرایان هر دو سهام عساکر  
 شد بخیرای اجمال افعال خود رسید نظم گزانه که یکی تو چند ارکان  
 بدی کرده و نگذار دودمان را کند و فرارست فعلهای برت پیش  
 روزگار در هر کدام روز که باشد ادا کند حضرت علی بوجهی است که میسه

تو فی الملکین تشا و تنج الملکین تشا و تعزین تشا بیدک  
الحی از آن علی کل شیئی قدیر برشت سلطنت شیروان بر اندر در آن سال  
قتلای عیون در شیروان گرفت درین قتلای جنایت پناه همی  
در نگاه امیر شیران ذکر یا سالها وزارت سدر طین کرده بود در شیران  
بوسی که ابکیا حضرت اعلی مفتوحه سرازار گشت و معاریت شاهان شامل  
حال او شده منور وزارت دیوان اعلی بر و شفقت فرمودند او را کلید باجان  
خو از در سلطنت بخت بخار فضیلت بود لانا ثم الدین کیلانی که بقدرت  
به عوفی و دتعلق داشت و از طبقه غازیان طغر نشان حسین که الله  
شامله و ابدال بک کرده امیر الامرا بود در بعد ازین در اوایل ششمین  
سبع و تسعیا بقدرت بیک و تسخیر مملکت ادبایان از شیروان  
نهفت فرمودند در حدود پنجان در موضع شوره بالین بیک و امر تو ایستاد  
چنگ کردند و منظور شد و امر او شرافت فرمودند و بیشتر از آن گشت شدند  
و بالین بیک بمرد و دیار بیک بگزینت حضرت علی زوالا جلالت السلطنة  
بتریز فرمودند و سراسر سلطنت ادبایان بنگوه پادشاهی ایشان بزرگ  
وزیرت یافت و روس منابر و وجوه او تا نیر بنهادیت فرجام حضرت دوازده  
علیه

علیه السلام و القاب میایون مشرف گشت و مردم بینه حجت  
اهل بیست در آنند و تاج و تاج دوازده امام که از ستر لاط و قرنی تربیت آمد سرازار  
گشت در بهشتان و عمر و ابابکر و معاویه و نیزید علیهم السلام و اسامی خندان مصطفی و شیخان  
دوران مرتضی لعنت که در و خلافت از جیون و ظلم اهل عدو ان خلاص شد بهین  
رحمت و عدالت حضرت اعلی در دامن امن و آمان آسایش یافت و زمانه بلسان حال  
مقبول مرقم گشت شعر بر سلطنت الکفون کند سرازار که سایه بر سرش افکند  
شکوه شهر شایین عیش و شکر که مرتب است بر سر سرازار چنان بسا چنان  
بوی معدن تش که از طبیعت اخذ ادونت ناسازی از آن گذشت  
که گستاخی کند بس ازین سحر پرده دری یا صبا بخارک بعد ازین در صورت  
غازیان طغر نشان بنویساده دانا اثر کرد که مخالفان بچرد او از زمین  
از ممکن بممکن که بخشد و سر حدیث صحیح نفوت بالعب سیر و شهر از نشان  
ظاهر بود درین سال قتلای عیون در بهر نزاع شد در بار دول  
که ان بوی بی بنده بمان در حرکت آده تا حد و مملکت و القدر  
که الی انجا علا الدوله ذو القدر بود در فشد و در خیرت ایشان الی بیک  
ببیرز اند چون نه ابکیا میراب حضرت اعلی برین حال اطلاق یافتند

در ایام ایل شهبوسه خانه دستجمعی بنقار بجانب تیرز تو جرمه و زوینک  
از وصول لشکر طغرل بن خبیبا قسسه فرار کرد و بعد از فوت و از بعد از پدرش  
از قتل و انجاده سست عشر دستجمعی و قاتل یافت چنانچه سابقا که در شملکت  
ادبایمان باقیه ایچ از بخت وجود اعدای دولت قاهره پاک شد و قتل در تیرز  
گرفتند پس ازین در او اخر شهبوسه خانه دستجمعی هر یک طغرل ابوعمرو <sup>سلطان</sup> مدعی  
یعنی یک نگره اوق کرد و بعد از طی منازل در مراحل در روز دوشنبه در حصار  
ذی حجه سنه مذکوره در حدود مدائن با سلطان مراد که حضرت امیر اوران مراد خود انوشیرو  
تباریه فرمودند بفرست یا فشد و قریب هزار کس از اوق توینا و دین چنگ کشیدند  
حضرت امیری از عقب نامراد که بطرف فارس گریخته بود و تویه خیمه دند در راه  
اول سنه دستجمعی در شیراز نزول اجلال خیمه دند در ممالک عراق و فارس  
و کرمان بمطرف نواب کامیاب ماده آمد و نامراد از فارس بنیعداد که بخت و  
دین سال قتل در قسّم گرفتند و دین سال زارت و افوات باب سلک شرف  
الدین محمود الدیلمی که با فتح نضایل انصاف ارشد در وزارت شریک اندیشیا  
شد و چون از حسین کیان جلای که مدتها حکم خیمه و کوه و دما و نزد حوال  
و ستمان بی دمهین ظاهر شده بری آمده بود و این سبک ایغودا غلی که از جانب  
حضرت

حضرت امیری ابی ابی بنی بود بقتل آورده و مردم آن مملکت شمار کرده و جمعی  
السفاز طایفه اوق توینا نزد او جمع شدند و حضرت امیر در اخر سنه آن سال در  
دوازدهم رمضان بقتل طغرل و فتح او از قتل و قتل در دین در روز شنبه در راه  
بیان قلعه کل خندان که در وقت مخالفان بود در او اخر سنه در نو کور در خندین  
منزل قاضی محمد کاشی در منصب وزارت شریک مع لانا شملکت کیلان کشت و در روز  
بر فردگار در ترقی بود تا امارت با حدارت جمع کرد فی الجمله غازیان عظام  
روز فتح قلعه مذکوره بنوده در دوم شوال مردم قلعه را بقتل آوردند و در ماوند  
و قتل عام روت و در منتصف شعبان قلعه فیروز که در حصار گرفتند و دست  
پانزده روز میان احصار و غازیان ظفر کرد کار قتال و جدال بود و بعد از این پانزده  
حکامی که توینا قلعه بشرف عتبه بدین شهر گشت و قلعه استیم نمود و بیان  
امان اوست از مردم این قلعه هر کس سبای بود بقتل اند و هر کس از جمله رعایا بود خلاص  
حضرت امیر بعد از فتح قلعه از راه حیدر و دیوان قلعه استیم که حسین کیان جلای  
و مراد یک شاملو از طبقه اوق توینا با لشکر مردم بسیار بدین تحقیق نمود و بود  
نزول اجلال خیمه دند و تویه یکباره بقتال اشتغال داشتند آخر حیدر  
رود را که این قلعه از آن سیراب میشد نمر اهللی از اخته از ایشان باز گرفتند

۲۹۵  
مظفر بشیر و از لشکری که در آنجا رسیدند حسین کبابی جلادان با او ادبک  
و تیاج در او این فی جوی سندانگوه از قلعه بیرون آمدند و یک با تشریح شد  
و پناه کینه خود که کورنت او را بخورد و در حسین کبابی دیگران طبع شمشیر برار  
گشت درین پیوسته قریب سی هزار کس از مخالفان این دو دهان بقتل اندر  
موت یافتند و این مکتوب در وقت سفر دولت آساور کبابی است با بود در چشم خود  
مشاهده این وقایع مینمود و در زمان که قلعه را ستانم کس که گرفتار شده بود  
و ای استیاد محمد حسین بسیر نزد سلطان حسین باقی که در زمان پادشاه تمام اسان  
بوده کی سلطان حسین برادر حضرت کار کیا میرزا پادشاه کیلان به وقت مینموده  
طوبیت و اعتقاد در سر شرف با جوی سندانگوه گشتند و بعد از فتح قلعه بیرون  
ارودن میایین بر سر مراجعت فرموده عطفت خرد و نه نشان حال ایشان نشند  
که در شمشیر مرع و جار و بر زمین طلا اختصای یافتند محمد حسین میرزا  
با استیاد و معاودت فرموده و کار کیا سلطان حسن در سناوج بلاغ  
رخصت انصاف بجانب کیلان یا وقت و در محرم سنه ششم و تسعایه از  
دوی کردن شکوه به بیلاق خرقان و تخت سلیمان حرکت کرده  
بعینش و شکار است که گذارینند فاینموجه اصفهان نشروز و قایع این

سال کن

یک ارتش که کار کیا سلطان حسن رده و دیلمان با برادرش کار کیا  
که پادشاه کیلان بود اظهار مخالفت کرد و کیا میرزا علی سلطنت بازگشت  
و عبادت اختیار کرد و دیگرانکه شخص که او را در این محله کوی میگفت در وقت  
اق قویلو ابرقوه برست آورده بود و بریز دستوی شرح حقت علی بجهت  
رفخ او متوجه یزد شد و تفصیل این حال از آنکه در ان ایام که نام او  
بجانب شیراز و بغداد که بخت هر دو یک باینند که او ای یزد بود و چون بخت  
اق قویلو بود و رسید یزد را گذاشته بجانب راه رقت و در عقب او خواج  
سلطان احمد ساروی که در یزد بود و جنط نمود و حضرت اعلی بعد از  
فتح نام او مکتوبت یزد را بحسین یک بد تفویض فرموده بود و در او بچسب  
نام از مردم شایق و با معبود چندان غازیان بدار و عنکر یزد و ستاده بود  
سلطان احمد ساروی استعمال دارد نموده او را به یزد فرود آورده بود  
و بعد از چند روز دروغه را در محرم گشته و هر کس از غازیان که با او بودند  
بقتل آورده با جمعی پیاده به یزد دستوی گرفت اینی جنود را بر قوه بر محمد  
کوی رسید به و از ابرقوه بحدود یزد آمد و بعد از آنکه سلطان احمد ساروی را  
با جمعی راه بقتل آورده در یزد و ابرقوه حاکم مطلق اعدان شده چون سلطان

چون این احوال بر خیزد منیر می آید و واضح شد در ماه رجب سنه مذکور به با عساکر  
مازنی به دستگیر شد و نماند در همان دریا و چهارین دریا بخالفان بعد از قتال  
استقال داشتند بنامید اللہ و اقبال شایع نیز مفتوح شد و محمد کوی  
گرفتار گشت و اربع طبع مرغام بلاد همما فاشترید و سیس محمد کوی را با شش  
دیگر آنکه بعد از فتح نیز در حضرت اعلی عساکر گرفت بنام سپاهین یلیغ و ضرورت  
تاحت بجانب طیس که دزد و قریب کیفیت در آنجا توقف فرمودند و بسیار ایام  
مخالفتان در آن حدود و بقتل آمدند و او از ده ایشان در تمام خراسان شایع  
گشت و پادشاه خراسان میرزا سلطان حسین با تیرا با فرزندان در غرضه و اخطار آنجا  
بعد از کیفیت از طلبین بجا آمدت فرمودند و در محرم سنه اصد عشر و تسعایه  
در تابستان از حیالی عدان گذشته است سیمان سیر فرمودند و بیست و شش  
درین اوقات فرزان می آید غدا صد و یا قریب بود که هر کس در چنگ سلطان  
مراه بوده بشود و بشودت رسد او را بقتل آرد و بر سرش آن را با بال بکند و در  
در آنوقت قوی چینی با شمشیر در جمع فرموده بود و در بدین سبب اول  
از مردم بقتل آمدند و درین سال قتلای می آید در طارم واقع شد  
در انتهای قتلای خبر فرستاد پادشاهان کیلان بمساح جلال رسیدند و اغنان  
بود که

بود که پس از مردم کیلان با کار کیا میسر شد علی و خفیه اتفاق کردند و شریف  
چهارم رمضان سنه مذکور به بر سلطنت حسین فرستاده اول در جاده بکشت  
کیان و نیم پادشاهی کرده بود درین نیم شریفان جنبه با بجان رسید امرای  
باشکلا بجان اتفاق نموده درین روز هر ایکه آمدند و کار کیا میسر از بکشت  
کار کیا میسر را علی مرتضی است سال پادشاهی کرده بود و ولادت او در  
جمعه یازدهم رمضان سنه سبع و اربعین و ثمانیة بود و به آنکس بی بسادک و او  
پادشاه عابد زاهد بود و در خیرات میراث داشت و اگر اوقات او تسلط  
و آن و عطامت و عبادت میکند و در میان که وقایع ذکر کیلان درین وقت  
کار کیا سلطان احمد پسر کا که سلطان حسن در اردون می آید بود و در آن  
غایت شاه نذر مراحم پادشاهان شام علی او فرموده به سلطنت کیلان  
چون کار کیا سلطان احمد مجده دایک و رسید امرای پادشاه کار کیا میسر از  
گشته بود و بدستقبال آمدند چون کار کیا سلطان احمد نیز بیک شد  
از آن سبب بود آمدند که پان بیست غایبند کار کیا سلطان احمد فرموده در آن  
بقتل رسانند در آنکه نزل کرده به بر تخت سلطنت نشست و در آن وقت  
دو پادشاهی بماند در روز دوشنبه دوم شعبان سنه اربعین و تسعایه

۲۶۹  
 بود در خلاف طلاق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از راه خفایا بسم امیر حماد الدین  
 بادشاه وقت در ستاد خود بنیامین بنی عباس گرفت تا آنکه از راه طارم بگذشت  
 از آن اجلال فسر بود و نام امیر حماد الدین جمعی با شفاعت استغاثه باید و وقت  
 در ستاد خود بنیامین بنی عباس گرفت تا آنکه از راه طارم بگذشت  
 در خوارت کرده العقیق و در پی قبول یافته از بهر حرم در گذشت و در دول  
 باین که در موضع نزل در العقیقش بود و معاددت فسر بود و جلایا یک  
 ختالی که دانی طارم بود و بغضب حضرت امیر گرفتار شد درین شلاق  
 بقتل سپید در بن بست و بنجم ذی حجه این سال امیر اسد سلطان حسن بن  
 که بادشاه عراقان بود وفات کرد پس از آن بجای او نشست چنانچه سابقا  
 حضرت امیر در باره طارم سلطانیه تشریح فرمودند در شهر راندر شمای  
 شکار کنان باد در باجان در شرف شلاق در خون فسر بود در دین سال امیران  
 عظام را با صادم جنگ شد و بعد یک شاطی و سار و عقیق مبر در گذشت شد  
 در محرم سنه ثلاث عشر و تسبیحیه شای یک خان بخارسانه آمد پس آن  
 سلطان حسن میرزا از دستگرت یافته میسر از بروج ازمان با بردن آن  
 و فریدن میسر از عراق امیر و بغرباطیوس باین منقح گشت شرح این  
 صورت

صورت دمال حال ایشان سابقا ایراد یافته در این سال حضرت امیر  
 بجانب مملکت ذوالقدر رفت فسر بود و جمیع امرا و اعیان از حد و در خصوص  
 گذشت بهر سلاطین ذوالقدر رفت علاوه بر آنکه حضرت امیر او را الاذانه  
 میگذشت فرموده بنام بکوه بانی ذوالقدر بهر و غازیان نظر افکار او را غارت  
 کرده حضرت امیر با نظر و رفت با در باجان معاددت فسر بود و در حین مراجعت  
 امیر یک معلقه که از جانب آت فوینو بدتها حاکم دیار یک بود اقامه و اتباع و اوقاف  
 یافت و معملو بغرباطیوس نمایان مغر گشت و هدایا و تحفه نفیسه بنیامین  
 بموقف فرستاد و بلاد دیار بکر داخل ممالک محمود و شهبود ایالت ابی محمد خان  
 است و بنویسند او در هفت سال در دیار بکر حکومت کرد علاوه بر ذوالقدر بکر  
 بر او نشاند و محاریبات و فتح شد و سه بار او غارت شد و پس علاوه بر جنگ  
 رسید محمد خان در تنه بزرگ یافت و مانع همان او بعد ازین خواهد آمد انشاء الله  
 امیر یک مصلحت و از منصب امیر الایماری دادند و در سنه مذکور قفلاق حاکم  
 نمایان در خون و ستمی سزا و اتفاق افتاد بعد ازین حضرت امیر بغر و جلایا  
 در سنه اربع عشر و تسبیحیه عازم عراق عرب شد و بار یک یک بکنان که او این بغداد  
 بود چون از حواله لایات نظر آیات جنید یافت نامراد را بهر در شرفه بدود



روم و شام که کثرت و بغداد و با سایر بلاد عراق عربین قنار و جدال مفتوح  
گشت و بسیار که ازین لغزان در دیار از شیشه بود از غازیان عظام تاخت بر اعراب  
بادیم بر زوشته بسیار و غنایم بنهار گرفتند امارت و حکومت عراق و بایق و  
ملحقا تبخادم پیکمیردیوان از زبان در ششده او را خلیفه الخلیف لقب کردند  
و جناب سیادت پناه سید محمد کمانه را که از کباب نقباء مساوت و اوق عرب بود  
باریک یک بزرگ او را در چاه بند کرده بود و از قید خلاص او کرده تربیت و هم میورد  
بعد از فتح آن دیار بشرف زیارت مشایخ مقدس حضرت امیرالمؤمنین  
صلوات الله و سلامه علیه السلام اجمعین در کاظمیه مقبره و نجف اشرف  
که بلاد معللا و ساره شیرین و رعایت معتکفان اعتبارت  
ایات و تعیین حفاظ و معزنان و خدام و قنادیل طلا و نقره  
و فرش اهل بیت و صنایع و عایمه و ترویج و تشویق مهابت  
مشایخ علیهم السلام از محال عراق و ببران استانهای منوره مسلم و ششده  
بسیار بطبق تمام آنجا شفقت فرمودند پس ازین متوجه خوزستان  
شدند و فتح ششده و حوزیه فرمودند و بسیاری از مخالفان و معاندان  
و حکام اعراب در آن محال بقتل آید و چند روز در شهر ششده توقف نمایند  
واقع

واقع

واقع شده آنجا بکوه کیلیو به شیراز آمدند درین منصب امیرالامراعی  
و رتق و رتق مهمات جمیع ممالک محروسه بهر شیخ نجم کیلانی مقرر شد  
و در او را در دیوان اصلی بر بالای مرجع امر از دند و در او از ششده  
خمس و تسعیه از شیراز متوجه عراق بخدمت کشتند و قاضی محمد کاشی که در  
دیوان عالی منصب صدارت و امارت جمع کرده بود و حوزیه را در  
رختیه و بانواع تصویق اقدام نموده حکومت یزد و کاشان و حیدرآباد  
عراق بخدمت و جمع بود و درین اوقات حکومت شیراز بدو تفویض کردند  
اعمال و افعال خود گرفتار شده حریصان قضا جویان بقدر رسیدند  
خودم درین ماه احوال بیکر دهه که صاحب لکاظروین وری و سافج  
و خود او بود و عزل فرموده امارت و نوکران او را بنزیمیل خان شاملو  
فرمودند و مندرج در تلامش که بجناب سیادت و انادت بابت شیرین  
شیرازی که از انقاد عالیجناب استاده الحقیقین صاحب القضا نیف الرابعه  
میسرید منیر بق علامه بود که تفویض فرمودند و وزارت بمیسر بار احمد خورانی  
و استغیا بمولانا شمس الدین از زانی داشتند و اردوی عالیجناب از عراق  
باد در باجان حرکت فرمودند و چند روز در بستر تیره قف فرمودند و بانی

حینیک که در آنجا رسید و بعد از آن داشت از آنجا رفت و غول شامی زنده  
انکار او را بجهت و یک سفره چینی مستاجر شفقتم فرمود و بعد از این او را  
جلایان سلطان لقب کردند از بسم ز متوجه خیر شد و چون در وضع  
جمین از خود و شبستر نزل اجلال واقع شد شیخ نجم کیلانی در این نزل  
بر فوات الحزب در گذشت جسد او را به جرف سمان میاویون  
گردانند و منظر او را به حسین پادشاه خیرین از این فرمودند و او را بنحسب  
موقوف کردند بر جمیع امرا تقدیم فرمودند و مع کتب میاویون در  
خدی نزل نمود و بعد از چند روز در اثنای درستان و بجایان  
منعت کردند و تا در بند با کویه رفتند و قلع آن دیار مفتوح گشت و در  
بودت و اقبال بادری با جان و عاقبت معاودت فرمودند و چون خاطر خطیر  
و حین اقتاب تاثیر یاوت از انتظام کلیات امور مملکت آذربایجان و  
باز پرزنت تو به تسخیر ممالک خراسان را جرت عالی نمودت ساخت و لوایم  
گفت بدین معنی که از یک که بر بلاد خراسان ستوی شده بود و طحیان  
او از حد گذشتند در واسط شهر رسد و شورشهای متوجه خراسان گشت  
شیخکظان از توجه ایشان خبر یافت و در او احوال پرسید که در آنجا بقیعتی بود  
منور

منه حقیقتی با جمیع افراد من که بعد از تشییق شهر فرستاده حضرت امام ششم  
علی ابن موسی الرضا صلوات الله علیه علیه السلام السلام و بعد از آن  
بلایک آتشین نموده در بیستم شعبان سنه مذکور در نزل اجلال در ظاهر فرستادند  
و یک روز میان غازیان نظام و آذربایجان جدال و قتال درشت دادند و چون  
مرزبان جنگ با مخالفان در آن مکان بود از اینها همسار کوچ فرموده یک منزل  
پس نشدند شیک یک این معنی محل بر قرار کرده و لیر شد و تا فریب پانزده هزار کس  
از حصار بیرون آمده از عقب لشکر ظفر اثر ایلیقار کرده بر رسید حضرت اعلی بن فقیه  
ربانی و تائید سجانه تعبیه میسره فرموده در یک منزل مره شیک از یک مضایق  
و بین العسکین از صیاح تا مع نزال جنگ واقع شد که ناسخ و استان رستم و اسفندیار  
گشت ده هزار کس از یک رین جنگ گشته شدند و شیک از یک دیدن جنگ کرده  
یا فشد و در آن این فساد استگیر کرده کردن زنده این فتح بزیرک در  
ششم شعبان سنه مذکور در اتفاق افتاد و تمام بلاد خراسان تصرف شدگان در نگاه  
اشتباه درآمد و آنکه منصور غیاث نامحسوس که فشد دشتیان بالانوت شعاع شایع  
نامدار که از طرار فتیحات سلاطین کار کار تو اندید و بتعلم که بار گرفته  
فتح نامه با عواقب فارس و آذربایجان و کرمان و خوزستان و دیار بکر و شیران

روشن شد و طبعش در تمام روز و شب و در هر روز که امکان  
 و ما اولی از بکن و موطن مخالفان بود و غارت کردند و بعد از سه روز غارت  
 پادشاهان و شاهان محال مجزوم مسکن آنجا شده بخشیده و آن مملکت را با یک  
 از این دوازده سال قشلاق عیال و در شهر راه واقع شد در بار  
 سینه مشروست عیال اردوی کردون شکوه و بغرم تسخیر و راه زحمت آمد بعد  
 منازل و مراحل حدود اجامیه و بحکم که قدرت مانده سلاطین از یکپاره  
 یام او ذوی الاقتدار بر دند و طلب شفاعت که در حضرت عیال شفاعت  
 ایشانرا قبول فرموده بدولت و اقبال معاد فرمودند و شهر راه را  
 بجز یک که از این دوازده در خریف این سال عازم عراق شدند چون  
 شیراز نزول عیال شرفیاباننده هزار کس از مردم کلویه که در روم حج  
 کرده بود و در با راه روم که چنگ کرده غایب آمده و بسیار از حال روم  
 غارت کرده قریب پانصد کس را از بخار و در حدود از بخان بخت و در آورد  
 و ما که ایشانرا بتناجج برده درین وقت بغرباطیو سی از آن گشتند  
 عیال سده در ایشانرا بواسطه حرکت شنیع که از ایشان صادر شده بود  
 سیدت فرمودند و دیگران را بر امران مداخلت کردند ملازم ساختند و قشلاق

عیال

مایون در روم واقع شد درین قشلاق سلاطین مازندران بقتیل شدند  
 علیه سزاوار گشته و بیخ سی هزار تومان نقد بر سر پشکنش میوقف عیال  
 رسیده بود در بار سینه عیال و شعیال میو یک عیال از قشلاق  
 بطرف غربت سلیمان و بیلا قات احمد و در قدرت فرمودند در سال چند  
 وقوع رویا نمود اول قدرت روم است و آبخان بود که پادشاه این اندریم  
 باین پسر سلطان محمد دومی مد پسر داشت سلطان احمد و سلطان سلیمان  
 فرمت و هر یک از فرزندان طرف داده بود در قریب سی و سه سال در پادشاهی  
 پسر برده درین سال جماعتی نیک چهل با بعضی از شرک روم اتفاق کرده بود  
 باین پسر از سلطنت معزول ساختند سلیمان را پادشاهی پسر شد و او بعد  
 در سلطنت متمکن شد برادران را بکشت و پدرش را گذشت بعد ازین  
 سلیمان بر قدرت مملکت روم مکن یازت و سلطنت برقرار گرفت و هر آنکه  
 در موضع قشلاق جناب سلیمان پسر پسر شرف شیرازی بحیثه امراء سعادت  
 مشهور مقدسه حضرت امیر علی افضل الخیمه و الشنا متوجه برایت گشت  
 و منسوب صدارت بعالیجناب سعادت و نقیبت پناه عرفان و نگاه امیر  
 عبدالباق نیردی که او اخفاد حضرت عارف باین میر نعت است که کافی

۲۷۷ بود مغرب شد که درین سال امیر زکریا وزیر در خراسان وفات یافت  
و در مشهد مقدس فیض کشت دیگر آنکه در بار سنه مذکور میسر بار احمد  
افغانی که بنام ثانی ملقب بود بسیار از امر او شکر بفرمودند  
ماورالنهر از قلم متوجه خراسان شد چون بمردود آب اموی رسید میرزا  
تیمور که پادشاه مغز و حدود هند بود بمردود آمد و با او میسر جمع  
ملحق شد و با عاقبت او همچو ناکند شد از طریق دربند امین بظاهر قزوین  
مغز در آن شهر ببردت گرفتند در اینجا قتل عام و غارت کردند و آنجا  
کلیج غنچه از حده و بخارا گذشت پیاپی تفرقه بود آنکه در سلطان پیشکشان در اینجا بود  
فرود آمد و سعید سلطان که برادر زاده پیشکشان بود از اینجا ببرد و در سلطان آمد  
بود ملحق شد میان ایشان و شکر میرنجمدول بواسطه بود و بعضی از امر او  
الاقباله در چنگ درین مکان ندر بود بنام ثانی قبول نگردد و باز بکن در با صفا  
مجدوان مقابله و مقاتله فرمود و شکست بر خایان عظام افتاد و بنام ثانی با صفا  
از امر او که درین چنگ کشته شدند و میرزا بابو بجانب غونه و حدود در شکست  
خود گرفت و خلق بسیار در وقت فرار تلفت شدند و اموال بسیار  
بشماردست از یک افتاد و در سلطان و سعید سلطان بخراسان آمدند و تمام بلاد  
خراسان

۲۷۸ خراسان بهم آمده و حسین یک مقدمه را گذارند از راه سیستان بکابل آمد و این تاریخ  
در روز شنبه هفتم رمضان سنه مذکور در روز بیست و نهم این خبر در افغانان که شلاق  
مایلین در اینجا بود و بنورده عجز رسید بعضی امرای از پیش فرستادند و فرمان مایلین  
نکوه مالک محروس نامند شد در این سنه تسع عشر و تسعیه بغرم دفع مخالفان از مسیح  
قتلای حضرت فستویه و در زمان که که بر دست از قتل از شکر گاه پادشاه حاکم  
مغز الامیرالامرا که بنام ثانی متعلق بود و بغیا بنام میس عبدالباقی تفرقت  
فرمودند و تفرقت بعاین بنام میرسد بنام شیراز فرار یافت و اول  
از شیراز فکند فرمودند چون اردوی کردون شکوه مجدد شد و مقدس  
تر سلطان و سعید سلطان که در راه بود در از تفرقه مایلین واقف گشته  
بماوردند که خفید ابوالبکر که صاحب لکاه امر بود در وقت فترت  
خراسان مردمانه انداخته که خینه بود او را جاده زنان در بر مقنعه نسید  
بر دراز گوش سوار کرده با دقونی بجهت عبرت نشکر در دوزن گردانیدند چون  
حفرت اعلی نزل در ظاهر شهر راه واقع شد تجدید مالک خراسان انجان  
مخالفان صافی شد و حفرت اعلی شهر راه با باقی ایچ بنی سلطان مشایخ  
فرمودند و شهر بلخ را بیهو سلطان در ملای از زانی داشتند و بدو واقف

بوق معاد و دست فرمودند قتل او در اصفهان گرفتند درین قتل آن پسران  
 دولت و عقول نشین سعادت بنهارت رسانیدند که آنها سلطنت از مطلق اقبال  
 طالع شد و اخرت ولایت و هایت از افعی پادشاهی لامع کشت و در صیاح <sup>حکایت</sup> روز  
 پرت ششم دنی جمع شدند که در عهد عالم ان انوار ولایت اعظم سبادت شاه  
 زمان سلطان سیر عدل و احسن خسر سلیمان مکان و ارشاد تحت سلطین  
 جهان بخیر است اواله الکی منبع فیض نامتناهی مدبر شاهنشاهی گویند  
 بل ان مظلمه لافعی ظلمه فی الارضین عون الفخفاء دعوت العالمین  
 معین السلطنه و الخلافة و الهدایة و الی لایة و العود الی اقبال ابو المظفر  
 شاه طاهر بیاد رحمت خلد الله تعالی ملک ان فیضی العالمین بره و احسانه  
 میوردن کشت و جهان ازین بدو مبارکش رشک بخت برین آمد  
 که بیخ از باغ شای دید که انسان کجا چشم گیتی نرید حضرت علی  
 از شرافت کبریت این مولد بمایه ن انواع سرت و ابداع محفل  
 و احسان و بخت و ارتیاج درت داد و آنحضرت بر ولت و اقبال طوی  
 بخت فرموده چند گاه از صبح تا شام ابواب فرج و شادمانی  
 بر خوار عوام گشادند خلافت دست افشان و پای کوبان قدم بر بساط

نشط

نشاطانها دند بعد از آن در بهار سنه ۶۰۰ و تسعایه سیام باه شاه روم بخان  
 و عیاض نظر هر که ده با جمع سا که روم حدود از رجان آمد و این خبر اصفان  
 پیاپی سیر اعلی رسیده تیه اصان با حضار شکره زمان دادند که بدیای کرد  
 محمد خان استقلید و ستاده حکم جهان غلط شد که با شکره ای دیار بگرد در باج  
 یار دوی کردون شکوه ملحق کرد و ولایت جلال بعرض اقبال از اصفان حرکت  
 آمد و مشوجه اور با جان شدند و بعد از طمنان در داخل چون از <sup>سنگ</sup> سگ  
 گذشتند بعد و موفقی که از اقبال در آن کوی بند نزول اجلال فرمود  
 محمد خان استقلید با شکره ای دیار بگریا دوی مایه ن ملحق شد و پاد  
 روم نیز با شکر بگرد و شمار بدان حدود رسید و در موضع جالدران حضرت  
 تعبیه عیوض فرمودند و میره و محمد خان استقلید و امرای دیگر سپردند  
 میر بعد الباقی با چشدر از سوار در قلب تعیین فرمودند و رسید محمد کوه  
 سید شیرین قباچ او گردانیدند و بدین ترتیب در اوایل چرب شده مذکوره  
 بار و میان متعارف دادند از اول صیاح تا نماز پیشین بنین العکبرین آتش  
 جدان و قتال اشتغال داشت و قریب بخوار گس از طرفین دین جنگ  
 شد و رسید بعد الباقی و میر سید شیرین قباچ در رسید محمد کوه و محمد خان استقلید

۲۸۰

و سایر و بر تو رجحانی بیش از خلق یک فادم و بسیاری از امالی درین جنگ شهنشاه  
 یافتند چون پادشاه روم و اباها در سم کشیده و زنجیر با بر حوالی آن استیلا  
 و بر کتله آن توبه تو فک بقیه کرده قلعه ساخته بود و در میان آن تحصن  
 جسته ظفر بود شکل بود و شکر طغر اند از توبه تو فک گشته میشد ز طرف  
 بروست و اقبال صلاح در ترک قتال دانسته است از جنگ باز داشت و بر تیر  
 زنی و ندان تیر توجع بجزر کنی میزند و از آنجا جدد و در جزین نهف کرده  
 در عقب آن حضرت پادشاه روم به تیر آمد و بعد از دو هفته از خوف شکر که از قتل  
 در اقامت برانسته بروم مراجعت کرد و در راه روم قشلاق گرفت حضرت علی  
 در سال روز به تیر معاون فرمودند و قشلاق مایون در آنجا واقع شد  
 بعد ازین واقعه منقب امر ای پیمانان سلطان استیلا بقیه نفر فرمودند و نظارت  
 دیدن آن اعلی خواجه شاه حسین اصفهانی از زانی داشتند و تیغ و فتق مسموم  
 ممالک محروسه تعیین امر از شکر ای مفوض بود و او را نیز از شاه حسین خوانند  
 منصب ادرت بجای نیاید و ثاب و نقابت پناه امیر جمال الدین محمد شکر باب  
 مقرر شد و درین سال مراد بن یعقوب که در قدرت دو میله بدایر بکر آمده است  
 بر دست غازیان ظفر نشان گشته شد و او را بر گاه سالم بنام او در دهم دین  
 عل

سال ملک شرف الدین محمد و بخان دیلمی در قزوین وفات یافت و پسر را میرزا  
 او را خردمند امور و دیوبند کرده بطاعت و عبادت اشتغال و در شش ماهه در علم  
 در او آفریننده احدی و عشرین استعجایه سلطنت بلا در خراسان بنو ابی کامیاب  
 شاه دیوبند و ابو المظفر شاه علمای برین رخا شرفت فرمودند و او را میرزا  
 که منصب ادرت داشت و ساخت و درین سال سلطان سلیم پادشاه روم پای  
 قلعه کلاخ آمد و آن قلعه تصرف گرفت و از آنجا بدین مملکت اوله دور القدر  
 بمملکت آوردت و او را بقتل رسانید و از آنجا بشهر رسید و رفت و قشلاق گرفت  
 و در شهر سنه اثنی عشر و استعجایه قشلاق مایون در تیر واقع شد و در آنجا  
 ای سال پادشاه روم با سلطان قاتفه که پادشاه مصر و شام و حجاز بود  
 او را شکست و دیار یکدیگر تصرف گرفت و در سنه ثلاثه و عشرین و استعجایه  
 قشلاق مایون در تیر واقع شد و درین سال پادشاه روم بمصر رفت و او را بان  
 مکرر قتال و جدال واقع شد و در آخر ظفر یافت و قشلاق در مصر گرفت و در سنه  
 و عشرین و استعجایه قشلاق مایون در تیر بود و در سنه و عشرین و استعجایه  
 پادشاه کیلان و امیر و دیاج پادشاه روم بغرب ط یوسی نو اب کامیاب شکر  
 و در تمام وقت حضرت علی بخشش بسیار فرمودند و امیر و دیاج بمظفر سلطان  
 با وقت

۲۸۴ بعد از این شیخ شاه پادشاه شروان نیز بر کاه فلک شنبه ادبغیات بسیار  
 مقرر شد و او آن گشت و درین سال قشلاق در تبریز واقع شد و در سنه ۷۸۳  
 و تسخیر قشلاق بایستاد و در اصفهان اتفاق افتاده و درین سال سلطان  
 روم در آن دیار بعزت طلوع و فاسیافت و پیش از سلطان سلیمان بیای  
 در سنه ۷۸۳ و تسخیر قشلاق در بخارا واقع شد و درین سال امیر سلطان  
 بیخود میر محمد بن میر یوسف را که سال شیخ الاسلام بر او بود و او از غنای امارت و  
 حکمت رسیده و صاحب طبع علم بود و در روز چهارشنبه مقیم در تبریز مخالفت  
 بگشت و در سنه ۷۸۳ و تسخیر قشلاق در تبریز واقع شد و درین سال امیر سلطان  
 در بخارا قتل شد و پادشاه ساسانی نیز از بخارا فرستادند و قشلاق در تبریز بود  
 قشلاق روز شنبه آخر جمادی الآخر سنه مذکور در تبریز شد که از خاندان حضرت  
 میرزا شاه حسین که در ده لنگی بهترین بگشت و بگزیت بعد از مدتی بدست افتاد  
 و در بخارا قتل جریان بسیار است رسید بعد از امیر شاه حسین منظر بخارا  
 اعلی نایب و خواجهم جلال الدین محمد تبریزی تقوی فرمودند و در سنه ۷۸۳  
 و تسخیر میان سلطان استیلا که امیر دیوان بود و فاسیافت و او در تبریز  
 نیز سلطان شفقوت فرمودند و او نیز بعد از چند روز در گذشت و در تبریز  
 امیر

الامیر

الامیر بر دیو سلطان روز پنجشنبه قتل شد حضرت اعلی درین سال جمیع لشکرها را بکشت  
 فرمود و بعد از این مقصد در اجوت از انقاد حدود دبیر را در پهل و پنج مایه و آن  
 اعتدال یا اعتدال گشتند و چند روز عرض متبادی گشتند و اطیابی صادق تحویض  
 بحدی فرمودند و در آن روز در علاج سعی پیش کرده فایده نداد و روز چهارم  
 اشک دریا زود و چون حادثه ای یا ایتهما النقل المظلمه از جسی الی ربک  
 غالب بود و در واقع مؤثر انبیاء اولیا علیهم السلام حضور حضرت سلطان  
 صباح روز دوشنبه نوزدهم در تبریز شد که در جهان فایده داد و در آن روز  
 جاودان و نعیم باقی اشغال فرمودند و در خطای قدس ظاهر بجا و ایش  
 نمودند و انالله وانا الیه راجعون درین آن پادشاه صاحب مقبران  
 جم تاج بخش ممالک گمان درین آنکه پند سپهر نظیرش در  
 اینته ماه امیر در تبریز بود و الانوار آنحضرت را در شب شنبه  
 پستم ماه مذکور در تبریز سیادت و تقابست بگناه امیر جمال الدین محمد  
 صدر بهر الالادشاد اردبیل فرستادند و خطیره مقدسه صفیه مدفن  
 ساختند و نیز آنحضرت سی و هفت سال بود مدت سلطنتش بیست  
 چهار سال حضرت اعلی شکار دوست بود و در فصول اربعه در کما

۲۸۵ هرگز از آن شغل خای نیو دند در حق سادات و علماء و فضلا بیستہ انعامات  
 و از کردی سیورنار بسیار بدیشان و سایر طبقات ارزانی داشتی <sup>مجلس</sup>  
 بدیده شفقت نظر کردی مرتبه آنکس بخرچ ایتر و فلک تدریس سید کا زمانه بلمان  
 حال میگوشت شعری خاک پای تو هر ذره که خیزد <sup>همه کار</sup> در کار افتاب کند  
 و آنحضرت را چهار بسم آورد کار که <sup>اب عبارت</sup> تاب مرا کیشان کحل دیده او <sup>اول</sup>  
 یاد کار کند شسته اند اول نواب کامیاب شرف علی بادشاه عالم بنامه ابو المظفر شای  
 طه از بیاد در خان خلدانه بلکه و سلطانه است که نظام کار جهان و بقای نفع انسان <sup>بود</sup>  
 اثر و ستم الطمانعت منوط و مری و طرت و هر جا بعد ازین شاه عالم بنامه گفته میشود  
 مراد آنحضرت است دوم نواب الفاضل میرزا است که حالا سلطنت شریفان  
 خراسان حکم قضایان تعلق بدیشان دارد و سیدم نواب اسام میرزا است که  
 شایر و در کاتبش فرودت شاه عالم بنامه مشرف و مستحق است چهارم نواب  
 جهان بنام ابو الفتح بهرام میرزا است و آنحضرت بهر ذره از این نواب  
 کامیاب است و در نظر کمینا اثر نواب کامیاب بسیار عزیز و گرامی محبت است و شمه از  
 صفات جلال ایشان در دیباچه این کتاب که بنام خجسته زحام آنحضرت  
 مؤلف مرتکب شده ایراد یافته است و حضرت خجسته ساجد و تعالی نواب جهان بنامی

چهارم

۲۸۶ چهارم سکر آمده و نمودند اول سلطان حسن میرزا دوم سلطان محمد میرزا که  
 از نواب کامیاب حضرت عالم بنامه شرف قبول فخر زدی یافته او را پسر خود  
 منصب لکر او بود وزارت آب سعادت نصاب نواب سعادت است که در نوبه آ  
 جهان بنامی است از دین داشته اند سیوم سلطان ابراهیم میرزا چهارم  
 بدیع الزمان میرزا ذکر جلیس نواب کامیاب شرف علی حضرت شایع  
 بنامه ابو المظفر شاه طه سرب ساد زحمان بهر تحت سلطنت ایران امروز  
 مظہرات ربانی و مجمع عنایت سبحانی و شرف کوه بهر بنی آدم و  
 روشنی دیده اهل عالم و خلاصه ایجاد و مکی من و حضرت رحمة العظیمین  
 مطلع انوار اللمی مصدر الطاف نامتناهی و محکم سلاطین ناموران <sup>بست</sup>  
 خاقین چشید افتد نواب اشرف اعلی شاه عالم بنامه است و آنحضرت  
 پادشاه است که بر این سلطنت جورین را سرایم سلطنت معنی ساخته  
 ذات ملک صفات شریح اصناف فضایل و کمالات و منبع انواع نفع ارضی است  
 شجره و لایته در نسیم پادشاهی و در سرب بر سلیمان نادر کشتی کند انکشتی  
 ابدا تشکر در پیش جاف کنند از میان هر دو برهه از دنگه و داوری <sup>شد</sup>  
 که با وجود جمعیت اسیر سلطنت و کامرانی و برهات سین و عنایت <sup>مستحفظ</sup> این جهانی



۲۸۷  
 اوقات قدیمی سعادتش ملاء و منای نگذشته بلکه روزان را سعادتش  
 بعد از ادای طاعت و منفه ضات مرفوعی در جهان و جهانیان گرفته نظم  
 جو و خفیات شریفش کند زبان قلم عجزی که آب حیات از آن بچکد  
 اثر عدل و سیدت و انوار عطف و رحمت انحضرت در کل عالم منتشر شده  
 و اوصاف جلال و نفیوت کمالش در اقطار اوقات ظاهر و باهر شده و معارفین  
 و دنیا از بند سلطنت او انتظام یافته و قواعد ملک و ملت از شوکت سیدت او  
 آرام پذیرفته و اعلام اسلام و شعایر ابرحسبوت و تربیت از لنگره کعبه  
 گذشته نه عینان ظلم و عدوان بمن صلوات و مبارکات او با کلید <sup>منقطع</sup>  
 گردیده نظم انجمن سایه سایه حق است و بین پای به حق است  
 نکر او واجب است در هر حال زانکه او نجات است برستعال ارتقاء  
 بدایح منصف معراج و تربیت سادات عالی درجات که بشرف است  
 قل لا ایسئلم علیہ اجر الا بعدة فالقریبی مشرفا بیزودت برت خست فوانه  
 فیه دند و تربیت ارباب علم و فضل و تقویت اصحاب عقل و نقل و تربیت  
 پادشاهان لازم نموده لاجرم عام افراد نفع انسان در مدینه  
 و این بعد از او ام ملک دیان از غنیمت قلب حرم جهان است نیاز بر عا  
 برداشته

برداشته میگوید شعر یارب که مین سائیه نیرد این را میدان که در جهان را  
 در کف حافظت خویشش را این خود در مسلمان را اتمام و قدغن انحضرت  
 در متابعت زبان بخصیصه و قطع و قطع منای بر تبه برت که در ملک خود بکس  
 یاری آن نیست که نام مکررات بزبان تو اندر اند شراب چون بکرت احمد در عالم  
 منقود است و حسبنا ان یکمیا مع جو و نظم رسم می خواند جهان برداشت  
 بیشتر که خیران پیش شب به روی کردن سمرگون دار در طاس و بال محمد حضرت  
 شاه عالم بناه خلاصه ملکه بعد از هر نامدار جم افتد از حکم ولایت اتفاق  
 جمیع امر او اعیان شکر در روز دوشنبه نیز دم رجب سینه نشین و سجایم  
 شعر و ساعی که تغاخر کند به انهم سبط علی تو لا کند بران تقوی مسند  
 شای سیرر شد شاکه از اذخه منشی لطف رحمان منشور انا جعلنا  
 خلیفة فی الارضنا حکم بین الناس بالحق نام عایون ان فرجه  
 و کاتب محنت بزبان آیه و رقصه مکانا علیا طغیة منال پادشاهی  
 عنوان احکام شهرنشانی که دیند انار ما یفتح الله لنا فلامک لها  
 بر علیان واضح و لایح کترت و انوار الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من  
 عباده المومنین بر مکنان لایح و صلح شد اهل عالم از شرارت این طغیون



انتظام عقود و عداوت و استحکام نمود سلطنت و مودت سالی مکنت  
 خود در جهان در کسوف و امان قرار گرفت و روس مبار بر وجه  
 و نایب القای بیرون زید و زینت بیروت و دین خرد بسان حال گفت  
 شعر بوی مهر تو تن را مفیدتر از غذا حروف نام تو در زلفش کفوت تر عیار  
 از آن تاریخ که عالم از آفت سلطنت و پادشاهی انقضا نیرو ضیای  
 تا امروز که پستم ذی حجه سنه ثمان و اربعین و سعایه است بچده سال و پنج ماه  
 که در هر روز اعلام دولت در طرق و ریای سلطنت در بلند است انشا الله  
 باقی خواهد بود و همیشه هیچ معادک اولیای حضرت منصور و اعدا دولت  
 مقهور بوده اند ۱۲۴  
 در طرف کرده دو سکنر وار بود فتح ازین ظن  
 زیار راده شاهان تاجور تاجش خان خانان کشیده تا اچش  
 قدش خود در مصاف شود زهره بردلان شکاف شود مرغ تیرش  
 بگرد در دل دشمن اشیا نگیرد تلخ محسن جو باور کردد باز هم  
 بر دارد درت جو دش جو در فشا نکردد کیم برد از جو کان کردد  
 و غیره با شرف عالم جوت بوده تسخیر ملک نامعلومت مقدوق این مقال  
 بلکه نظار و خانان ادبک با عدو بزرگ تر از سوار تقدیم مکتب فرانس کردد